



پروست اینت پرورش

یک بررسی تفصیلی: بررسی و نقد ترجمه قرآن کریم،
اثر حجت الاسلام محمد علی کوشا
علی زاهد



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بررسی و نقد ترجمه قرآن کریم

اثر حجة الاسلام و المسلمین محمد علی کوشا

۳۴۳-۴۲۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

چکیده: مقاله حاضر بررسی و نقد یکی از جدیدترین ترجمه‌های قرآن کریم به زبان فارسی. اثر یکی از ناقدان مشهور ترجمه‌های قرآن در سه دهه اخیر است. در بررسی این ترجمه پارادایم اشکالات ترجمه‌های پیشین قرآن نیست و توجهی ویژه به تطبیق ترجمه با متن قرآن شده است. به علاوه تأکیدهای قرآن، ضمائر فصل و شأن، صنعت تضمین و احتیاط نیز مد نظر مترجم بوده است، با این همه اشکالاتی به آن راه یافته که آن را از نظر صوری و محتوایی نیازمند ویرایش بنیادین کرده است. مقاله حاضر که به روش توصیفی - نقدی نوشته شده، علاوه بر نقاط قوت، برخی اشکالات عمده ترجمه حاضر را احصا و مشخص کرده و در ضمن چند محور به توضیح تفصیلی آن پرداخته است. برخی از این محورها عبارتند از: مشخص نبودن روش ترجمه، یکسان ترجمه نشدن عبارات همانند در بافت‌های مشابه، مشخص نکردن منبع مورد استناد در ترجیح دادن معانی یا وجوه اعرابی کلمات و عبارات، نداشتن مبنا در برخی اسلوب‌های نحوی، اشکالات گوناگون در باورقی‌ها، اشتباه در ترجمه کلمات و اشکالات ویرایشی.

کلیدواژه‌ها: ترجمه قرآن به فارسی، مترجمان معاصر قرآن، روش

ترجمه قرآن، اسلوب‌های زهدی، محمد علی کوشا.

Review of the Translation of the Holy Qur'an by Muhammad Ali Kusha

Ali Zahid

Abstract: The present article is a review and critique of one of the latest translations of the Holy Qur'an in the Persian language, the work of one of the famous critics of the Qur'an translations in the last three decades. In the review of this translation, some of the problems of the previous translations of the Qur'an are not found, and special attention has been paid to matching the translation with the text of the Qur'an. In addition, the Qur'an's emphases, the indefinite pronouns, and the Tazmin and Ihtibak industries have also been considered by the translator. However, there are problems that have made it in need of basic editing in terms of form and content. The present article, which is written in a descriptive-critical method and in a library style, in addition to its strengths, has identified some of the main problems of the current translation and has also explained several points in detail. Some of these problems are: the translation method is not clear, different translations of the same phrases in similar contexts, not specifying the cited source in prioritizing the Arabic meanings or part of speech of words and phrases, not having a basis in some syntactic styles, various problems in the footnotes, mistakes in the translation of words and phrases, lack of accuracy in differentiating the additions of the translator with the text of the Qur'an and editing problems.

Keywords: Translation of the Qur'an into Persian, Contemporary Translators of the Qur'an, Method of Translation of the Qur'an, Syntactical Styles

نقد سودمند و مستند و درازدامن جناب آقای زاهد. که در ادب عربی و مطالعات تفسیری ادبی سختکوش هستند و چیره دست. نقدی است هوشمندانه، دقیق و بیشتر با تکیه بر ساختارهای ادب عربی و با استناد به مصادر و منابع مهم تفسیری و ادبی. ترجمه جناب آقای کوشا، ترجمه ای است کارآمد و از پس نگارش نقدهای بسیار بر ترجمه های قرآن و با همراهی و همدلی جمعی از فاضلان، ترجمه ای است شایان توجه و شایسته تأمل. درنگریستن در نقد حضرت آقای زاهد به روشنی نمایانگر حد و حدود و فرصت و دقت و مطالعه ای است که برای سامان دادن آن به کار بسته شده است. و این همه یعنی اینکه ترجمه آقای کوشا شایستگی این همه صرف وقت و تأمل داشته است؛ از این رو ضمن رایزنی با برخی از فاضلان و محققان، برای پاسداشت زحمات بسیار حضرت آقای زاهد. به لحاظ طولانی بودن متن نقد. تصمیم گرفته شد نقد ایشان به صورت پیوست این شماره «آینه پژوهش» نشر یابد.

سردبیر

مقدمه

بالاخره پس از گذشت چندین سال، انتظار جامعه فرهنگی و به ویژه قرآن دوستان به سر آمد و ترجمه قرآن کریم اثر فاضل ارجمند جناب حجة الاسلام والمسلمین محمدعلی کوشا انتشار یافت. جناب آقای کوشا از ناقدان بنام ترجمه قرآن کریم و از مشعلداران این عمل فرهنگی است که بی شک در شعله و نور نگاه داشتن جریان نقد ترجمه قرآن از دهه هفتاد به این سو، نقشی مهم ایفا کرده؛ چنان که از نخستین کسانی است که اختصاصاً کتابی در نقد ترجمه های قرآن نوشته است. ایشان از محضر بزرگانی کسب علم و فیض کرده که در میان آنان نام مرحوم آیه الله العظمی منتظری و مرحوم آیه الله حاج شیخ نعمت الله صالحی نجف آبادی چنان آفتاب می درخشد؛ به ویژه که مرحوم صالحی نجف آبادی عنایتی ویژه به وی داشت و او را وصی خود در انتشار آثار قلمی اش کرد.

از آنجا که جناب کوشا چندین ترجمه از مترجمان صاحب نام را به نقد کشیده، از اشتباهات و لغزشگاه های ترجمه های پیشین آگاه است، چند ترجمه قرآن را ویرایش کرده، سال ها نیز شیوه ترجمه قرآن را تدریس کرده، همگان منتظر بودند تا ترجمه خود او نیز از رخسار پرده برافکند که چنین هم شد، البته با ویژگی هایی که ذکر شد، انتظار می رفت این ترجمه سرآمد ترجمه های معاصر قرآن باشد و اثری فراچنگ دانش اندوزان و قرآن دوستان نهد که چندین گام از ترجمه های معاصر مشابه پیش باشد، بلکه بالاتر، برخی انتظار داشتند ترجمه ایشان در سیر ترجمه قرآن نیز تحول بیافریند و نقطه عطفی در این مجال باشد، اما ترجمه ای رخ نمود که گر چه پاره ای اشتباهات پیشینیان را ندارد و نقاط قوتی هم دارد، اشتباهاتی دیگر بدان راه یافته و خطاهایش نیز - چنان که خواهیم دید - آن قدر هست که

آن را نیازمند ویرایش بنیادین صوری و محتوایی کند. مقصود از ویرایش صوری، بازنگری در استفاده از علائم ویرایشی، جایگزینی کلمات و تقدیم و تأخیر عبارات است و منظور از ویرایش محتوایی، تغییرات در رویکرد مترجم، روش ترجمه، تغییرات محتوایی و تطبیق مجدد کل متن با قرآن است. این تغییرات را می‌توان در هفت محور گنجانده که در دنباله به تفصیل خواهد آمد.

پیش از پرداختن به این محورها بجاست از نقاط قوت این ترجمه یاد شود. در این ترجمه به نقش حروف زائد در جمله، ضمیر فصل، ضمائر شأن و قصه، صنعت احتیاب و تضمین، بیشتر از دیگر ترجمه‌ها توجه شده؛ کوشیده شده متن عربی و فارسی نهایت تطابق را داشته باشند؛ همچنین پاره‌ای آیات که ترجمه‌های پیشین قرآن غالباً در آنها به اشتباه رفته‌اند، در این اثر به درستی برگردان شده است. اغلاط املائی آن نیز بسیار اندک است. از نظر چاپ صحافی خوبی دارد، اگر چه در صفحه‌آرایی متن فارسی، کاری که ارائه شده است در خور نشر وزین و سابقه‌دار «نی» نیست.

اینک دو نمونه از ترجمه‌های درست:

۱. «و نعمة كانوا فيها فاكهين» [دخان (۴۴)/۲۷]. ترجمه نادرست: «و نعمت‌ها که در آن شادمانه غرق بودند». (ترجمه جلال الدین فارسی). نکته در کلمه «نعمه» به فتح نون است که به معنای تنعم یعنی: خوشی و رفاه است و با «نعمه» به معنای عطا و لطف تفاوت دارد. فخر رازی می‌گوید: «قال علماء اللغة: نعمة العيش، بفتح التّون، حُسْنُهُ و نَضَارَتُهُ؛ و نعمة الله: إحسانُهُ و عطاؤُهُ. و قال صاحب الكشاف: النّعمة بالفتح من التّنعم و بالكسر من الإنعام»^۱. ترجمه جناب کوشا: «و خوشی و رفاهی که در آن سرخوش بودند».

۲. «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» [صافات (۳۷)/۱۰۳]. ترجمه نادرست: «پس چون هر دو تسلیم (فرمان خدا) شدند و پسر را بر پیشانی بیفکنند (از امتحان سرفراز بیرون آمد)» (ترجمه مرحوم مشکینی).

اشتباه در کلمه «جبین» است که «پیشانی» ترجمه شده است، حال آنکه جبین دو طرف پیشانی است. خود پیشانی را به عربی «جبهه» می‌گویند که محل سجده است؛ چنان‌که جوهری می‌گوید: «و الجبین فوق الصّدغ [شقیقه/گیجگاه]، و هما جبینان عن یمین الجبهة و شمالها»^۲. ابن جوزی هم به نقل از ابن فُتیبّه می‌گوید: «و تَلَّهُ لِلْجَبِينِ؛ قال ابن فُتیبّه: أی: صرعه [او را به زمین انداخت] علی جبینة [به نیمرخش]، فصار أحد جبینیه علی الأرض، و هما جبینان، و الجبهة بینهما، و هی ما أصاب الأرض [می‌خورد به زمین] فی السجود، و الناس لا یکادون یفرقون [تقریباً تفاوتی نمی‌نهند] بین الجبین و الجبهة، فالجبهة مسجد [سجده‌گاه] الرّجل الذی یصیبه ندب السجود [پینه یا اثر سجده]،

۱. مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، ج ۲۷، ص ۶۶۰.

۲. صحاح، ج ۵، مدخل «جبن».

و الجبینان یکتینفانها [آن را احاطه کرده اند]، من کل جانب جبین [هر سمتی یک جبین است]»^۳.

جناب کوشا ترجمه کرده اند: «و چون هر دو تسلیم شدند و [ابراهیم] او را به نیمرخ به خاک افکند».

البته مترجمان دیگری هم این را درست ترجمه کرده اند، ولی تعدادشان اندک است. مانند: مرحوم علامه شعرانی که ترجمه کرده: «پس چون گردن نهادند و انداخت او را به یک طرف پیشانی». آیت الله ثقفی طهرانی: «پس چون تسلیم شدند و خوابانید او را بر کنار پیشانی»، ترجمه بیان السعادة سعادتعلیشاه: «آنگاه چون هر دو بر این کار گردن نهادند و او را بر گونه اش به خاک افکند»، صفیعلیشاه هم در ترجمه اش درست ترجمه کرده: «پس چون گردن نهادند و انداخت او را به یک طرف پیشانی».

در کنار این ویژگی های مثبت، به ترجمه جناب کوشا اشکالاتی هم راه یافته که در هفت محور به آن پرداخته می شود:

۱. نوسان میان ترجمه وفادار و ارتباطی؛

۲. یکسان ترجمه نشدن کلمات و عباراتی که در بافت یکسان آمده؛

۳. مشخص نکردن منبع مورد استفاده در ترجیح معانی یا وجوه اعرابی؛

۴. نبود مبنا در ترجمه اسلوب های نحوی؛

۵. اشکالات پاورقی ها؛

۶. اشتباهات در ترجمه کلمات و عبارات؛

۷. اشتباهات یا نارسائی های ویرایشی.

هر یک از این محورها شماره گذاری شده، ذیل آن به تفصیل توضیح داده می شود، ولی گاه در هنگام توضیح یک محور، اشکالاتی از محورهای دیگر هم ذکر می گردد؛ لذا اگر در محوری مصداق ها و نمونه های کمی آمده، در لا به لای محورهای دیگر از آنها سخن رفته است.

۱. نوسان میان ترجمه وفادار و ارتباطی

در هر ترجمه، اگر هدف مترجم انتقال پیام متن از زبان اصلی یا مبدأ به زبان مقصد باشد - که در ترجمه حاضر زبان مبدأ عربی و زبان مقصد فارسی است - و بر آن باشد که خواننده با متن ارتباط برقرار کند و در نتیجه متن همان تأثیری را که در خواننده به زبان اصلی دارد، در خواننده زبان دوم نیز داشته باشد، ترجمه وفادار غالباً این مقصود را برآورده نخواهد ساخت؛ از آن رو که ترجمه وفادار ترجمه ای متن محور یا نویسنده محور است و هدف در درجه اول حفظ ساختارهای متن مبدأ، یعنی همان ساختارهایی است که نویسنده بکار برده است. طبیعی است که چون هیچ دو زبانی ساختارهای یکسان ندارند، برخی ویژگی های زبان مبدأ در زبان مقصد نامأنوس و برای خواننده ناآشنا

می‌نماید؛ در نتیجه وی نمی‌تواند با متن ارتباط برقرار کند و پیام آن را دریابد و همین است که گفته می‌شود: متن برگردان شده بوی ترجمه می‌دهد^۴، اما در ترجمه ارتباطی، محوریت با خواننده است و لذا مترجم می‌کوشد تا متن ترجمه شده را حتی الامکان برای خواننده مأنوس سازد. این کار ناگزیر در برخی موارد منجر به زیر پا نهادن یا تغییر در ساختارهای زبان مبدأ می‌شود.

نکته مهم آن که در هر دو نوع ترجمه، امانتداری حرف اول را می‌زند و مترجم در درجه اول می‌کوشد متن مبدأ را با حفظ امانت به متن مقصد برگرداند، اما تفاوت در این است که در ترجمه وفادار، مترجم به هر قیمتی پایبند به این امانتداری است اگر چه خواننده اش را از دست بدهد و در ترجمه ارتباطی / پیامی، اگر این امانتداری به ارتباط خواننده با متن خدشه وارد کند، از آن عدول می‌شود. آن سخن معروف که ترجمه یا چنان زنی وفادار و زشت است یا زنی بی‌وفا و زیبا، ناظر به همین امر است.

در اینجا سه نکته شایان ذکر است:

الف. چنین نیست که یک متن یا ترجمه وفادار می‌شود یا ارتباطی و جمع میان این دو امکان نداشته باشد، خیر، گاهی این دو همپوشانی دارند؛ یعنی می‌توان هم ترجمه‌ای وفادار داشت و هم متنی ارتباطی. هم ساختارهای نویسنده در زبان مبدأ به زبان مقصد برگردان شود و هم ارتباط مخاطب با آن برقرار شود، سخن در آنجاست که این دو با یکدیگر جمع نشوند؛ یعنی که اگر مترجم به نویسنده پایبند بماند، ترجمه اش رسا نیست؛ و اگر مخاطب را در نظر بگیرد، ناگزیر از عدول از ساختارهای زبان مبدأ است. در اینجا است که مترجم تصمیم می‌گیرد به متن مبدأ و نویسنده وفادار بماند یا به متن مقصد و خواننده نظر داشته باشد. بیشتر مترجمان معاصر قرآن نتوانسته‌اند تکلیف خود را در این موضوع مشخص کنند؛ لذا شده است که گاه حتی در یک آیه، در نیمی از آن ملتزم و وفادار به ساختارهای زبان مبدأ می‌مانند و در نیم دیگر از آن عدول می‌کنند و ترجمه شان خواننده محور می‌شود.

ب. ترجمه‌هایی که رنگ و بوی ترجمه نداشته‌اند و خوانندگان از خواندن آنها لذت برده و توانسته‌اند با آنها ارتباط برقرار کنند، همگی از جمله ترجمه‌های ارتباطی هستند.

ج. آنچه در این بند از نقد بر آن تکیه می‌شود این است که مترجم هر کدام از این دو شیوه را که در نظر گرفت، باید در تمام کار خود از آن پیروی کند و نمی‌شود در نوسان میان ترجمه وفادار و ارتباطی باشد. این نوسان است که محل نقد است. جناب آقای کوشا در پی نوشت و نیز در مقاله معرفی ترجمه خود که در شماره مجله ترجمان وحی مبین به چاپ رسیده، گفته‌اند: «در این ترجمه، وفاداری به متن قرآن کریم یک اصل است و در عین حال رعایت نشر معیار نیز در سرتاسر آن مد نظر بوده و مترجم تلاش

۴. این عبارت که اثر ترجمه شده نباید «بوی ترجمه» بدهد، بنا به نقل استاد بهاء الدین خرمشاهی از مرحوم سید محمدعلی جمال‌زاده است. رک: پی‌نوشت ترجمه قرآن جناب کوشا، صفحه سه.

کرده است حتی الامکان نثری خوشخوان، گویا و روان ارائه دهد.^۵ کلام ایشان توضیح واضح است؛ زیرا طبیعی است که نه در ترجمه قرآن که اساساً در هر ترجمه‌ای وفاداری به متن یک اصل است، اما سخن بر سر این است که اگر این وفاداری با آن نثر معیار ناسازگار افتد و سبب شود نثری «خوشخوان، گویا و روان» نداشته باشیم، جانب کدام گرفته شود؟! و سخن در این محور آن است که در ترجمه جناب کوشا، در این مورد روش یکسان بکار نرفته است؛ یعنی گاه ترجمه رنگ و بوی زبان مبدأ را می‌دهد و گاه به رنگ زبان مقصد است.

اینک مواردی از این دست ذکر می‌شود:

۱۱. «ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ» [انبیاء (۲۱)/۶]: «پیش از آنان [مردمان] هیچ آبادی‌ای که هلاکشان کردیم، [با دیدن آن نشانه‌ها] ایمان نیاوردند، پس آیا اینان ایمان می‌آورند؟».

ترجمه ارتباطی: «پیش از آنان نیز ساکنان هیچ یک از آبادی‌هایی که از بین بردیم ایمان نیاورده بودند. آیا اینان ایمان می‌آورند؟!»

۲۱. «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا...» [منافقون (۶۳)/۷]: «آنان کسانی‌اند که می‌گویند: به آنان که نزد پیامبر خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند...».

آیا در فارسی گفته می‌شود: «به آنان انفاق نکنید؟!»

ترجمه ارتباطی: «آنانند که می‌گویند به اطرافیان رسول خدا چیزی ندهید تا/ مگر آنکه [از پیرامون او] پراکنده شوند.»

در ضمن، در ترجمه جناب کوشا عبارت «کسانی‌اند» بسیار بکار رفته که نه روان است و نه خوشخوان و نه در نثر معیار رایج.

نکته: این که در ترجمه نوشته شده: «تا/ مگر آنکه» از آن روست که «حتی» در اینجا هم معنای غایت می‌دهد (که در فارسی با «تا» مشخص می‌کنیم) و هم معنای استثنا می‌دهد (که ابزار آن در فارسی، «مگر آنکه»، «جز» و مانند اینهاست).

۳۱. «وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَآتَمْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ» [آل عمران (۳)/۱۰۱]. ترجمه: «و چگونه کفر می‌ورزید؟ در حالی که شما می‌شنوید که آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و پیامبر او در میان شماست.»

در اینجا جمله‌ی حالیه «و آنتم تُتلی علیکم» آمده که مترجم به خاطر وفاداری به متن مبدأ، آن را به

عبارت «در حالی که» منعکس کرده و به متن رنگ و بوی ترجمه داده است.

ترجمه ارتباطی: آیات خدا بر شما خوانده می شود؛ فرستاده اش هم در میانتان هست، باز کفر می ورزید؟!

یا:

شمائی که آیات خدا برایتان خوانده می شود و فرستاده اش هم در میانتان هست، چگونه کفر می ورزید؟!

البته این ترجمه اشکالات دیگری هم دارد:

۱.۳.۱. علامت سؤال در ترجمه باید بعد از «و پیامبر او در میان شماست» بیاید؛

۲.۳.۱. چون یک بار «انتم» آمده و بار دیگر ضمیر «کم»، مترجم به خاطر وفاداری به متن دو بار کلمه «شما» را آورده که همین، سبب عدم سلاست متن شده؛ به علاوه خواسته است حتماً «علی» در «علیکم»، «بر» ترجمه شود که لزومی ندارد. در ترجمه پیشنهادی برای تکرار نشدن «شما»، به شکلی که آمده است عمل شد.

۴.۱. مترجم در بسیاری از موارد، «ف» را ترجمه کرده آن هم به صورت «پس». این امر اولاً لازم نیست؛ زیرا خود کلام معنای دنباله بودن را دارد. ثانیاً، می توان به جای «پس»، عبارات دیگر همچون: «بنا بر این»، «آنگاه» و مانند آن آورد که متن هر چه بیشتر از ترجمه مکانیکی دور شود. البته که ایشان در برخی موارد هم چنین کرده است، ولی میزان کاربست «پس» زیاد است.

اما این که گفته شد خود کلام معنای دنباله بودن را دارد، مثلاً در شعر زیر از عصمت بخارائی، کاملاً به چشم می خورد:

سرخوش از کوی خرابات گذر کردم دوش	به طلبکاری ترسابعچه ای باده فروش
پیشم آمد به سر کوچه پری رخساری	کافرانه شکن زلف چو زَنار به دوش
گفتم: این کوی چه کوی است و تو را خانه کجا	ای مه نو خم ابروی تو را حلقه به گوش؟!
گفت: تسبیح به خاک افکن و زَنار ببند!	سنگ بر شیشه نقوا زن و پیمانانه بنوش!
بعد از آن سوی من آ! تا به تو گویم خبری	کاین چه کوی است اگر بر سخنم داری گوش
توبه یک سو بنه و ساغر مستانه طلب!	خرقه بیرون فکن و کسوت زندانه پیش!

دین برافتاده و بیهوش فدام ز پی‌اش
 تار رسیدیم به جایی که نه دین بود و نه هوش
 دیدم از دور گروهی همه دیوانه و مست
 از تف باده شوق آمده در جوش و خروش
 بی‌نی و مطرب و ساقی همه در عیش و سرور
 بی‌می و جام و صراحی همه در نوشانوش
 چون سر رشته ناموس برفت از دستم
 خواستم تا خبری پرسم از او گفت: خموش!
 نیست این کعبه که بی‌پا و سر آیی به طواف
 نیسی ادب ملبسی حد در کج‌هوشن... او

حال، این ابیات را به نثر درآوریم و بر سر هر بیت منشور یک «پس» بیاوریم، این گونه می‌شود:

سرخوش از کوی خرابات گذر کردم... پس پیشم آمد به سر کوچه... پس گفتم این کوی... پس گفت: ...
 بعد از آن سوی من آ... پس توبه یک سو بنه... پس دین برافتاده... پس دیدم از دور.

در اینجا یک نفر فارسی زبان بدون بودن «پس» به راحتی ترتیب جملات را درمی‌یابد، در جملات عربی نیز همین گونه است. درست است که از اقتضات زبان عربی آوردن «ف» است، ولی اقتضای زبان فارسی چنان نیست که بر سر هر جمله‌ای که دنباله جمله پیشین باشد، «پس» یا «سپس» بیاید تا هر چه «ف» هست، «پس» ترجمه شود. مسلم است مقصودم آن نیست که هر چه «ف» در قرآن آمده، نباید ترجمه شود و نیز منظوم آن نیست که مترجم محترم هر چه «ف» بوده را ترجمه کرده، اما موارد زیادی «پس» به چشم می‌خورد که می‌شد ترجمه نشود یا به جای آن کلمه یا عبارتی دیگر بیاید مثل آیه ذیل: «أولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون» [بقره (۲) / ۸۶]: «آنان کسانی‌اند که زندگی دنیوی را به [جای] آخرت خریده‌اند، پس نه عذاب از آنان کاسته گردد و نه یاری شوند». در اینجا به راحتی می‌شد به جای «پس» گفت: از این رو.^۷

۶۱. مترجم او عاطفه را هم در بیشتر موارد ترجمه کرده، در حالی که در بسیاری جاها نیازی به ترجمه آن نیست؛ برخی جاها هم اقتضا می‌کند کلمه «نیز» بیاید. برخی موارد هم مترجم او عاطفه را «اما» ترجمه کرده که کاملاً درست است، ولی بسیار بجا بود در شیوه‌نامه ترجمه‌اش متذکر می‌شد که اقتضای زبان فارسی است که برخی از اوهای عطف مانند «لکن» به صورت حرف استدراک ترجمه شوند.

این پایبندی مترجم به انتقال همه اوهای عطف، گاهی وی را مجبور می‌کند چیزی در تقدیر بگیرد تا ذکر «و»، نظم جمله را برهم نزند. مثلاً در «لا تحسبن الذين كفروا معجزين في الارض و ماويهم النار و لبئس المصير» [نور (۲۴) / ۵۷] چنین آمده: «هرگز مپندار کسانی که کفر ورزیدند عاجزکننده [ی خدا] در

۶. دیوان عصمت بخارائی، به کوشش احمد کریمی، تهران: نالار کتاب، ۱۳۶۶، ص ۳۷۷.

۷. ماده «اشتری» که در این آیه و آیات دیگر آمده به شکلی نامتعارف ترجمه شده است که اشکال آن در صفحات آبی خواهد آمد.

زمینند! و [بدانند که] جایگاهشان آتش است و چه بد سرانجامی است.».

در اینجا مترجم مجبور شده «بدانند که» را در کلام بیاورد، تا بتواند «و» را در ترجمه فارسی جای دهد: کاری بیهوده و تحمیل بر قرآن. در اینجا اصلاً نیازی به انعکاس «و» در فارسی نیست و ترجمه بدون آن سلیس از کار درمی آید. مثل ترجمه ذیل از این آیه:

«(یا پیامبر) هرگز مپندار که کافران در روی زمین تو را در امر رسالت تضعیف و ناتوان سازند. جای آنان آتش است که مکان بسیار بدی است» (ترجمه قرآن اثر احمد کاویان پور).

صرف نظر از افزوده‌های مترجم و اشکالات دیگر، می‌بینیم نیامدن واو عطف چقدر خوب به «نظم» جمله کمک کرده و جمله‌ای سراسر است را به ما ارائه داده است.

ابن عاشور هم در توضیح این آیه عبارتی می‌آورد که نشان می‌دهد نیازی به آمدن «و» نیست. می‌گوید: «و قَوْلُهُ: مَا وَاهُمُ النَّارُ؛ أَي: هُمْ فِي الْآخِرَةِ مَعْلُومٌ أَنَّ مَا وَاهُمُ النَّارُ، فَقَدْ خَسِرُوا الدَّارِينَ»^۱؛ یعنی: آنان در آخرت معلوم است که جایگاهشان آتش است؛ چرا که هر دو دنیا را از دست دادند.

۷.۱. در قرآن موارد نسبتاً فراوانی داریم که خبر مبتدا صورت جمله‌ای آمده که در آغاز آن اسم اشاره یا ضمیری عائد به مبتداست. در این موارد، ترجمه آن اسم اشاره یا ضمیر، نثر را از معیار بودن دور می‌کند. مثلاً:

۱.۷.۱. «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفْرَقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ... * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا...» [نساء (۴)/۱۵۱.۱۵۰]. «الذین» که در اینجا اسم «إِنَّ» است همان مبتداست که مطرح شد و جمله «أُولَئِكَ الْكَافِرُونَ» خبر مبتدا به صورت جمله اسمیه است که در آغاز آن اسم اشاره «أُولَئِكَ» آمده است.

ترجمه جناب کوشا: «همانا کسانی که به خدا و پیامبران کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران جدایی بیندازند، و می‌گویند: به برخی ایمان می‌آوریم و به برخی کفر می‌ورزیم... * حقا که کافران همانانند...».

می‌بینیم ترجمه فارسی از نثر معیار به دور است؛ زیرا در نثر معیار گفته نمی‌شود: کسانی که کفر می‌ورزند، کافران همانانند.».

در اینجا اگر بخواهیم بر طبق نثر معیار بنویسیم باید بگوییم: «بی‌شک کافران همانانی هستند که به خدا و پیامبران کفر می‌ورزند و...»؛ یعنی که باید ترتیب آیات جا به جا شود.

۲.۷.۱. «و الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يَفْرَقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أَوْلِيكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ...» [نساء ۱۵۲/۴]: «کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ یک از آنها جدایی نیفکندند، آنانند که به زودی پاداش هایشان را به آنها خواهد داد...».

در این آیه «الذین» آمده که خبرش «أولئك سوف يؤتیهم» است. باز می بینیم ترجمه این آیه با نثری به دور از نثر معیار است؛ زیرا در نثر معیار مثلاً گفته نمی شود: «کسانی که ایمان آوردند، آنانند که پاداش می گیرند».

در اینجا اگر بخواهیم بر طبق نثر معیار بنویسیم باید بگوییم: «کسانی که پاداششان زود داده خواهد شد آنهایی هستند که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند و میان هیچ یک از آنان جدایی نیفکندند».

ترجمه آیات بند ۱.۷.۱. اشکالات دیگری هم دارد:

الف. یکی از موارد دورافتادن از نثر معیار را شاهدیم که کاربست واژه «همانا» است که در ترجمه جناب کوشا نسبتاً زیاد بکار رفته؛ و چون تأکید مترجم بر ارائه ترجمه ای بر اساس نثر معیار است، تکرار این واژه دور از «نثر معیار»، شگفت است. ما در نثر معیار کنونی «همانا» نداریم؛ به جای آن از قیدهای تأکیدی دیگری همچون: «مسئلاً»، «بی شک»، «بدون تردید» و ... استفاده می کنیم.

ب. مترجم ضرورتی ندیده است در عبارت «به خدا کفر می ورزند» تغییری دهد. سببش هم به نظر می رسد رواج فوق العاده آن است، اما مگر هر چیزی رواج دارد سراسر است و با نثر معیار همخوانی دارد؟! فرض کنیم کفر ورزیدن به خدا معنایش معلوم باشد؛ یعنی منکر خدا شدن، اما کفر ورزیدن به پیامبر به چه معناست؟ آیا نباید معنای واقعی این عبارت را بنویسیم؟! راغب در معنای کفر می گوید: «كُفِّرَ التَّعْمَةُ وَ كُفِّرَ أَهْلُهَا، سَتَرَهَا بِتُرْكِ أَدَائِ شُكْرِهَا... وَأَعْظَمَ الْكُفْرُ جُحُودَ الْوَحْدَانِيَّةِ أَوْ الشَّرِيعَةِ أَوْ التَّوْبَةِ»^۹. پس «کفر» یعنی: انکار؛ بنا بر این در ترجمه «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ»، اگر بخواهیم متنی گویا ارائه دهیم باید بگوییم: کسانی که منکر خدا و فرستادگانش شدند^{۱۰}.

۹. «کفر نعمت و کفران آن: پوشاندن آن است با انجام ندادن شکر آن... و بزرگترین پوشاندن، انکار وحدانیت یا شریعت یا نبوت است» مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، مدخل «کفر»، ص ۷۱۴.

۱۰. یکی دیگر از کلمات که کمتر مترجمی به فکر ترجمه آن به فارسی افتاده، ماده «کذب» در باب تفعیل است؛ یعنی: کَذَّبَ يَكْذِبُ تَكْذِيبًا. اغلب و از جمله در این ترجمه، «تکذیب کردن» آمده که به راحتی می توان از این عبارت اجتناب کرد و معادلی فارسی گذاشت. به علاوه، چون این عبارت در ترجمه های قرآن و در سخنرانی های مذهبی بسیار بکار رفته، مخاطبان کمتر به فکر افتاده اند که معنای واقعی چیست. در توضیح باید گفت: ماده «کذب» از باب تفعیل، در قرآن دو جا می آید: یا بر سر ذوی العقول (انسان) درمی آید یا غیر ذوی العقول (غیر انسان ها). اگر بر سر ذوی العقول درآید، ترجمه می شود: دروغگو دانستن یا پنداشتن (بر حسب بافت جمله)؛ مثلاً: «وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ» [حجر ۱۵/۸۰] ترجمه می شود: «به حق سوگند! ساکنان [منطقه] حجر هم فرستادگان را دروغگو دانستند»؛ و اگر بر سر غیر ذوی العقول درآید، ترجمه می شود: دروغ دانستن یا شمردن (باز بر حسب بافت جمله)؛ مثلاً: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ» [الرحمن ۵۵/۴۳] ترجمه می شود: «این جهنمی است که گنهاران دروغ می دانستند/می پنداشتند».

ج. یکی از مواردی که نیاز به توضیح و پاورقی دارد همین عبارت «و می خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی بیندازند» است. این عبارت یعنی چه؟ آیا بدین معناست که آنان می گویند: سخنانی که پیامبران می گویند غیر از آئی است که خدا گفته است^{۱۱}، یا می خواهند میان ایمان به خدا و ایمان به فرستادگانش جدایی بیندازند؛ به این معنی که بگویند: ما به خدا ایمان داریم، اما به رسولانش نه^{۱۲}. چون این عبارت مبهم است، به پاورقی توضیحی نیاز دارد.

د... در زبان عربی، فعل مضارعی مانند: «یؤمنُ» دو معنی دارد: ۱. ایمان می آورد. ۲. ایمان دارد؛ که بافت و قرینه مشخص می کند کدام مد نظر است. در اینجا «ثؤمن ببعض و نکفر ببعض» به معنای ایمان داشتن و منکر بودن است، نه آن گونه که ترجمه شده: «به برخی ایمان می آوریم و به برخی کفر می ورزیم»؛ زیرا عبارت ترجمه این معنی را می رساند که در آینده می خواهیم چنین کنیم و هنوز به انتخابی دست نزده ایم، حال آن که آیه بیان وضعیت بالفعل و کنونی آنان است؛ لذا باید گفت: «... و می خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی بیندازند و می گویند: به برخی ایمان داریم و برخی را هم منکریم». مترجم خود نیز برخی جاها همین کار را کرده است. مثلاً در ترجمه آیه ۱۱۴ سوره مبارکه آل عمران (یؤمنون بالله و الیوم الآخر) ترجمه کرده است: «به خدا و روز واپسین ایمان دارند»؛ یا در آیه ۳۸ سوره نساء (والذین ینفقون أموالهم رِئاء الناس و لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر) ترجمه کرده: «و همانان که اموال خود را برای نمایاندن به مردم انفاق می کنند، و به خدا و روز واپسین ایمان ندارند...». باز در سوره نساء، آیه ۶۵ که می گوید: «فَلا رَبَّکَ لا یؤمنونَ حَتّٰی یَحْکُمَکَ فِیْمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ...» ترجمه کرده: «پس نه [چنین است]، به پروردگارت سوگند که [آنان] مؤمن نخواهند بود...» و ترجمه نکرده: «... ایمان نخواهند آورد...».

و. اما نکته بسیار مهم دیگری که در این آیه هست و مترجم از آن گذشته این است که سه عبارت ۱. «إِن الذین یکفرون بالله و رسله»، ۲. «یریدون أن یفرقوا بین الله و رسله»، ۳. «یقولون ثؤمن ببعض و نکفر ببعض» نمی تواند همگی مربوط به یک دسته باشد؛ زیرا اگر کسانی باشند که منکر خدا و فرستادگانش باشند، دیگر نوبت نمی رسد به این که بخواهند میان خدا و رسولانش جدائی بیفکنند (با هر دو تفسیری که گذشت)؛ همچنین معنی ندارد که در بیان حالشان گفته شود: به برخی ایمان می آورند و به برخی کفر می ورزند! زیرا اساساً اینان خدا و نبوتی را قبول ندارند! این نکته را مرحوم ابن عاشور متفطن شده و لذا گفته که برخی «و» میان این سه عبارت را به معنای «أو» گرفته اند و مقصود از منکران خدا و رسول را مشرکان دانسته، منظور از جدائی افکنان میان خدا و فرستادگانش را گروهی دانسته اند که خدا را قبول دارند، اما منکر نبوتند؛ و مؤمنان به بعض و منکران بعض را برخی از یهود

۱۱. «أی: یکذبوا تُسَلَّ اللهُ الذین أرسلهم إلى خلقه وأوحى إليهم، و یرغمونهم أنهم کاذبون علی الله [=به خدا دروغ می بندند]، وذلک معنی [رادتهم التفریق بین الله و رسله] التبیان، ج ۳، ص ۳۷۴.

۱۲. «أی: یریدون أن یفرقوا بین الإیمان بالله و الإیمان برسله» المحرر الوجیز لابن الجوزی، ج ۱، ص ۴۹۲.

و نصاری گرفته اند.^{۱۳}

اما در خصوص آیه بند ۲۰۷۱، نیز چند نکته گفتنی است:

الف. عجیب است که «و» در اول آیه ترجمه نشده، با این که مترجم التزام خاصی به ترجمه واوهای آیات دارد. البته اتفاقی میمون است که کاش باز هم چنین می شود و اکنون که چنین نشده، در ویراست بعدی از تعداد واوها کم شود.

ب. معلوم نیست چرا «سوف»، «به زودی» ترجمه شده است؟ زیرا بنا به نظر بصریان که میان دو حرف استقبال «س» و «سوف» تفاوت هست («س» برای آینده نزدیک است و «سوف» برای آینده دور)^{۱۴}، اینجا «به زودی» نباید می آمد. این اشکال در آیه ذیل هم هست: «ولسوف یرضی» [اعلی (۹۲/۲۱)]: «و به زودی خشنود خواهد شد» که سوف به «به زودی» ترجمه شده است.

۸۱. «یوم لا ینفع مال و لا بنون * إلا من أتى الله بقلب سلیم» [شعراء (۲۶/۸۹)]: «روزی که هیچ دارایی و فرزندی سود نبخشد * مگر کسی که با دلی سالم [از هر گونه آلودگی] نزد خدا آید».

وفاداری بیش از حد به متن سبب شده جمالتی نارسا در ترجمه رخ بنماید. آیا در فارسی معیار می گوئیم: «روزی که هیچ فرزندی سود نبخشد»؟! از آن مهم تر، چه ارتباطی میان مستثنی (مگر کسی که) با مستثنی منه (دارایی و فرزندان) است؟! در استثنا اصل چنین است که مستثنی و مستثنی منه باید از یک جنس باشند؛ لذا است که اگر گفته شود: «به جز دو گردو همه بادام ها را خوردم»، گوینده با تعجب و پرسش حضار روبرو می شود که گردو چه ربطی به بادام دارد؟! در عربی نیز همین گونه است. اما گاهی که میان مستثنی و مستثنی منه ارتباطی معنائی نباشد، از آن به استثنای منقطع تعبیر می کنند و تصریح کرده اند که «إلا» به معنای «لکن» است. بنا بر این در استثنا، به صرف این که «إلا» آمده نمی توان «مگر» آورد، بلکه باید دید استثنای متصل است یا منفصل. البته مترجم به گفته خود به استثنای منقطع توجه ویژه داشته و شاید این مورد از مواردی است که به قول معروف از دستش دررفته است. با مراجعه به بسیاری از ترجمه های معاصر نیز دیده شد همگی ترجمه ای نارسا ارائه

۱۳. التحریر و التنویر، ج ۴، ص ۲۹۸.

۱۴. «السنین المفردة... و لیس مُقتطعاً من "سوف" خلافاً للکوفیین، ولا مدّة الاستقبال معه أَضْبَقَ منها مع "سوف" خلافاً للبصریین» مغنی اللیب، ج ۱، باب اول، ص ۱۳۸. ترجمه: سین تک حرفی... و بر خلاف نظر کوفیان جدا شده از «سوف» نیست [یعنی: خود حرفی مستقل است نه این که «وف» از «سوف» جدا شده و فقط «س» مانده باشد] و بر خلاف بصریان، مدت زمان آینده هم با «س» کمتر از «سوف» نیست. [یعنی: اگر «س» بر سر فعل مضارع درآید، و آن را مختص به زمان آینده کند، چنان نیست که زمان آینده با حرف «س» آینده نزدیک باشد و «سوف» برای آینده دور].

این عبارت اخیر این هشام، ناظر به متن همع الهوامع (ج ۴، ص ۳۷۵) است که می گوید: «قال البصریة: و زمانه مع السنین أضْبَقَ منه مع سوف»: مکتب بصری می گوید: بازه زمانی آینده با «س» محدودتر است تا با «سوف».

نکته ای در خصوص ترجمه متن همع: وقتی در عربی بخواهند تفضیل را با «تا» بیان کنند؛ یعنی مثلاً بگویند: این زمان کمتری می برد تا آن، از «منه» استفاده می شود که مجموعاً به «تا» ترجمه می شود.

داده‌اند. نمونه را (به ترتیب حروف الفبای نام خانوادگی):

انصاریان: «روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی‌دهد * مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خبائث] به پیشگاه خدا بیاورد».

رضائی اصفهانی: «(همان) روزی که هیچ ثروت و پسرانی سود نمی‌بخشد * مگر کسی که با دلی سالم به نزد خدا آید»

هیچ ربطی میان آیه نخست و آیه دوم وجود ندارد؛ بماند که آن شرط همجنس بودن مستثنی منه و مستثنی نیز مراعات نشده است.

مرحوم آیت الله صالحی نجف آبادی: «روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد * لیکن کسی که با دلی سالم [از هر گونه آلودگی] در پیشگاه خدا حاضر شود [کامیاب است].

این بهتر شده و دیگر اشکال هم جنس نبودن مستثنی منه و مستثنی را ندارد، اما ارتباط میان دو آیه قطع است.

مرحوم فولادوند: «روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد * مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد».

موسوی گرمارودی: «روزی که در آن دارایی و فرزندان سودی نمی‌رسانند * جز آن کس که دلی بی‌آلایش نزد خداوند آورد».

مرحوم آیت الله مشکینی: «روزی که مال و پسران سودی نمی‌بخشد * مگر کسی که با قلبی سالم (از عقاید و اخلاق فاسده) به نزد خداوند بیاید».

آیت الله مکارم: «در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد * مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید».

در این میان، مترجمی که بر اساس استقصای اینجانب در ترجمه استثناهای منقطع نسبتاً خوب عمل کرده، جناب آقای کمال الدین غراب است^{۱۵}. وی چنین ترجمه کرده است: «روزی که نه دارایی

۱۵. در خصوص ترجمه جناب غراب شایان ذکر آنکه در سال ۱۳۹۷ در مشهد به چاپ رسیده است. این ترجمه علاوه بر آن که از ویراستاری دکتر محمود مهدوی دامغانی برخوردار بوده است، بی‌نوشت‌های مفصل و مفیدی نیز دارد. گویا چندان هم در محافل قرآنی شناخته شده نیست و بنده نیز آشنائی خود را با آن، با یک واسطه مدیون فاضل ارجمند جناب دکتر محسن آرمین هستم. آقای غراب طبق آنچه با عنوان «یادداشت مترجم» در پایان ترجمه‌اش آورده، هفده سال وقت صرف این ترجمه کرده است. نکته مهم که با بحث ما مرتبط است این است که صراحتاً می‌گوید: چهار تفسیر تبیان شیخ طوسی، مجمع البیان طبرسی، روض الیحیان ابو الفتوح رازی و کشاف زمخشری را مبنای پی‌نوشت‌های تفسیری خود قرار داده است. همچنین از تفاسیر معاصر المیزان و نمونه و روح المعانی آلوسی نیز استفاده کرده است.

سود می بخشد و نه فرزند* جز اینکه آدمی با دلی پاک به نزد خدا آید». اینجا «إلا» به «لکن» ترجمه نشده، اما ارتباط خوبی میان دو آیه برقرار شده است.^{۱۶}

۹.۱. «وَسَيَجْزِيَنَّهَا الْأُنْقَىٰ» [لیل (۹۲)/۱۷]: «و زودا که پرهیزکارترین [مردم] از آن دور داشته خواهد شد». یک جمله سخت و کاملاً دور از نثر معیار. علت هم آن است که مترجم خواسته به ساختار مجهول وفادار بماند، اما در نظر نداشته که در فارسی می توان فعل معلوم آورد و از آن اراده مجهول کرد. در گفتگوهای متداول خودمان بارها جمله ای همانند جمله ذیل می گوئیم: «می گویند بناست تحولی بشود». اگر کسی از گوینده این سخن بپرسد: چه کسانی می گویند؟ پاسخ می شنود: «می گویند» در ظاهر معلوم است، ولی در حقیقت مجهول است، منتهی به جای آن که بگوئیم: «گفته می شود»، از فعل معلوم استفاده می کنیم.

نکته دیگر آنکه افعال تفضیل دارای «ال» معنای صفت برترین می دهد که جناب کوشا هم با آوردن «پرهیزکارترین» این امر را منعکس کرده است، اما توجه نداشته اند که «ال» هم در ترجمه تأثیر دارد؛ لذا باید به «آن پرهیزکارترین» یا «همان پرهیزکارترین» ترجمه می شد.

نکته دوم آن که ایشان بارها استعمالات ماده «تقوا» را به پروا پیشگی ترجمه کرده اند؛ مثلاً در آیه ذیل: «وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ...» [بقره (۲)/۱۰۳] ترجمه کرده اند: «و اگر آنان ایمان آورده و پروا پیشه کرده بودند...». اگر چنین است، پس «أتقی» هم باید بشود: «پروا پیشه ترین».

۱۰.۱. «... ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» [بقره (۲)/۲۹]: «... سپس به آسمان پرداخت و آنها را [به صورت] هفت آسمان سامان داد، و او به هر چیزی داناست».

اینجا مترجم دیده که ضمیری که به «السماء» بازمی گردد «هُنَّ» است و از آن سو، خود «السماء» هم ظاهراً مفرد است، باید چاره ای می کرد؛ یا «السماء» را به صورت جمع در آورد تا ضمیر «هُنَّ» مناسب افتد یا «هُنَّ» را مفرد گرداند تا با «السماء» سازگار بشود. هیچ کدام را نکرده و همان گونه که در آیه هست ترجمه کرده است. نتیجه هم ترجمه ای شده نه فقط دور از نثر معیار، که بعید از خود زبان فارسی عادی که بکار می بریم. اکنون چاره چیست؟ پاسخ: «السماء» در اینجا معنای جمع می دهد و در توجیه این معنای جمع سه نظر وجود دارد:

۱۰.۱.۱. «سما» اسم جنس است که بر قلیل و کثیر دلالت می کند؛ مانند اینکه گفته شده: «أهلك الناس الدینارُ الصُّفْرُ والدرهمُ البیضُ» [= مردم را زر زعفرانی و سیم پرنیانی هلاک کرد]. که در این مثال، با اینکه «الدینار» و «الدرهم» مفردند، اما برایشان صفت جمع آمده است.^{۱۷}

۱۶. سخنان فخر رازی در توضیح این استننا بسیار خواندنی است که اگر بیم اطاله نبود، آن را نقل و ترجمه می کردم.
۱۷. «أفعل» وصفی که در زمره صیغه های صفت مشبیه است، جمع مذکر و مؤنث سالم ندارد، بلکه برای مذکر و مؤنث، جمع آن

۲۱۰۱. «سما» اسم جنس جمعی است که مفرد آن «سماه» یا «سماوه» است؛ و اسم جنسی که تفاوت آن با مفردش حرف «ة» است (مثل: نخل و نخلة، بقر و بقرة) از نظر جنس، جائز الوجهین است؛ از این روست که در قرآن جایی آمده است: «أعجازُ نخلٍ مُنْقَعِرٍ» [قمر (۵۴)/۲۰]؛ یعنی: تنه‌های خرماى از ریشه درآمده؛ و جای دیگر: «أعجازُ نخلٍ خاویة» (حاقه (۶۹)/۷)؛ یعنی: تنه‌های نخل توخالی؛ همچنین در آیه شریفه «السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ به» [مزل (۷۳)/۱۸] نیز مذکر آمده است.

۲۱۰۱. سماوات نه جمع «سما» که در حقیقت به معنی آسمانی روی آسمان است. بنابراین در حقیقت مفرد است، هر چند به صورت جمع آمده است. نظیر این راهم در کلمات دیگر داریم که کلمه مفرد است، اما صفت آن جمع است؛ مانند: ثَوْبٌ أَخْلَاقٍ وَأَسْمَالٌ [= لباس سراپا زنده]، بُرْمَةٌ أَعْشَابٌ [دیگ تماماً شکسته یا قطعه قطعه شده]^{۱۸}، جوهری نیز می‌گوید: «يُقَالُ: بَلَدٌ خِصْبٌ وَأَخْصَابٌ [کاملاً حاصلخیز]؛ وَرُمَحٌ أَقْصَادٌ [قطعه قطعه شده]، وَبُرْمَةٌ أَعْشَابٌ، وَثَوْبٌ أَسْمَالٌ وَأَخْلَاقٌ. فِي كَوْنِ الْوَاحِدِ يِرَادُ بِهِ الْجَمْعُ؛ كَأَنَّهُمْ جَعَلُوهُ أَجْزَاءً»^{۱۹}. بنا بر نظر سوم، ترجمه آیه چنین است: سپس به آسمان‌های تو بر تو پرداخت که آنها را به صورت هفت آسمان سامان داد...

اینک چند مورد هم عدول مترجم از ترجمه وفادار و روی آوردن به ترجمه ارتباطی:

۱. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين * خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون» [بقره (۲)/۱۶۲]: «بی‌گمان، آنان که کفر ورزیده و در حال کفر مرده‌اند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردمان بر آنهاست * برای همیشه گرفتار این لعنتند، نه از عذابشان کاسته می‌شود و نه مهلت می‌یابند.

در این دو آیه، در چهار جا مترجم از وفاداری به متن عدول کرده و مخاطب محورانه به ترجمه ارتباطی روی آورده است:

یکی. «ماتوا و هم کفار» که اگر وفادار ترجمه می‌کرد باید می‌گفت: «بی‌گمان، کسانی که کفر ورزیده و مردند در حالی که کافر بودند»، ولی به خوبی ترجمه کرده: «و در حال کفر مرده‌اند».

دوم. «خالدین فیها» را ترجمه واژگانی نکرده که بگوید: «در حالی که در آن جاودانند»، بلکه گفته: «برای همیشه گرفتار این لعنتند». البته اشتباه هم کرده و حال بودن آن را منعکس نکرده است. باید می‌گفت: «در عین حال که همیشه گرفتار این لعنتند».

بر وزن فُعْل می‌آید؛ پس «صُفْر» هم می‌تواند جمع «أصفر» باشد و هم «صفراء» و همچنین «بِیض» هم جمع «أبیض» است و هم «بِیضاء». طبیعتاً در اینجا چون «دینار» و «درهم» مذکرند، این دو را به ترتیب جمع اصغر و ابیض می‌گیریم. نکته دیگر آنکه جمع ابیض باید بَیض بشود بر وزن فُعْل، که چون ضمه با یاء مناسبت ندارد، تبدیل به کسره شده است.

۱۸. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۴۳، ۱۴۴.

۱۹. صحاح، ج ۴، مدخل «خ صب»

سوم. مرجع ضمیر «ها» در «فیها» را آورده و خود ضمیر را ترجمه نکرده است. البته ایشان در شیوه نامه ترجمه خود گفته که: «در این ترجمه، به اقتضای روشن تر نشان دادن دلالت آیه، در مواردی اسم ظاهر جایگزین ضمیر شده و مرجع ضمیر به جای ضمیر قرار گرفته است»^{۲۰}.

چهارم. «لَا يَخْفَىٰ عَنْهُمْ الْعَذَابُ» به جای آن که ترجمه شود: «نه عذاب از آنان کاسته می شود»، ترجمه شده: «نه از عذابشان کاسته می شود». طبیعی است که صورت دوم رنگ و بوی ترجمه ندارد و مطابق با زبان مقصد است، بماند که حتماً باید در پاورقی توضیح می دادند چرا این گونه از متن عدول کرده اند؟! و جالب است که حواسشان نبوده هفتاد و ششمین آیه پیش از این آیه را به گونه ای دیگر ترجمه کرده اند: «... پس نه عذاب از آنان کاسته گردد...» [بقره (۲)/ آیه ۸۶] و دقیقاً همین آیه با همین عبارت را در سوره آل عمران، آیه ۸۹ به این صورت: «[لعنت و عذابی که] در آن همیشه ماندگارند، نه از عذابشان کاسته شود و نه [هیچ] مهلتی یابند» و دوباره در سوره نحل، آیه ۸۶ به ترجمه آیه ۷۶ بقره برگشته اند و ترجمه کرده اند: «... نه [عذاب] از آنان کاسته گردد و نه مهلت می یابند». در جای دیگر دیده اند انگار «عذاب از آنان کاسته شود» بوی ترجمه می دهد، لذا ترجمه را تغییر داده اند و در آیه «و قال الذین فی النار لیخزنته جهنم اذ عواربکم یخفف عتاً یوماً من العذاب» [غافر (۴۰)/ ۴۹] گفته اند: «و آنان که در آتشند به دوزخبانان گویند: پروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب ما بکاهد». این عبارت اگر به عربی برگردان شود، چنین می شود: «یخفف عن العذاب یوماً».

۲. «افراً و ربک الأکرم» [علق (۹۶)/ ۳]: «بخوان، که پروردگار تو گرامی ترین است». در اینجا «و ربک الأکرم» جمله حالیه است که مترجم نیامده مانند ترجمه زیر بگوید: «بخوان در حالی که پروردگارت ارجمندتر است» (ترجمه محمدرضائی)، بلکه با آوردن حرف «که» مفهوم حالیت را به خوبی منتقل کرده است.^{۲۱} البته یک اشکال دارد و آن در نظر نگرفتن «ال» در «الأکرم» است که «ال» عهد است؛ بنابراین ترجمه

۲۰. سخن مترجم در پی نوشت، صفحه سی و هفت، شماره ۱۵. خود این عبارت «به اقتضای روشن تر نشان دادن دلالت آیه»، اقتضا می کند روشن تر نوشته شود. آیا اگر مترجم می گفت «برای روشن تر کردن مفهوم آیه» بهتر نبود؟

۲۱. در پایان نامه دکتری اینجانب که مربوط به شیوه ترجمه برخی اسلوب های نحوی از جمله حال است، اثبات شده که حال را می توان حداقل به هشت شکل ترجمه کرد و برای هر کدام از این اشکال دست کم ده مثال آمده است. این اشکال عبارتند از:

۱. حرف «که». مثل: «فخرج إلی الحسن بن علی وهو قاعد فی المسجد» (وقعة صفین، ص ۶): سپس برخاست و نزد امام حسن بن علی که در مسجد نشسته بود رفت (پیکار صفین، ترجمه شادروان پرویز اتابکی، ص ۲۰).

۲. به صورت تعلیلی. مثلاً: «فخرج الأشتی وهو یزید الضحاک بن قیس بخزان» (وقعة صفین، ص ۱۲): اشتر به قصد دستگیری ضحاک بن قیس آهنگ حزان کرد (پیکار صفین، ص ۲۷).

۳. با قید زمان. مثلاً: «المرء یأکل تیناً وهو غرئان» (وقعة صفین، ص ۳۶): و انسان چون گرسنه باشد، کاه را نیز میخورد (پیکار صفین، ص ۵۸).

۴. با واو. مانند: «إن لیلائل علی خمس منة دینار وقد ألح بی» (تحف العقول، ص ۱۷۶): فلانی را بر من پانصد دینار است و اصرار بر گرفتن آن دارد (رهاورد خرد اثر روانشاد پرویز اتابکی، ص ۲۴۷). در فارسی هم داریم: «دوش می آمد و رخساره برافروخته بود»؛ یعنی: دوش می آمد در حالی که رخساره برافروخته بود.

۵. ترجمه به «یعنی»: «وکان فی حجر منازیل التُّرکی وهو ابنُ الحَیزران» (فتوح البلدان بلاذری، بخش ایران، ص ۴۱۵): و در حمایت منازل ترکی یعنی ابن خیزران بود (ترجمه فتوح البلدان از مرحوم آذرتاش آذرنوش، ص ۱۰۳).

درست چنین است: «بخوان که پروردگارت همان گرامی ترین است».

۳. «قال أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحَوْتَ...» [کهف (۱۸)/۶۳]: «گفت: دیدی چه شد؟ وقتی به [کنار] آن صخره جای گرفته بودیم، من فراموش کردم [جریان] ماهی را [به تو بگویم]».

در اینجا مترجم بعد از «أَرَأَيْتَ» عبارتی مانند: «ماذا حدث؟» را در تقدیر گرفته و بدین ترتیب سخنش دلنشین و سلیس شده است. «أَرَأَيْتَ» را هم به «دیدی» ترجمه کرده (با آن که «أَرَأَيْتَ» و صیغه های مشابه آن را به معنای «أَخْبِرْنِي» می دانند^{۶۲}) که بسی مطلوب است. این آیه کاملاً ارتباطی ترجمه شده؛ هر کس ترجمه اش را بخواند، به خوبی با آن ارتباط برقرار می کند؛ می توان گفت همان تأثیری را که آیه عربی بر مخاطب عرب زبان می گذارد، ترجمه اش بر فارسی زبان می گذارد؛ پیام آیه و حالت حُزَن و پشیمانی موجود در آن نیز به خوبی منعکس شده است. در اینجا باید به مترجم دست مریزاد گفت و نیز گفت: بقیه آیات را هم به همین شکل ترجمه کنید؛ تحولی در ترجمه قرآن در خواهید انداخت.

۴. «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» [انفال (۸)/۳۳]: «ولی خدا بر آن نیست تا آنان را در حالی که تو در میانشان هستی عذاب کند، و نیز تا هنگامی که آموزش می خواهند خدا عذاب کننده آنان نخواهد بود».

در اینجا می بینیم که جمله حالیه «و هم یستغفرون» به صورت تحت اللفظی ترجمه نشده است که گفته شود: «در حالی که آنان آموزش می خواهند»، بلکه به صورت ظرف زمان ترجمه شده که اتفاقاً یکی از شکل های ترجمه حال، همین صورت ظرف زمان است. البته یک اشکال همچنان باقی مانده و آن «و أنت فیهم» است که جمله حالیه است و مترجم باز بر اساس وفاداری نتوانسته خود را از عبارت «در حالی که» خلاص کند. بخش نخست همین آیه هم می تواند این گونه ترجمه شود: «ولی

۶. بدون آوردن حرف یا قید: «ثُمَّ سَارَ بَرِيدَ الْحَيْرَةِ» (فتوح البلدان، ص ۳۳۸): آنگاه به جانب حیره روی آورد (ترجمه فتح البلدان، ص ۳۷). در اینجا «برید» حال از «هو» مستتر در «سار» است. یا در مقال ذیل: «فَكَتَبَتْ إِلَيْهِ يَامُرَةَ» (فتوح البلدان، ص ۳۳۷): به او نیز نامه نوشته، فرمان داد (ترجمه فتوح البلدان، ص ۳۵). «دخلنا على جرير في نفر من قرينش نعوده في علة التي مات فيها» (الأغانى، ج ۸، ص ۶۴): همراه با چند تن از قریش، در بیماری که منتهی به مرگ جریر شد به عبادت او رفتم (ترجمه اغانی از شادروان محمدحسین مشایخ فریدنی، ج ۲، ص ۱۳).

۷. ترجمه به «هنوز»: «عَشِقَ حَمِيلٌ ثُبَيْنَةَ وَ هُوَ غَلَامٌ» (الأغانى، ج ۸، ص ۷۹): جمیل هنوز پسری نوری بود که دل به عشق بنینه داد (ترجمه اغانی، ج ۲، ص ۳۴).

۸. ترجمه به «با آنکه»: «تُبْتُ لَيْلَى وَ قَدْ كُنَّا تُبِّخِلُهَا» (الأغانى، ج ۲، ص ۴۰): خبر یافتم که لیلی، با آنکه او را بخیل مینداشتم، گفته است (ترجمه اغانی، ج ۱، ص ۱۶۳).

جالب است که گاهی ترتیب حال و ذو الحال نیز در ترجمه فارسی به هم می خورد. مثلاً فجاءنی معبدٌ يوماً وأنا فی المسجد: در مسجد بودم که معبد نزد من آمد.

باری اگر مترجمان با منابع فارسی معاصر انس بیشتری داشته باشند، دستشان برای انتخاب معادل در ترجمه بازتر می شود.

۲۲. و فی الحدیث: «أَرَأَيْتَ وَأَرَأَيْتَ وَأَرَأَيْتَ وَأَرَأَيْتَ»، وهی کلمة تقولها العرب عند الاستخيار بمعنى: أخبِرْنِي وَأَخْبِرْنِي وَأَخْبِرْنِي وَأَخْبِرْنِي. تأوها مفتوحة أبداً. النهاية ابن اثیر، ج ۲، مدخل «أرى» و بحث تفصیلی آن را در نحو بنگرید در: شرح الرضی علی الکافیة، ج ۵، باب «خصائص أفعال القلوب»، ص ۱۶۱.

خدا بر آن نیست که وقتی تو در میان نشان هستی عذابشان کند؛ همچنین وقتی هم آمرزش می‌خواهند عذاب‌کننده‌شان نخواهد بود».

در ضمن، این که مترجم آورده: «تا هنگامی که» زائد است و می‌توان جمله‌حالیه را بدون آن نیز ترجمه کرد.

۵. «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ...» [بقره (۲)/ ۲۵۳]: «برخی از آن پیامبران را بر یکدیگر برتری داده‌ایم...». اینجا مترجم اگر به متن وفادار می‌ماند تا آن حد که ترجمه‌اش مؤلف‌محور می‌شد، باید می‌گفت: «آن پیامبران، برخی از آنها را بر برخی برتری داده‌ایم...»، چنان‌که در ترجمه جلال الدین فارسی آمده: «آن فرستادگان را بعضی بر بعضی دیگر فزونی بخشیدیم...»، اما وفادار نمانده و آنچه ترجمه کرده اگر به عربی برگردان شود، چنین می‌شود: «فَضَّلْنَا بَعْضَ الرِّسْلِ عَلَى بَعْضٍ».

۲. یکسان ترجمه نشدن کلمات و عباراتی که در بافت یکسان آمده:

منظور از عبارت، از دو کلمه به بالا تا حد یک آیه است. اشکال این موضوع که در این ترجمه بسیار به چشم می‌خورد، چیزی بیش از آن است که تنها به زیبایی متن لطمه بزند؛ زیرا در یکسان ترجمه نشدن کلمات و عبارات یکسان، مترجم گاه معانی متفاوت یا افزودنی‌های مختلفی را در متن خود می‌آورد که اگر کسی بخواهد معنای آن کلمه یا عبارت را بفهمد، به جایی نمی‌رسد و نه تنها جهلش برطرف نمی‌شود که حیرت نیز بر آن افزوده می‌شود.

چند نمونه:

۱۲. «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» [آل عمران (۲)/ ۱۰۴]؛ ترجمه: «و باید شما گروهی باشید که [مردم را] به سوی خیر فراخوانند، و به کار نیک فرمان دهند و از کار ناپسند بازدارند».

در اینجا «یأمرون بالمعروف» ترجمه شده: «به کار نیک فرمان دهند»، اما یک صفحه بعد، در آیه ۱۱۰ همین سوره، در ترجمه عبارت «تأمرن بالمعروف» آمده: «به کارهای پسندیده فرمان می‌دهید».

در همان صفحه، در آیه ۱۱۴، عبارت «یأمرن بالمعروف» ترجمه شده: «به کارهای پسندیده فرامی‌خوانند». که «یأمرن» به «فرامی‌خوانند» ترجمه شده است!

در آیه ۶۷ توبه که در توصیف مردان و زنان منافق آمده «یأمرن بالمنکر»، ترجمه شده: «به کار پسندیده فرمان می‌دهند».

اما در آیه ۴۱ سوره حج که آمده: «الَّذِينَ إِذْ مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» ترجمه شده: «امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

در اینجا خواننده در نمی‌یابد که ترجمه «معروف»، کار نیک است یا کار پسندیده یا کارهای پسندیده یا اساساً خودش بیاید؟!

نیز نمی‌فهمد «یأمرون» به معنای «فرمان می‌دهند» است یا «دعوت می‌کنند»؟!

ممکن است گفته شود: نیک و پسندیده و معروف نهایتاً به یک معناست، می‌گوییم: بله، ولی چرا همه را مثلاً «نیک» ترجمه نکردید؟ چرا بدون آن که در عبارت عربی تغییری باشد، ترجمه فارسی متفاوت ارائه دادید؟!

ممکن است گفته شود: بالاخره کار نیک و کار پسندیده تفاوت چندانی در معنی ندارد و از این رو ناهمگونی ترجمه لطمه‌ای به معنی نمی‌زند، می‌گوییم: در این مورد شاید، ولی در موارد دیگر معانی کاملاً متفاوت می‌شوند که ذیلاً می‌آید.

۲.۲. «... و ما أمرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا...» [توبه (۹)/۳۱]؛ ترجمه: «... حال آنکه فرمان نیافته‌اند مگر آنکه خدای یگانه را بندگی کنند».

«و ما أمرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...» [بینه (۹۸)/۵]؛ ترجمه: «و دستور نداشتند جز آنکه ... خدا را پرستند...».

بالاخره «لِيَعْبُدُوا اللَّهَ» یعنی: خدا را پرستند یا بندگی خدا کنند؟! می‌دانیم پرستیدن خدا یعنی ایمان آوردن به خدا، اما بندگی خدا کردن، مرحله بعد از ایمان آوردن و نتیجه آن است.

۳.۲

الف. «هل يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ...» [بقره (۲۱۰)/۲]؛ «... و کار [داوری] یکسره شود؟...».

ب. «... وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا...» [انفال (۸)/۴۲]؛ «... ولی خدا می‌خواست کاری را که می‌بایست انجام شود به انجام رساند...».

ج. «... وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ...» [انعام (۶)/۸]؛ «... حتماً کار پایان می‌گرفت».

د. «قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ...» [انعام (۶)/۵۸]؛ «بگو: اگر چیزی که آن را به شتاب می‌خواهید نزد من می‌بود، بی‌گمان، کار میان من و شما پایان یافته بود [و شما نابود

می شدید...».

هـ. «... وَ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ» [یوسف (۱۲)/۴۱]: «... انجام این کار که شما درباره آن نظر خواستید قطعی است».

و. «و قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ...» [ابراهیم (۱۴)/۲۲]: «و چون کار پایان پذیرد [و داوری انجام گیرد] شیطان گوید:...»

در اینجا هم معلوم نمی شود تعبیر «قُضِيَ الْأَمْرُ» به معنای پایان یافتن کار است، یا قطعی شدن کار، یا یکسره شدن کار داوری، یا پایان یافتن به همراه نبود شدن، یا پایان یافتن به همراه داوری؟!

۴.۲

«... بَمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» [بقره (۲)/۵۹]: «به سزای نافرمانی شان».

«... بَمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» [انعام (۶)/۴۶]: «به [کیفر] آنچه نافرمانی می کردند».

«... بَمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» [اعراف (۷)/۱۶۳]: «به آنچه نافرمانی می کردند».

«... بَمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» [اعراف (۷)/۱۶۵]: «به کیفر نافرمانی شان».

«... بَمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» [عنکبوت (۲۹)/۳۴]: «به سبب آنکه نافرمانی می کردند».

«... بَمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ» [احقاف (۴۶)/۲۰]: «برای آنکه نافرمانی می کردید».

بالاخره معلوم نشد آیا «ما» در «بَمَا» موصوله است تا «كَانُوا يَفْسُقُونَ» صله آن باشد و به سبب ترکیب آن که کان + فعل مضارع است، به صورت ماضی استمراری ترجمه شود؛ یا «ما» مصدریه است و «كَانُوا يَفْسُقُونَ» به تأویل مصدر می رود (بِفَسْقِهِمْ) تا مانند مثال نخستین ترجمه شود؟!

ممکن است گفته شود: هر دو احتمال هست، می گوییم: اشکالی ندارد، ولی باید در پاورقی تذکر بدهند که من مترجم این را مصدریه گرفتم.

اشکال دیگر آن که خواننده نمی فهمد در این عبارات «بَمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» باید کلمه ای هم در تقدیر گرفت یا نه؟ و اگر در تقدیر گرفت، داخل قلاب بیاید یا بیرون آن؟

هر کدام که باشد، در همه موارد باید یکسان باشد و چنین نباشد که «ب» به معنای «به سزای» در آیه سوره بقره در متن آمده باشد و کلمه «سزا» جزء خود کلام به شما رود و از آن سو در آیه سوره انعام، به «کیفر» تبدیل شود و داخل قلاب برود و باز همین «کیفر»، در سوره اعراف بیرون از قلاب بیاید!

«کونوا قِرْدَةَ خَاسِئِينَ» [بقره (۲)/۶۵]: «بوزینگانی رانده شده شوید».

«کونوا قِرْدَةَ خَاسِئِينَ» [اعراف (۷)/۱۶۶]: «بوزینگانی رانده و درمانده شوید».

در توضیح آیه ۶۵ بقره در پاورقی نوشته‌اند: «در جمله "کونوا قِرْدَةَ خَاسِئِينَ"، "واو" اسم "کونوا" و "قِرْدَةَ" خبر آن است. بعضی "خَاسِئِينَ" را [۱] خبر دوم برای "کونوا" گرفته‌اند و برخی آن را [۲] حال از اسم کان دانسته و کسانی نیز آن را [۳] صفت "قِرْدَةَ" گرفته و گفته‌اند: "لا مانعَ من جَعْلِهَا صِفَةً، و قیل: کِلَاهِمَا خَبْرٌ وِإِثْمَا نُزْلًا مِنْزِلَةَ الْكَلِمَةِ الْوَاحِدَةِ، وَهُوَ قَوْلٌ جَيِّدٌ" (اعراب القرآن، محیی الدین درویش). برخی احتمال داده‌اند که تعبیر "کونوا قِرْدَةَ خَاسِئِينَ" در مقام توییح و به معنای صفت بوزینه را پیدا کردن است» (ص ۱۰).

شماره‌گذاری شد تا معلوم باشد چند وجه اعرابی برای «خَاسِئِينَ» گفته شده و از طرفی، شماره نیز داخل قلاب گذاشته شد تا معلوم باشد افزوده به متن است.

اشکالات:

۱.۵.۲. از هر دو ترجمه ایشان برمی‌آید که «خَاسِئِينَ» را صفت «قِرْدَةَ» گرفته‌اند. پس در پاورقیشان، نخست باید این را متذکر می‌شدند، سپس می‌گفتند که دو وجه اعرابی دیگر هم گفته شده: یکی آن که خبر دوم «کونوا» است و دیگر آن که «حال» از اسم «کونوا» است.

۲.۵.۲. باید می‌گفتند سبب ترجیح صفت بودن «خَاسِئِينَ» چیست و چرا آن را حال یا خبر دوم یا وجه آخری نگرفته‌اند؟

۳.۵.۲. آوردن عبارت عربی که بخشی از آن تکرار کلام فارسی پیش از آن است ضرورت نداشت؛ به علاوه چون سخن از ترجمه است، باید ترجمه آن را هم ذکر می‌کردند یا فقط ترجمه فارسی را بدون ذکر عبارت عربی می‌آوردند.

۴.۵.۲. در همین عبارت عربی آمده که «إِثْمَا نُزْلًا مِنْزِلَةَ الْكَلِمَةِ الْوَاحِدَةِ، وَهُوَ قَوْلٌ جَيِّدٌ»؛ یعنی: این دو به منزله یک کلمه دانسته شده‌اند و این نظر خوبی است». اولاً باید توضیح می‌دادند یعنی چه «به منزله یک کلمه» دانسته شده‌اند؟ ثانیاً. وقتی خود محیی الدین درویش می‌گوید این وجه خوبی است، چرا ایشان از این وجه خوب (قولٌ جَیِّدٌ) عدول کرده و به صورت صفت ترجمه کرده است؟

۵.۵.۲. توضیح نداده‌اند که آیا اگر «به معنای صفت بوزینه پیدا کردن» است، باز هم این سه وجه اعرابی بر آن صدق می‌کند یا نه؟

۶.۵.۲. این همه توضیح مربوط به وجوه اعرابی «خاسئین» بود، آنچه پس از همه اینها لازم بود، این بود که این وجوه اعرابی در ترجمه چه تأثیری می‌گذارند؟!

در پاورقی آیه ۱۶۶ اعراف که همین عبارت بکار رفته، نوشته‌اند: «خاسئین» اسم فاعل از مصدر «خُسوء»؛ رانده شدن، دور شدن، گم شدن و درمانده شدن» (ص ۱۷۲) که این عبارت هم اشکالاتی دارد:

۱. این همه معادل آوردن برای «خُسوء» لازم نبود، همانند که ناقص هم هست؛ زیرا ماده «خ س ء» هم لازم است و هم متعدی. جوهری می‌گوید: «خَسَأَ الْكَلْبُ: كَمَنَعَ، إِذَا طَرَدَهُ وَأَبْعَدَهُ... وَخَسَأَ الْكَلْبُ نَفْسُهُ: بَعُدَ، يَتَعَدَّى وَلَا يَتَعَدَّى كَأَنْخَسَأَ وَخَسَيْ، مَثَلُ جَبْرُثَةَ فَجَبْر، وَرَجَعْتُهُ فَرَجَعَ». که اجمالاً می‌گوید «خسأ» از افعال ذو وجهین است که هم لازم بکار می‌رود و هم متعدی و در نتیجه هم به معنای «راندن و دور کردن» است و هم «رانده شدن و دور شدن».

در ضمن، بعد از ذکر چند معنا برای «خسأ»، مترجم باید توضیح می‌داد که از کدام منبع یا منابعی این معانی را گرفته است. این ذکر نکردن منبع، در بیشتر پاورقی‌ها رخ داده است.

۲. «گم شدن» یعنی چه؟ اگر معنای لفظی آن ملاک است، «خُسوء» چنین معنایی نمی‌دهد، اگر معنای کنائی آن مد نظر است؛ مثل این که در عرف گفته می‌شود (با پوشش): برو گم شو! باید در پاورقی مشخص می‌شد که «گم شدن» به معنای کنائی مورد نظر است؛ زیرا این گونه که آمده، خواننده گمان می‌کند «خُسوء» هم معنی با مثلاً «ضیاع» به معنای گم شدن است.

۶.۲. «و كَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعَلِّمُوا أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقُّهُ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّلُ عَنَّا بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا...» [کهف (۱۸)/۲۱]: «و این گونه [مردم را] بر [حال] آنان آگاه ساختیم تا بدانند که وعده خدا [درباره معاد] حق است و هیچ تردیدی در [وقوع] قیامت نیست. آنگاه که در کار خویش با یکدیگر نزاع می‌کردند...»

«فَتَنَزَّلُوا أَمْرُهُمْ بَيْنَهُمْ...» [طه (۲۰)/۶۲]: «و [ساحران] در میان خود درباره کار خویش به کشمکش برخاستند.»

اشکالات:

۱.۶.۲. «تنازع» یک جا «نزاع» و جای دیگر «کشمکش» ترجمه شده است.

۲.۶.۲. در آیه نخست «بینهم» ترجمه نشده و در دومی ترجمه شده است.

۳.۶.۲. در آیه سوره طه عبارت سراسر است هم نیست. یک فارسی‌زبان این گونه حرف نمی‌زند که بگوید:

در میان خود به کشمکش برخاستند. ترجمه خوب و سراسر از فاضل ارجمند حجه الاسلام حاج شیخ محمود صلواتی ببینیم اگر چه ناقص است: «و هنگامی که درباره آنان میانشان بگویم افتاد».

۴.۶.۲. در ترجمه آیه سوره کهف، این گونه که مترجم ترجمه کرده، هیچ ارتباطی را میان «إذ یتنازعون» و ما قبل آن نمی بینیم، با این که مفسران گفته اند «إذ» متعلق به «أعثرنا» یا «لیعلموا» است. توضیح آن که آیه در صدد بیان وقایع بعد از بیدار شدن اصحاب کهف است. می دانیم آنان وقتی بیدار شدند، یکی را از میان خود به شهر فرستادند تا غذایی بخرد. مردم از قضیه خبردار شدند. در اینجا قرآن می گوید: خداوند مردم را از حال اصحاب کهف آگاه ساخت تا بدانند وعده خداوند درست است و در قیامت شک و تردیدی نیست. این را نیز با آوردن «إذ» می گوید که همان زمان که چنین آگاهی ای را خدا به آنان داد، در میان آنها یعنی: مردم شهر اختلاف افتاد که اکنون با این غارنشینان - که البته تقاضای مرگ کرده و مرده بودند - چه کنند. برخی گفتند: در غار را ببینید و برخی گفتند: مسجدی در کنار آن بنا کنید. بنا بر این، متن باید چنین ترجمه شود: «و بدینسان [مردم را] از حال آنان با خبر کردیم تا بدانند وعده خدا [مبنی بر زنده کردن مردگان] درست است، نیز [بدانند که] وقوع قیامت حتمی است و هیچ شکی در آن نیست؛ و این همان زمان بود که در میانشان [= اهالی شهر] اختلاف افتاد. [عده ای] گفتند: ...»

۷.۲. مقدمتاً عرض شود: اگر کسی بخواهد بر اساس ترجمه جناب کوشا بفهمد کلمه «نجوی» به چه معناست و در آیات به چه معنایی بکار رفته، علاوه بر جهلی که دارد به مقام تحیر هم می رسد - البته جهلش به علم اجمالی منحل می شود که باز خودش غنیمتی است - زیرا در هر آیه یک گونه معنی شده و حتی پاورقی توضیحی مترجم هم نتوانسته این ناسازگاری را برطرف کند که بر عکس، بر ناسازی آن افزوده است. ببینیم:

۱. «لا خیر فی کثیرٍ من نجویهم إلا من أمر بصدقه...» [نساء ۱۱۴/۴]: «در بسیاری از نجواهایشان هیچ خیری نیست...».

۲. «ألم یعلموا أنّ الله یعلم سِرَّهُم و نجوَاهُم...» [توبه ۷۸/۹]: «آیا ندانسته اند که خدا راز درون آنان و نجواهایشان را می داند...».

در این دو آیه، «نجوی» همان نجوای فارسی ترجمه شده؛ و می دانیم در فارسی نجوی، لزوماً میان دو نفر نیست، بسا انسان با خودش نجوی کند؛ یعنی چیزی را برای خودش زیر لب بگوید.

اما ایشان در پاورقی همان آیه ۱۱۴ نساء، معانی دیگری را برای نجوی ذکر کرده اند که از نظر زبان عربی شاید درست باشد، ولی در فارسی وقتی «نجوی» می گویم این معنی از آن متبادر نمی شود. آورده اند: «نجوی: سخن محرمانه گفتن، راز گفتن، آهسته بیخ گوش کسی سخن گفتن»؛ سپس در دنباله

گفته اند: «به قرینه سیاق آیه، ضمیر "نجواهم" به گروهی برمی گردد که شبانه با یکدیگر سخنانی بر خلاف رضای خدا می گفتند» (ص ۹۷).

پس «نجوی» یک معنای دیگر هم دارد و آن «شبانه بر خلاف رضای خدا با یکدیگر سخن گفتن» است!

در سه آیه ذیل، «نجوی» به «رازگویی» ترجمه شده است: «أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَنَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ» [زخرف (۴۳)/۸۰]: «آیا می پندارند که ما راز و رازگویی آنان را نمی شنویم؟». این همان «راز گفتن» است که در پاورقی پیشین گفتند، ولی شاهد در اینجا چیز دیگری است و آن ترجمه عبارت «سِرَّهُمْ» است که در سوره توبه به «راز درون» و در اینجا به خود «راز» ترجمه شده است. و میان این دو تفاوت زیادی است.

«... وَأَسْرُوا النَّجْوَى» [طه (۲۰)/۶۲]: «... و نهانی به رازگویی پرداختند».

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى...» [اسراء (۱۷)/۴۷]: «ما به آنچه بدان گوش می سپارند آگاه تریم، آنگاه که به تو گوش می دهند و آنگاه که به رازگویی می پردازند...».

آیه زیر اما متفاوت است:

«وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا...» [انبیاء (۲۱)/۳]: «... و آنان که ستم ورزیدند، نهانی در گوش یکدیگر می گفتند...»

اینجا دیگر رازگویی نیست، «نهانی در گوش یکدیگر سخن گفتن» است و مشخص است نهانی و درگوشی حرف زدن لزوماً برای رازگویی نیست. در پاورقی گذشته البته تعبیر دیگری از این معنی آوردند و گفتند: «آهسته بیخ گوش کسی سخن گفتن».

اما در آیه ذیل: «... مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةَ إِلهٍ وَرَبُّهُمْ...» [مجادله (۵۸)/۷] که ترجمه شده: «... هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست...»

نه سخن محرمانه گفتن است، نه رازگویی است و نه آهسته بیخ گوش کسی سخن گفتن، بلکه گفتگوی محرمانه است. معلوم است که «سخن محرمانه گفتن» با «گفتگوی محرمانه» تفاوت دارد. سخن محرمانه گفتن یعنی سخنی را که سری است و هر کسی نباید از آن مطلع شود با کس یا کسانی مطرح کردن، ولی «گفتگوی محرمانه» یعنی گفتگو با کس یا کسانی درباره چیزی که نمی خواهیم دیگری یا دیگران از آن مطلع شوند، اگر چه آن چیز سری نباشد. به عبارت دیگر، در «سخن محرمانه» خود سخن ماهیت محرمانه دارد، در «گفتگوی محرمانه» نوع سخن گفتن به صورتی است که دیگران مطلع نشوند.

«یا ایها الذین آمنوا إذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدئ نجاؤکم صدقة...» [مجادله (۵۸)/۱۲]: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه بخواید با پیامبر گفتگوی خصوصی کنید، پیش از گفتگوی خصوصی تان صدقه‌ای بپردازید».

اینجا «نجوی» گفتگوی خصوصی است که در پاورقی قبلی نیامده، در ترجمه‌های پیشین نیز شاهد آن نبودیم. «گفتگوی خصوصی» هم یعنی فقط بین دو یا چند نفر باشد که نخواهند بقیه از آن مطلع شوند؛ حال ممکن است رازی به صورت خصوصی گفته شود یا سخنی محرمانه؛ نیز اعم از این است که بیخ گوش کسی و به صورت آهسته باشد یا به صدای عادی.

بازگردیم به نمونه پنجم، یعنی آیه ۴۷ سوره اسراء. آیه می‌گوید:

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا» [اسراء (۱۷)/۴۷]: «ما به آنچه بدان گوش می‌سپارند آگاه‌تریم، آنگاه که به تو گوش می‌دهند و آنگاه که به رازگویی می‌پردازند. که در آن هنگام ستمگران گویند: جز مردی افسون‌شده را پیروی نمی‌کنید».

در اینجا خواننده با خود می‌گوید: «رازگویی مشرکان که نباید مسأله ناپسندی باشد»، پس چرا در اینجا ذکر شده؟! بالاخره کافران هم اسرار و رازهایی دارند که مایلند به یکدیگر بگویند. بعد می‌بینیم در پاورقی، این کلمه «نجوی» و آیه چنین توضیح داده شده است:

«این آیه بیانگر آن است که: ای پیامبر، ما بهتر می‌دانیم، وقتی تو قرآن می‌خوانی، مشرکان با دل و گوش آگاه و شنوا به تو گوش فرامی‌دهند، بلکه با روح کینه و نفرت و ریشخند به تو گوش می‌دهند. آنگاه در بیخ گوش یکدیگر به نجوا می‌پردازند و تو را جادوگر، یا جادوشده می‌پندارند».

اما این توضیح نیز مشکلی را حل نمی‌کند؛ زیرا با آنچه در ترجمه آمده متفاوت است؛ چرا که «رازگویی» با «بیخ‌گوشی حرف زدن» متفاوت است؛ زیرا برای گفتن راز نیاز نیست حتماً بیخ گوش کسی و به طور آهسته سخن گفته شود، بلکه می‌توان در جایی که کسی نباشد یا در اتاق‌های دارای عایق صوتی، حتی با صدای بلند رازی را گفت؛ همچنین بیخ گوش کسی حرف زدن هم لزوماً به خاطر رازگویی نیست، چه بسا حرفی عادی باشد که می‌خواهیم فقط خود آن شخص بشنود.

اما این پاورقی اشکالات و نقص دیگری هم دارد:

الف. نوشته‌اند: «این آیه بیانگر آن است که: ای پیامبر...».

وقتی عبارت «ای پیامبر» می‌آید، یعنی مقول قول ذکر می‌شود؛ پس قبلش نیز باید گفته شود: «این آیه

می‌گوید: ای پیامبر...». اگر بخواهیم همین عبارت پاورقی بیاید، دیگر نیازی به گذاشتن دوقطه (: نیست، حرف ندا هم نمی‌خواهد، بلکه چنین می‌گوییم: «این آیه بیانگر آن است که مشرکان با دل و گوش آگاه و شنوا به پیامبر گوش فرامی‌دادند، بلکه با روح... و لذا خداوند به پیامبر می‌فرماید: ای پیامبر، ما بهتر می‌دانیم آنان چه می‌کنند».

ب. آیا مشرکان پیامبر را جادوگر یا جادوشده «می‌پنداشتند» یا «می‌دانستند»؟! به عبارت دیگر، گمان می‌کردند (می‌پنداشتند) پیامبر چنین است، یا واقعاً معتقد بودند (می‌دانستند)؟! لذا عبارت «می‌پنداشتند» دقیق نیست یا دست کم، ناقص است.

ج. «گوش دادن با دل و گوش آگاه» یعنی چه؟ شاید نیم‌نگاهی داشته‌اند به آیه ۱۲ سوره حاقه: «... و تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ». البته «أذن وَاعِيَةٌ» نیز یعنی: گوش نگه‌دارنده. یعنی گوش‌هایی که وقتی چیزی را می‌شنود به گوش دیگر منتقل نمی‌کند که خارج شود و به اصطلاح یک گوش در باشد و دیگری دروازه، بل آن را نگه می‌دارد.

د. آیا «روح کینه و نفرت و ریشخند» متضاد «دل و گوش آگاه و شنوا» است؟! به علاوه، این عبارت رساست؟ ادبی است؟ بهتر نبود گفته می‌شد: «بلکه کینه‌توزانه و با نفرت و ریشخندکنندگان به تو گوش می‌دهند»؟

هـ.. آنچه جایش در این پاورقی خالی است آن است که مترجم بگوید: در ساختار «نجوی» از نظر ویژگی‌های صرفی دو احتمال می‌رود: ۱. جمع نَجِي است؛ مانند: جَرِيح - جَرْحِي و قَتِيل - قَتْلِي، ۲. مصدر است^{۲۳}. آنگاه در صورت دوم مانند: «عدل» در عبارت «زَيْدٌ عَدْلٌ» است یا مانند «لَكِنَّ الْبِرَّ» [بقره ۱۷۷/۲]؛ یعنی که یا باید «نجوی» را به تأویل برد و بگوییم گویا چنین بوده: «إِذْ هُمْ مُتَنَاجُونَ يَا نَجِيُونَ»، یا آن را مضاف‌إلیه برای کلمه‌ای دال بر مالکیت دانست؛ یعنی بگوییم مثلاً در اصل بوده: «إِذْ هُمْ دَوُّوا نَجْوَى»؛ - چنان‌که در تأویل «زَيْدٌ عَدْلٌ» می‌گویند: زَيْدٌ عَادِلٌ یا زَيْدٌ ذُو عَدْلٍ و در «لَكِنَّ الْبِرَّ» می‌گویند: لَكِنَّ ذَا الْبِرِّ يَا لَكِنَّ الْبِرِّ بَرٌّ؛ طبرسی می‌گوید: «وَإِذْ هُمْ نَجْوَى؛ أَيْ: مُتَنَاجُونَ، وَقِيلَ: هُمْ دَوُّوا نَجْوَى»^{۲۴}.

۸.۲. عبارتی در قرآن هست «بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيَهُمْ» که گاه با تغییر «أَيْدِيَهُمْ» به «أَيْدِيَكُمْ» یا «أَنْفُسَكُمْ» پانزده بار بکار رفته است. مترجم در نخستین مورد کاربرد آن باید توضیح می‌داد که از نظر لغوی معنایش چنین است: «آنچه دستانتان پیش فرستاده است، یا: آنچه خودتان پیش فرستاده‌اید»، ولی به مقتضای زبان فارسی، چیز دیگری ترجمه شده است. نه چنین پاورقی‌ای را ذکر کرده و نه شیوه

۲۳. البیان فی غریب القرآن، ابن انباری، ج ۲، ص ۹۱.

۲۴. مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۴۶.

یکسان در برگردان آنها دارد. بنگریم:

«وَلَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ...» [بقره (۲)/۹۵]: «ولی به سبب کارهایی که کرده‌اند، هرگز آرزوی آن را نخواهند کرد...».

«وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ...» [جمعه (۶۲)/۹]: «و به سبب کار و کردار پیشینشان هرگز آن را آرزو نخواهند کرد...».

یک جا به صورت فعلی ترجمه شده (کارهایی که کرده‌اند) و جای دیگر به صورت اسمی [کار و کردار پیشینشان]؛ یک جا به صورت جمع (کارها)، جای دیگر به صورت مفرد (کار و کردار) و...

«ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ...» [آل عمران (۳)/۱۸۲]: «این به سبب آن چیزی است که با دستان خویش پیش فرستادید...».

«ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ...» [انفال (۸)/۵۱]: «این به [کیفر] کاری است که با دستان خویش پیش فرستاده‌اید...»

«ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَاكَ...» [حج (۲۲)/۱۰]: «این به کیفر دستاورد پیشین توست...»

«... وَ نَبِئِى مَا قَدَّمْتُمْ يَدَاهُ...» [کهف (۱۸)/۵۷]: «... و آنچه را پیش تر به دست خود انجام داده است فراموش کند؟».

«...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمْتُمْ يَدَاهُ...» [نبا (۷۸)/۴۰]: «... روزی که آدمی به دستاورد پیشین خود می‌نگرد...»

در دو جا «دستان» آمده و یک جا مفرد (دست)، دو جا فعلیه معنی شده و دیگر جا اسمیه، «ب» یک جا «به سبب» و جای دیگر «به کیفر» که کلمه «کیفر» داخل قلاب رفته، یک جا «به کیفر» بیرون قلاب، سه جا از فرستادن با دست یا دستاورد پیشین یاد شده، جای دیگر «انجام دادن با دست»، در جای دیگر هم «دستاورد» ترجمه شده است. شایان ذکر آنکه کلمه «دستاورد» در فارسی بار معنایی مثبت دارد، حال آن که در این آیات یا مفهومی خنثی است و مطلق عملکرد منظور است یا مربوط به عمل منفی و گناه است و لذا در هیچ کدام «دستاورد» کاربرد ندارد، مانند آنکه گفته شود: «او از حال بدی برخوردار است!»

«وَاِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ...» [روم (۳۰)/۳۶]: «و اگر آسیبی به سزای کردارشان به آنان رسد...».

«و إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ...» [شوری (۴۲)/۴۸]: «و اگر به کیفر آنچه با دستان خویش پیش فرستاده به آنان بدی ای رسد...».

دو جا «کارها و کردار گذشته» بدون اشاره به «دست»، یک جا «پیش فرستادن با دست» یک جا «سیئه» یعنی: آسیب، جای دیگر یعنی: «بدی». همانند که در فارسی نمی‌گوییم: به او بدی رسید، می‌گوییم: دچار مصیبت شد.

«و لَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ...» [قصص (۲۸)/۴۷]: «و اگر نه این بود که به سزای کارهای گذشته‌شان مصیبتی به آنان رسد...».

«فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ...» [نساء (۴)/۶۲]: «پس چگونه است [حالشان]؟ آنگاه که در اثر رفتار گذشته‌شان مصیبتی بدانان رسد...».

یک جا «کارهای گذشته» یک جا «رفتار گذشته».

«...لَيْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ...» [مائده (۵)/۸۰]: «به راستی بد است آنچه خود برای خویش پیش فرستادند»

اینجا هم که «پیش فرستادن» است و سخنی از دست و دستاورد نیست.

۹.۲

«هُوَ الَّذِي يَرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا...» [رعد (۱۳)/۱۲]: اوست که برق [آسمان] را که مایه بیم و امید است به شما می‌نماید

«وَمِنَ آيَاتِهِ يَرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا...» [روم (۳۰)/۲۴]: و از نشانه‌های اوست که [رعد و] برق [آسمانی] را برای بیم و امید به شما می‌نماید.

(بدون توضیح)

۳. مشخص نکردن منبع مورد استفاده در ترجیح معانی یا وجوه اعرابی:

یکی از مهم‌ترین بایسته‌های مترجم قرآن داشتن منبع برای ۱. درست فهمیدن آیه، ۲. اتخاذ تصمیم نهائی در خصوص معانی کلمات و وجوه اعرابی است.

توضیح بخش نخست: مترجم قرآن هر چقدر هم در عبارات قرآنی و ترجمه‌ها غور و فحوص کرده باشد، باز مواردی پیدا می‌شود که ناخودآگاه دچار اشتباه می‌شود. یک نمونه را در «محور چهارم» نبود مبنا در ترجمه اسلوب‌های نحوی، شماره ۳. کان و اسم مؤول» خواهد آمد که نشان می‌دهد اگر جناب

کوشا مثلاً تفسیر مجمع البیان را در کنار دست خود می گذاشتند و برای ترجمه هر آیه بدان مراجعه می کردند، به این اشتباه دچار نمی شدند.

توضیح بخش دوم: بسیاری از کلمات و عبارات قرآنی بیش از یک وجه اعرابی دارند؛ همان گونه که بسیاری هم بیش از یک معنی دارند. باز در بسیاری موارد واقعاً ترجیحی میان وجوه اعرابی و معانی نیست. بنا بر این اگر مترجم یک معنی یا یک وجه اعرابی را در ترجمه خود وارد کند، خواننده می تواند بدو اشکال کند که چرا فلان وجه اعرابی را نپذیرفتی؟! اما وقتی بگوید: من مثلاً منبع نهائی و فیصله بخش را تفسیر کشاف قرار داده ام، خواننده درمی یابد این معنی یا این وجه اعرابی نظر زمخشری است. آنگاه اگر اشکالی دارد، دیگر طرف خطابش مترجم نیست.

همچنین گاه برای توضیح و تفسیر عبارتی یا کلمه ای از قرآن منابع متعدد معانی گوناگون گفته اند. بالاخره کسی که به ترجمه قرآن اقدام می کند، برای یافتن معنای کلمه، منابعش تفاسیر متقدم مانند: کشاف، مجمع البیان، تبیان، فخر رازی، لغت نامه های کهن مانند: صحاح، مقاییس، النهایه ی ابن اثیر و لغت نامه های قرآنی همچون: مفردات راغب و کتب غریب القرآن است و بسیار پیش می آید که لغت نامه ها معنایی گفته اند و کتب تفسیر معنایی دیگر، وقتی یک منبع داشته باشد، این تشتت ها در ترجمه اش راه نمی یابد.

اکنون چند مورد که ضرورت داشتن منبع را معلوم می کند ذکر می شود:
۱. «... هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...» [بقره (۲)/۴۰۳]: «همانان که به غیب ایمان می آورند».

در ترکیب «الذین» چهار وجه ذکر شده است:

- ۱.۱. صفت «متقین» در آیه قبل؛ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۲.۱. مدح منصوب؛ یعنی در تقدیر بوده: أعنی الذین؛
- ۳.۱. مرفوع بنا بر خبر برای مبتدای محذوف؛ یعنی در اصل بوده: هُمُ الذین یؤمنون بالغیب؛
۴. جمله استینافیه که ربطی به ماقبل ندارد و «الذین» مبتداست و «أولئک» در دو آیه بعد خبر آن^{۳۵}.

آنچه مترجم ترجمه کرده بر مبنای ترکیب نخستین است.

ترجمه این عبارت بر مبنای دوم می شود: «... راهبر پرواپیشگان است؛ یعنی کسانی که به غیب ایمان دارند...».

بر مبنای سوم می شود: «... راهبر پرواپیشگان است. آنان کسانی هستند که به غیب ایمان دارند...».

بر مبنای چهارم، راهبر پروا پیشگان است. کسانی که به غیب ایمان دارند و ... برخوردار از راهبری پروردگار خوشند....».

اگر مترجم بگوید: وجه دوم و سوم را انتخاب نکردم؛ زیرا نیاز به تقدیر گرفتن چیزی دارند - و اصل عدم تقدیر است، می‌گوییم: وجه ترجیح وجه اول بر چهارم چیست؟ اینجا اگر منبع مراجعه نهائی داشت می‌گفت: من مبنایم مجمع البیان است که صراحتاً می‌گوید: «لَمَّا وَصَفَ الْقُرْآنَ بِأَنَّهُ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»، «بَيْنَ صِفَةِ الْمُتَّقِينَ فَقَالَ: "الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ"»^{۲۶}.

۲. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين* خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون» [بقره (۲)/۱۶۲]: «بی‌گمان، آنان که کفر ورزیده و در حال کفر مرده‌اند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردمان بر آنهاست* برای همیشه گرفتار این لعنتند، نه از عذابشان کاسته می‌شود و نه مهلت می‌یابند.

این گونه که مترجم، «لا یخفف عنهم العذاب» و «لا هم ینظرون» را ترجمه کرده، یعنی آنها را استینافیه گرفته که ارتباطی با «خالدین فیها» ندارند. البته منظور از استیناف، نه آن است که جمله با قبل از خود ارتباط معنایی ندارد، بل مقصود آن است که از نظر ترکیب یا همان اعراب، اعرابی متفاوت از جمله پیشین دارد. اکنون از نظر وجه اعرابی ممکن است خواننده به ایشان بگوید: در ترکیب «لا یخفف عنهم العذاب» یک وجه هم آن است که جمله‌ی حالیه از ضمیر «خالدین» است. در «لا هم ینظرون» هم یک وجه اعرابی آن است که حال از ضمیر «خالدین» یا ضمیر «عنهم» باشد. چرا شما اینها را حالیه نگرفته‌اید؟! استینافیه گرفتن چه ترجیحی داشته است؟

بماند که خود «خالدین فیها» هم حال از «لعنة الله» است و حالیت آن منعکس نشده است.

اکنون اگر این دو جمله را حالیه بگیریم، ترجمه چنین می‌شود:
در عین حال که همیشه گرفتار لعنتند؛ از عذابشان کاسته نمی‌شود؛ مهلتی هم نمی‌یابند.

۳. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* ... و ما یأتیهم من رسولٍ إلا کانوا به یستهزءون* کذلک نسلکة فی قلوبِ المُجرمین* لا یؤمنون به وقد خلت سُنَّةُ الْأُولَیْنَ» [حجر (۱۵)/۹ و ۱۳/۱۱]. مترجم در پاورقی با قاطعیت گفته است که ضمیر «ه» در «نسلکه» به «ذکر» برمی‌گردد که همان قرآن باشد. ضمیر «به» نیز در آیه بعد نیز به همان «ذکر» برمی‌گردد.

این یک نظر است، یک نظر قوی هم هست و آن این که ضمیر «ه» به «استهزاء» برمی‌گردد که مستفاد از «یستهزءون» است و ضمیر «به» به «ذکر». فخر رازی به تفصیل نظری را که مترجم آورده رد کرده و به اثبات

این نظر پرداخته است.^{۲۷} در اینجا مجال طرح بحث نیست، فقط بدین منظور ذکر شد که اگر مترجم مبنائی را برای خود تعیین می‌کرد و مثلاً می‌گفت من در تفسیر آیات به مجمع البیان تکیه دارم، این اشکال از این ناحیه بر او وارد نبود، بلکه از این منظر وارد بود که یا نباید پاورقی می‌زد یا اگر پاورقی نوشت، باید همه وجوه را بگوید.

۴. نبود مبنا در ترجمه اسلوب‌های نحوی:

مترجم برای بسیاری از اسلوب‌های نحوی روش ندارد. وی یا این اسلوب‌ها را درنیافته یا دریافته، اما اهتمام جدی به انتقال درست و یکسان آنها نداشته است. چه صورت اول باشد و چه صورت دوم، باید در نشر ترجمه باز هم درنگ می‌کرد و با صاحب نظران به مشورت می‌نشست و پس از به نتیجه رسیدن به چاپ ترجمه خود اقدام می‌کرد.

نمونه اسلوب‌ها:

۱.۴. جمله شرطیه به صورت مفرد، جواب شرط به شکل جمع:

در قرآن بارها شده که «مَنْ» شرطیه، جمله شرطش مفرد است، ولی جواب شرطش جمع آمده است؛ علت هم آن است که «مَنْ» از نظر ظاهری مفرد است؛ بنابراین جمله شرط به صورت مفرد می‌آید، از سوی دیگر، معنای جمع هم می‌دهد و جواب شرط ناظر به این امر به صورت جمع ذکر می‌گردد.

در این مورد، معمولاً مترجمان ره به خطا می‌روند. خطایشان هم این است که فعل شرط را مفرد ترجمه می‌کنند، به فعل جواب شرط که می‌رسند آن را به صورت جمع می‌آورند.

در این ترجمه نیز این مطلب رخ داده است. سبب این کار به نظر می‌رسد پابندی شدید به متن است؛ یعنی مترجم به جای آنکه مخاطب را محور خود قرار دهد، می‌کوشد از متن تخطی نکند. اینک نمونه‌ها:

۱.۱.۴. در دو جای قرآن این عبارت هست: «... وَ مَنْ يَوْقُ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [حشر ۹/ (۵۹). تغابن ۱۶/ (۶۴)]. می‌بینیم که «یوق» که فعل شرط است به صورت مفرد آمده، که از نظر قواعد می‌توانست به صورت جمع (مَنْ يَوْقُوا شُحَّ أَنْفُسِهِمْ) نیز بیاید؛ و جواب شرط به صورت جمع ذکر شده است. اگر به شکل مفرد می‌آمد، جواب شرط می‌شد: «فذلك هو المفلح»^{۲۸}. در ترجمه این دو آیه آمده است: «و هر که از بخلِ نفسِ خویشِ مضمون بماند، آنانند که رستگارند». می‌بینیم میان دو

۲۷. مفاتیح الغیب المعروف بتفسیر الفخر الرازی، ج ۱۹، ص ۱۲۷.۱۲۵.

۲۸. و نکته جالب آن که بر فرض که جواب شرط هم مفرد بیاید؛ یعنی هم جمله شرط و هم جمله جواب شرط حالت مفرد داشته باشند، باز به اعتبار معنای جمعشان می‌شود به صورت جمع ترجمه شوند.

جزء جمله ارتباطی برقرار نیست. برای تقریب به ذهن که این نوع ترجمه چه اشکالی دارد، ذکر مثالی فارسی مناسب است. اگر کسی بگوید: «هر کس به پرسش من پاسخ دهد، به آنان پاداش می‌دهم»، هر فارسی‌زبانی که چنین جمله‌ای را بشنود، بر گوینده آن خُرده می‌گیرد و می‌گوید: یا باید بگویی: «هر کس به پرسش من پاسخ دهد، به او جایزه می‌دهم» یا: «به کسانی که به پرسش من پاسخ دهند، جایزه می‌دهم».

۲۰۱۴. «... و مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» [مائده (۵)/۴۴]: ترجمه: «و هر که به آنچه خدا فروفرستاده حکم نکند، آنانند که به یقین کافرند».

«... و مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» [مائده (۵)/۴۵]: ترجمه: «و هر که به آنچه خدا فروفرستاده حکم نکند، آنانند که در حقیقت ستمکارند».

«... و مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» [مائده (۵)/۴۷]: ترجمه: «و هر که به آنچه خدا فروفرستاده حکم نکند، آنانند که نافرمانند»^{۲۹}.

می‌بینیم میان دو جزء هر یک از این سه آیه، ارتباطی برقرار نیست. ترجمه درست مثلاً برای آیه ۴۵ چنین است: «و آنان که بر پایه آنچه خدا فروفرستاده داوری نمی‌کنند، همان کسانی هستند که ستمکارند». (ترجمه کمال الدین غراب)

البته گاهی مترجم به خود آمده و دیده که این گونه ترجمه کردن فرسنگ‌ها از زبان فارسی به دور است؛ تصمیم گرفته این ناهماهنگی را جبران کند؛ لذا در آیات ذیل بدین کار همت گمارده است:

«بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ...» [بقره (۲)/۸۱]: «آری، هر که بدی پیشه کند و گناهش او را [از هر سو] فراگیرد، چنین کسانی اهل آتشند...».

در اینجا کمی از فُجَح ناهماهنگ ترجمه شدن شرط و جواب کاسته شده، هر چند به قیمت افزودن «چنین کسانی»؛ که در متن نیست.

اشکال دیگری این ترجمه دارد که البته با موضوع حاضر ارتباطی ندارد و به مناسبت طرح می‌شود ترجمه عبارت «و أحاطت به خطيئته» است. وقتی گفته می‌شود: «وگناهش او را فراگیرد»، طبیعی است که وقتی چیزی چیزی را فراگیرد؛ یعنی احاطه کند، از همه جوانب او را در برگرفته است؛ بنا بر این افزوده مترجم (از هر سو) زائد و حشو قبیح است.

۲۹. ترجمه متفاوت جواب شرط این سه آیه که دو تای آنها بی هیچ فاصله‌ای به دنبال هم آمده‌اند، عجیب است؛ چه در آیه ۴۴ برای تأکید عبارت «به یقین» آمده و در آیه ۴۵ «در حقیقت». از آن سو، در آیه ۴۷ اصلاً قید تأکیدی نیامده است. این ناهماهنگی آنجا عجیب‌تر می‌شود که پس از مترجم، سه نفر دیگر هم ترجمه را بازمینی کرده‌اند

نکته بعد آن که گناهان انسان را احاطه می‌کنند و نه یک گناه، مگر آن که تصریح شده باشد یک گناه به دلیل آن که مثلاً بزرگ‌ترین گناه است یا گناهی است که گناهان دیگر را هم در خود دارد، انسان را احاطه کرده باشد. چون سخن از گناهی خاص نیست، بهتر است «خطیئه» را «گناهان» ترجمه کنیم. می‌ماند این مسأله که خطیئه مفرد است و اتفاقاً جمع هم دارد (خطایا)، چگونه می‌شود به صورت جمع ترجمه شود؟ پاسخ آن است که صفت مشبیه بر وزن فعیل، هم برای مفرد بکار رفته و هم برای جمع. «ة» آن هم که مبالغه است و جزء اصلی کلمه نیست. شاهد آن که «فعیل» هم برای مفرد و هم جمع بکار رفته، عبارت قرآنی است: «وَحَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا» [نساء (۴)/۶۹] و نگفته: «رِفَاقًا»؛ و موارد دیگری، هم در کلام عرب و هم در قرآن برای دلالت وزن فعیل بر مفرد و مثنی و جمع وجود دارد.^{۳۰}

اما باز در این شیوه که «چنین کسان» به ترجمه افزوده شود، روش یکسان بکار نرفته است. در آیه پیشین کلمه «چنان» در خود متن آمده بود، ولی در ترجمه آیه ذیل داخل قالب رفته است: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ...» [فرقان (۲۵)/۷۰]: «مگر آن کسی که توبه کند و ایمان آورد و کاری شایسته انجام دهد که [چنین کسان] خدا بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند. از این گذشته، این افزوده مترجم در دو آیه بالا زائد است و اگر جمله جواب شرط که جمله پایه است مبنا قرار داده می‌شد، به این افزوده نیازی نمی‌افتاد.

البته ترجمه آیه اخیر اشکال دیگری هم دارد. مقدمتاً عرض شود: «حسنات» که مفعول دوم است به خاطر رعایت تناظر کلام و چون در مقابل «سیئات» است به صورت جمع آمده؛ در افعال دو مفعولی، وقتی مفعول دوم جمع باشد ولی به صورت نکره، چون مورد خاصی مد نظر نیست، آن را به صورت مفرد ترجمه می‌کنیم؛

۳۰. مثلاً در شعری از کعب بن زهیر آمده است: «فَقَرَّبْتُ أَعْيُنَ كَانَتْ حَزِينًا قَلْبًا لَوْ تَوَّعَّهَا إِلَّا غَرَارًا» [شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۲۱۸]، که می‌بینیم برای «اعین» که جمع «عین» است، «حزین» آمده است. جوهری درباره «رفیق» می‌گوید: «والرفیق... وهو أيضاً واحد وجمع، مثل الصديق» [الصحيح، ج ۴، مدخل «رفق». ابن اثیر می‌گوید: «فی حدیث الدعاء: "وَأَلْحَقْنِي بِالرَّفِيقِ الْأَعْلَى"، الرفیق: جماعة الأنبياء الذين يسكنون أعلى عليين، وهو اسمٌ جاء على فعيل، ومعناه الجماعة، كالصديق والخليط يقع على الواحد والجمع». النباهة، ج ۲، ۲۴۶، مدخل «رفق». ابن منظور شعر ذیل را به عنوان مؤید برای معنای جمع دادن وزن فعیل آورده است: «يا عاذلاني لا تزِدْنِ ملامتي / إن العواذلَ لسنن لي بأمر» و بعد خودش می‌گوید: «يعني: لسنن لي بأمر» [لسان العرب، ج ۴، مدخل «ظهر». همچنين عيني شارح صحيح بخاری می‌گوید: «الرفیق جماعة الأنبياء... وهو اسمٌ جاء على فعيل وهو الجماعة: كالصديق والخليط يقع على الواحد [=مفرد] والجمع، ومنه قوله تعالى: "وَحَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا" (عمدة القاری، ج ۱۶، ص ۱۸۶، ح ۱۷۶۲). ابن عبد البر می‌گوید: «قال أهل اللغة: رَفِيقًا ههنا بمعنى رَفِيقًا، كما يقال: صديق بمعنى أصدق، وعدوٌ بمعنى أعداء» (التمهید، ج ۲۲، ص ۲۲). فخر رازی ذیل همین آیه «حسن أولئك رفقاً» می‌گوید: «المسألة الثالثة: قال الواحدي: إنما وُحِدَ [=مفرد آمده یا مفرد آورده] الرفیق وهو صفة ليجتمع [= أولئك که معنای جمع می‌دهد]: لأن الرفیق والرسول والبريد تذهب به العرب إلى الواحد وإلى الجمع [=عرب‌ها اینها را هم به معنای مفرد و هم جمع استعمال می‌کنند]. قال تعالى: إنا رسول رب العالمين [الشعراء (۲۶)/۱۶] ولا يجوز أن يقال: حسن أولئك رجالاً» [التفسير الكبير، ج ۱۰، ص ۱۷۵]. نیز ذیل «فلا يؤمنون إلا قليلاً» می‌گوید: «قد جاء فعيل مفرداً، والمراد به الجمع. قال تعالى: وحسن أولئك رفقاً، وقال: لا يسأل حميمٌ حميماً يبصرونهم [معارج (۱۱۰)/۱] ج ۱۰، ص ۱۱۹. باز درباره آیه «وَتُسْقِيهِم مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْبَاسِي كَثِيرًا» [فرقان (۲۵)/۴۹] می‌گوید: «ولم يُقَلَّ كَثِيرِينَ؛ لأنه قد جاء فعيل مفرداً ويراد به الكثرة، كقولهم: وقروناً بعد ذلك كثيراً». ج ۲۴، ص ۹۰؛ و درباره «والملائكة بعد ذلك ظهيري» می‌گوید: «أى: فوجٌ مُظَاهِرٌ [=بشتیبان] للنبى. صلى الله عليه وسلم. وأعاون له. وظهيري في معنى الظهراء» ج ۳، ص ۴۴. شيخ طوسي ذیل آیه سوم سوره اسراء «أَلَّا تَتَذَكَّرُوا مِن دُونِي وَكِبَلًا» می‌گوید: «والوكيل لفظه واحد، والمراد به الجمع» [التبيان، ج ۶، ص ۴۴۴].

اما اگر مفعول دوم معرفه باشد که اشاره به چیزی خاص است، باید به صورت جمع ترجمه کرد. اشکال ترجمه این آیه آن است که «حسنات» که نکره است به «نیکی ها» ترجمه شده که از آن برمی آید «نیکی ها» ثنی خاص مد نظر است، حال آنکه چنین نیست. به علاوه، اگر ترجمه مترجم به عربی برگردانده شود «يبدل الله سيئاتهم الحسنات» می شود؛ بنا بر این باید گفت: «خدا گناهان آنان را به نیکی تبدیل می کند».

به مناسبت که این آیه ذکر شد، می بینیم در همین سوره فرقان، میان مفرد و جمع رفت و برگشت است. آیات را بنگرید:

«... وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يضاعفْ له العذاب يوم القيامة ويخلد فيه مُهانًا * إِلَّا مَنْ تاب وعمل صالحاً فإنه يتوب إلى الله متابًا * وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا * وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُجُوا عَلَيْهَا ضُمًّا وَعُمِيَانًا» [فرقان (۲۵)/۷۳.۶۸].

درست است که «تاب» و «عمل» و «یتوب» مفرد آمده، اما در آیات بعد «لا یشهدون» و «مرّوا» و «ذکروا» و «ربهم»... آمده که نشان می دهد، «من» را هم در «مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ» و هم در «مَنْ تاب» باید «کسانی که» ترجمه کرد، کاری که مترجم نکرده و گفته است: «... و هر که چنین کند کیفر [گناهش] را خواهد دید... مگر آن کسی که توبه کند... و آنان که گواهی دروغ ندهند...». این یعنی «آن کس که توبه می کند» شخصی غیر از کسانی است که «لا یشهدون الزور» و «إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ» و...

۳.۱۴. «بلى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» [بقره (۲)/۱۱۲]: «آری، هر کس [با تمام وجود] روی به درگاه خدای آورد و نیکوکار باشد، نزد پروردگارش پاداش خود را دارد، و نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین شوند». بدون توضیح!

ترجمه پیشنهادی: «کسانی که خود را تسلیم [فرمان] خدا کنند و در عین حال نیکوکار باشند، پاداششان نزد پروردگارشان [محفوظ] است و نه ترسی بر آنها [حاکم] است و نه اندوه می خورند».

۲.۴. اسلوب «حتی إذا»:

حرف «حتی» سه گونه است: ۱. جازه؛ ۲. عاطفه؛ ۳. ابتدائیه/استینافیه. نشانه «حتی» ابتدائیه آن است که بر سر جمله اسمیه (مبتدا و خبر) یا فعلیه (فعل ماضی و فاعل آن یا مضارع مرفوع و فاعل آن) درمی آید^{۳۱}. در قرآن بعد از «حتی» ابتدائیه جمله اسمیه نداریم^{۳۲}، بلکه یا جمله فعلیه است یا جمله شرط، که البته آن نیز به نوعی فعلیه به شمار می رود. عبارت «حتی إذا»، از نوع حتی ابتدائیه است و ۴۲ بار در قرآن بکار رفته است^{۳۳}. نکته دیگر آن که حتی از هر نوع که باشد، فعل ما قبل آن به تدریج

۳۱. مغنی اللیبیب، تصحیح محمد محیی الدین عبد الحمید، ج ۱، ص ۱۴۷.۱۴۸.

۳۲. دراسات لأسلوب القرآن، ج ۲، ص ۲، ص ۱۳۳.

۳۳. پیشین.

انجام می‌شود تا به غایت و هدف برسد^{۳۴}. این استمرار گاهی از خود کلمه مشخص است، گاهی نیاز داریم قیدی در کلام بیاوریم که استمرار را نشان دهیم.

در خصوص «حتی إذا» دو مسئله وجود دارد:

۱. «حتی» نیاز به جمله‌ای دارد که غایت آن را نشان دهد؛ حرف «إذا» هم هست که چه شرطیه باشد یا غیر شرطیه، غیر از جمله بعد از خودش که مضاف الیه است، جمله‌ای دیگر می‌خواهد که متعلق به آن باشد.

۲. در کلام یک جمله بیشتر نیست که یا باید آن را به «حتی» داد یا به «إذا». تازه در چهار مورد از استعمال «حتی إذا»، همان یک جمله هم نیست!

اما چرا چنین اسلوبی هست؟ بر اساس تحقیق نگارنده، سبب اختصار در کلام است. به این معنی که به جای آنکه یک جمله برای غایت و یک جمله برای شرط بیاید و احیاناً نیاز به جمله‌ای دیگر هم باشد، یک جمله ذکر می‌شود. مشابه آن در فارسی - البته صرفاً برای تقریب به ذهن - عبارت «گودبرداری» است. این عبارت در اصل بوده: «گودکردن و خاک برداری»، که با حذف دو کلمه «کردن» و «خاک»، آن را مختصر کرده‌اند.

مشکلی که اغلب مترجمان دارند، آن است که نیازی ندیده‌اند جمله یا جملات محذوف را ذکر کنند، در نتیجه میان ما قبل «حتی» و مابعد آن، از نظر معنایی گسسته است. مثلاً در آیه «فانطلقا حتی إذا ركبنا فی السفینة حرقها» [کهف (۱۸)/۷۱] که مربوط به موسی و خضر است، این آیه در اصل پنج عبارت یا پنج جمله بوده که در سه جمله خلاصه شده است. اصل پنج جمله چنین است:

«[۱] فانطلقا حتی [۲] وصلایا السفینة [۳] فرکبا فیها. [۴] وإذا ركبنا فیها، [۵] حرقها»؛ یعنی: به راه افتادند تا به کشتی رسیدند. سوار کشتی شدند، وقتی در کشتی نشستند، خضر آن را سوراخ کرد. ابن عاشور هم می‌گوید: «فی الکلام ایجاز دَلَّ علیه قولُه: "إذا ركبنا فی السفینة"، أصل الکلام: حَتَّى اسْتَأْجَرَا سفینة، فرکبها، فلما ركبنا فی السفینة، حرقها»^{۳۵}. البته ایشان می‌گویند کشتی‌ای را کرایه کردند که در اصل سخن ما تفاوتی ایجاد نمی‌کند و وی نیز یک جمله محذوف را در نظر گرفته است.

در آیه مذکور، مترجم باید تمام تلاش خود را بکند که بتواند در ضمن سه جمله، مفهوم را برساند و متنش هم رنگ و بوی ترجمه ندهد. اگر امکان ندارد، طبیعی است که بسا جمله یا جملات محذوف را باید در کلام ظاهر کند؛ تا متنی روان و گویا ارائه دهد. به علاوه که ترجمه مورد نظر ما هم ترجمه

۳۴. «حتی موضوعاً لإفادة تَقْضَى الفعل قبلها شيئاً فشيئاً إلى الغاية». مغنی اللیب، ج ۱، مدخل «حتی»، ص ۱۴۳.

۳۵. التحرير والتنوير، ج ۱۵، ص ۱۱۰.

مخاطب محور است و نه متن محور. مهم تر از این، اگر چنین نکنند، اساساً کلام از نظر فارسی نارسا و نامفهوم است.

متأسفانه اغلب مترجمان در ترجمه اسلوب «حتی إذا» این کار را نکرده اند و چنان که خواهیم دید، ترجمه ای ارائه کرده اند که نارساست.

اینک چند مثال قرآنی و نخست همان آیه یادشده:

۱.۲.۴. فانطلقا حتی إذا ركبوا فی السفینة حرقها [کهف (۱۸)/۷۱]. در اینجا جمله «حرقها» را داریم که یا باید به «حتی» اختصاصش بدهیم یا جواب شرط «إذا» بگیریم.

در ترجمه جناب کوشا آمده است: «آنگاه هر دو روانه شدند تا وقتی که سوار کشتی شدند، [او] آن را شکافت و سوراخ کرد».

مشکل این ترجمه آن است که ما در فارسی نمی گوییم: «رفتند تا وقتی که سوار کشتی شدند»، همچنین نمی گوییم: «رفتند تا سوار کشتی شدند»، بلکه می گوییم: «رفتند تا به کشتی رسیدند». یا می گوییم: «رفتند که سوار کشتی شوند». سپس ادامه می دهیم: «وقتی به کشتی رسیدند و سوار آن شدند، او آن را شکافت». یا به صورت مختصرتر: «وقتی سوار کشتی شدند، او آن را سوراخ کرد»؛ لذا آنچه در ترجمه ایشان آمده، نارساست.

ممکن است کسی بگوید: آنچه شما گفتید اگر به عربی برگردان شود چنین می شود: «فانطلقا لیرکبا فی السفینة. فإذا ركبوا فی السفینة، حرقها»، و این با متن عربی خیلی تفاوت دارد. می گوییم: اساساً تفاوت میان ترجمه وفادار (متن محور) و ارتباطی (مخاطب محور) در این گونه موارد معلوم می شود؛ و اگر بنای مترجم بر این است که متنی خالی از رنگ و بوی ترجمه ارائه دهد، ناگزیر باید در ساختارهای زبان مبدأ تغییر دهد. اتفاقاً در اینجا با کنار نهادن ساخت های زبان مبدأ، هیچ مطلبی از دست نرفته و مفهوم یا پیام مورد نظر آیه نیز به خوبی و به طور کامل منتقل شده است.

یک اشکال دیگر هم در ترجمه جناب کوشا هست و آن عدم توجه به تضمین موجود در این آیه هست - به ویژه که ایشان توجه خاصی به ترجمه موارد «تضمین» داشته اند - و آن این که فعل «رکب» در اینجا تضمین دارد؛ از آن رو که این فعل متعدی بدون واسطه است؛ یعنی وقتی می خواهند بگویند: سوار اسب شدم، می گویند: رکت الفرس و گفته نمی شود: «رکت فی الفرس». اینجا که حرف «فی» آمده، «رکت» متضمن معنای «دخل» است^{۳۶}، منتهی به نظر می رسد در فارسی، متن چهره خوشایندی

۳۶. «وَصَمَّنَ الزُّكُوتُ مَعْنَى الدُّخُولِ؛ لِأَنَّهُ رُكِبَتْ مُجَازِيًّا؛ فَلِذَلِكَ عُدِّي بِحَرْفِ "فِي" الظَّرْفِيَّةِ، نَظِيرُ قَوْلِهِ تَعَالَى: "وَقَالَ اذْجَبُوا فِيهَا" [هود (۴۱)/۱۱] دون نحو قوله: "وَالْحَيْلُ وَالْإِغَالُ وَالْحَمِيمِرُ لِتَرْكَبُوهَا" [نحل (۱۶)/۸]. التحریر و التَّنْوِيرُ، ج ۱۵، ص ۱۱۱.

نمی یابد که گفته شود: «وقتی به کشتی رسیدند، [داخل] و سوار کشتی شدند...» و اساساً کسی که سوار کشتی شود، قطعاً داخل آن هم شده است. بنا بر این، باید این نکته را در پاورقی متذکر شد که اینجا «رُكِبَ» متضمّن معنای «دخل» است، ولی به خاطر حفظ روانی متن، آن را در ترجمه نیاوردیم.

اکنون ببینیم مترجمان دیگر چه کرده اند؟

«پس روان شدند تا اینکه چون آن دو به کشتی درنشتند، (خضر) آن را سوراخ کرد» (ترجمه رهنما).

«پس هر دو روانه شدند، تا چون در یک کشتی برنشتند، او (خضر) آن را بشکافت» (ترجمه غراب).

«آنها پا در راه نهادند و سرانجام سوار کشتی شدند. او کشتی را سوراخ کرد» (ترجمه پورجوادی)

«پس هر دو به راه افتادند تا وقتی که در کشتی سوار شدند، او شکافی در کشتی ایجاد کرد» (ترجمه انصاریان)

«پس هر دو به راه افتادند، تا وقتی که سوار کشتی شدند، خضر آن را سوراخ کرد». (ترجمه قرآن بر اساس المیزان، سید محمد رضا صفوی)

«پس رهسپار گردیدند، تا وقتی که سوار کشتی شدند، [وی] آن را سوراخ کرد» (ترجمه فولادوند)

«پس راه افتادند، تا هنگامی که سوار کشتی شدند، آن را سوراخ کرد» (ترجمه موسوی گرمارودی)

«پس هر دو به راه افتادند، تا چون سوار کشتی شدند (خضر به وسیله تبری) آن را سوراخ نمود» (ترجمه مشکینی)

«آن دو به راه افتادند؛ تا آن که سوار کشتی شدند، (خضر) کشتی را سوراخ کرد» (ترجمه مکارم)

می بینیم همه آنها به مشکلی دچارند که مطرح شد.

دو ترجمه زیر روان هستند:

«آنها به راه افتادند تا اینکه سوار کشتی شدند و او کشتی را سوراخ کرد» (گلی از بوستان خدا، ترجمه مهدی حاجتبی)

«خضر و موسی به راه افتادند تا آنکه سوار کشتی شدند. خضر کشتی را سوراخ کرد» (ترجمه کاظم ارفع)

اما اشکال این دو ترجمه آن است که «إِذَا» را ترجمه نکرده اند؛ یعنی برگردان آنها می شود: «فَانْطَلَقَا حَتَّى رَكَبَا فِي الْفُلِّ. فَحَرَقَهَا».

دو ترجمه ذیل مفهوم «إِذَا» را منعکس کرده، روان هم هست، فقط اضافات توضیحی زیادی دارند:

«پس (موسی و خضر با یکدیگر) به راه افتادند (و در ساحل دریا به سفر پرداختند) تا این که سوار کشتی شدند (خضر در اثنای سفر) آن را سوراخ کرد» (ترجمه خرمدل)

«پس از آن موسی و خضر علیهما السلام حرکت کردند (و بر ساحل دریا می رفتند) تا آنکه (کشتی رسید) و در کشتی سوار شدند (و چون در کشتی سوار شدند) آن را سوراخ کرد» (ترجمه علیرضا میرزا خسروانی)

ترجمه پیشنهادی: «آن دو به راه افتادند تا [به کشتی رسیدند؛] وقتی سوار کشتی شدند، [خضر] آن را سوراخ کرد».

۲.۲.۴. «و مِنْهُ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةَ لَا يَوْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ...» [انعام (۶)/۲۵]. آیه می گوید که خدا بر دل هایشان سرپوش گذاشته، گوش هایشان را هم سنگین کرده و خودشان هم هر نشانه ای ببینند، تصدیق نمی کنند و این حالت هست تا آنجا که حتی اگر به نزد تو هم بیایند، [به جای این که سخنان را بشنوند] با تو به جدال برمی خیزند. اگر بخواهیم اصل عربی آن را بگوییم، شاید چنین است: «وهذه الحالات موجودة حتى إذا جاؤوك. فإذا جاؤوك، يجادلونك أيضاً».

ترجمه جناب کوشا: «و از آنان کسانی اند که به تو گوش فرامی دهند، ولی ما [به کیفر کردارشان] بر دل هایشان سرپوش هایی نهاده ایم ... و اگر هر نشانه ای ببینند، [باز هم] به آن ایمان نمی آورند تا آنجا که نزدت آیند با تو به جدال می پردازند...»

می بینیم مفهوم را تا اندازه ای منعکس کرده، اما جمله اخیر فارسی نیست! در حقیقت باید چنین می بود: «تا آنجا که وقتی هم نزدت آیند، با تو به جدال می پردازند...»

بد نیست سه ترجمه دیگر هم بررسی شوند:

«... و اگر هر آیه ای ببینند، به آن ایمان نمی آورند، بمحض اینکه پیش تو بیایند، با تو جدال می کنند...» (جلال الدین فارسی). در ترجمه ایشان، حالت فوریت ذکر شده، حال آن که «إِذَا» در اینجا چنین معنایی ندارد. اگر ترجمه ایشان به عربی برگردان شود، می شود: «... و ما إن جاؤوك حتى يجادلوك...».

«... هر معجزه ای را بنگرند، بدان ایمان نمی آورند؛ و چون نزد تو آیند، با تو به مجادله پردازند...» (مرحوم عبدالمحمد آیتی). در این ترجمه، «حتی» منعکس نشده است.

«و اگر هر معجزه ای ببینند ایمان نمی آورند تا این که نزد تو آیند و مجادله کنند...» (پورجوادی). در

این ترجمه گویا اینها بدین سبب ایمان نمی آورند که نزد پیامبر بیایند و با او مجادله کنند، حال آن که بر عکس است. ایمان نیاوردن سبب مجادله با پیامبر شده نه این که به خاطر مجادله با پیامبر ایمان نمی آورند.

۳.۲.۴. «قد خسر الذين كذبوا بقاء الله حتى إذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا يا حسرتنا على ما فرطنا فيها وهم يحملون أوزارهم على ظهورهم...» [انعام (۳۱)/۳۱]: «بی گمان، کسانی که ملاقات خدا را دروغ شمردند زیان کردند، تا آنگاه که قیامت ناگاه سراغشان بیاید، در حالی که آنان بار گناهان خویش را بر دوش می کشند، گویند:....».

در اینجا آن جمله محذوف باید ظاهر شود؛ یعنی چنین شود: بی گمان، کسانی که ملاقات خدا را دروغ شمردند زیان کردند. آنان در این زیان هستند، تا آنگاه که قیامت ناگاه سراغشان بیاید. در آن زمان است که در حالی که بار گناهانشان را بر دوش می کشند می گویند:....».

دو ترجمه دیگر:

«حقاً آنکه ملاقات خدا (یعنی: مشاهده و وعید خدائی و یا ملاقات جزاء و کیفر الهی و یا معاینه جزای اعمال خویشان را) دروغ پنداشته و تکذیب کردند، چون مرگ و ساعت رحلت آنها از دنیا ناگهان فرارسد گویند...». (مرحوم علیرضا میرزا خسروانی)

آنچه آن مرحوم نوشته، اگر به عربی برگردان شود، با حذف افزودنی ها، چنین می شود: «إن الذين كذبوا بقاء الله إذا جاءتهم الساعة بغتة، قالوا». می بینیم چقدر با متن اصلی قرآن تفاوت دارد! البته اشکال نشود که شما خود گفته اید در ترجمه ارتباطی ساختارهای متن مبدأ کنار نهاده می شود؛ پس در اینجا هم نباید اشکالی باشد، پاسخ آن است که ساختارهای زبان مبدأ وقتی نادیده یا دگرگون می شوند که در صورت وفاداری به آنها نتوان ترجمه ای روان و مخاطب محور ارائه داد و گر نه وقتی بتوان با حفظ همان ساختارها ترجمه ای مخاطب مدار ارائه کرد، اصل «وفاداری در ترجمه» بایسته می کند ساختارهای زبان مبدأ به همان حالت خود باقی بمانند.

«کسانی که دیدار خدا (قیامت) را تکذیب کردند، حقاً که زیانکار شدند (و این انکارشان ادامه دارد) تا چون به ناگاه قیامت بر آنها فرارسد می گویند...». (مرحوم آیت الله مشکینی)

نزدیک به متن شده، فقط اگر این گونه می شد، دیگر عیبی نداشت: «... تا چون به ناگاه قیامت بر آنها فرارسد، آن زمان می گویند:....».

۴.۲.۴. «و جاؤنا ببنی اسرائیل البحر فأتبعهم فرعون و جنوده بغياً و عدواً حتى إذا أذركه العرق قال...» [یونس (۱۰)/۹۰]: «و بنی اسرائیل را از دریا گذراندم، آنگاه فرعون و سپاهیان از روی ستم و تجاوز،

آنان را دنبال کردند، تا آنکه غرقاب او را فراگرفت، گفت...».

کاملاً ارتباط میان «آنگاه فرعون و...» با «تا آنکه غرقاب...» قطع است.

در اینجا مترجم نخست باید به دنبال جمله محذوف باشد و طبق آن ترجمه را انجام دهد. به نظر می‌رسد در اصل چنین بوده: «[۱] فَأَتَبِعَهُم فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ [۲] فَوَاصِلَ فِرْعَوْنَ إِثْبَاعَهُمْ [۳] حَتَّى أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ [۴] لَمَّا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ [۵]». یعنی که فرعون و لشکریانش به تعقیب آنان پرداختند. فرعون تعقیب را ادامه داد تا آنکه در شرف غرق شدن شد، آنگاه بود که گفت...».

نکته دیگر در ترجمه جناب کوشا، آوردن کلمه «آنگاه» است که در اینجا نوعی فاصله را میان گذاشتن بنی اسرائیل از رود نیل و تعقیب فرعون تداعی می‌کند، حال آن که اگر چنین فاصله‌ای مد نظر بود، «ثُمَّ» می‌آمد. «ف» که آمده یعنی بعد از گذاشتن بنی اسرائیل تعقیب انجام شده و فاصله‌ای هم نبوده. پس باید چنین ترجمه می‌شد: «بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم، فرعون و سپاهش نیز از روی ستم و تجاوزگری به تعقیب آنان پرداختند». در اینجا «نیز» یا «هم» منعکس‌کننده «ترتیب»ی است که از «ف» فهمیده می‌شود.

اشکال دیگر کلمه «غرقاب» است. این کلمه یعنی آب عمیق یا گرداب در مقابل «پایاب» که آب کم عمق است. خاقانی می‌گوید: بی‌هم‌نفس خوش نتوان زیست به گیتی / بی‌دست شناور نتوان رست ز غرقاب^{۳۷}، در حالی که «غَرَقُ» در اینجا مصدر غَرِقَ یَغْرِقُ است^{۳۸}. ترجمه تحت‌اللفظی این بخش آیه چنین است: تا وقتی که غرق شدن او را دریافت.

ترجمه پیشنهادی:

«بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم، فرعون و سپاهش نیز از روی ستم و تجاوزگری به تعقیب آنان پرداختند. [فرعون به تعقیب خود ادامه داد] تا وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفت. آنگاه گفت...».

اکنون به دو ترجمه دیگر نظر می‌افکنیم:

«(سرانجام) بنی اسرائیل را از دریا [=رود عظیم نیل] عبور دادیم؛ و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز، به دنبال آنان رفتند؛ هنگامی که غرقاب دامن او را گرفت، گفت:...». (آیت الله مکارم)

در اینجا «حتی» ترجمه نشده است.

«و بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم و فرعون و سپاهش از ستم و دشمنی، سر در پی آنان نهادند تا آنگاه

۳۷. لغتنامه دُخدا، مدخل «غرق». بر «پایاب» هم چون عمقش به اندازه پای انسان است چنین اسمی نهاده‌اند.

۳۸. صحاح، ج ۴، مدخل «غرق».

که آب از سرش گذشت؛ گفت: «...» (موسوی گرمارودی)

ترجمه نارساست. نکته جالب این که ایشان «ادرکه الغرق» را تعبیری کنائی گرفته و آن را به صورت کنائی ترجمه کرده است.

۵.۲.۴. «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَجُلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّهِمٌّ* حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنَوُّوتُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ...» [هود (۱۱)/۳۹-۴۰]: «آنگاه به زودی خواهید دانست چه کسی را عذابی خوارکننده درمی‌رسد و بر او عذابی پایدار فرود می‌آید* تا آنگاه که فرمان ما دررسید و [آب از] تنور فوران کرد، گفتیم در آن (کشتی) از هر حیوانی دو تانر و ماده و نیز خانواده‌ات - به جز آن کس که فرمان عذاب بر او صادر شده - و هر که ایمان آورده است سوار کن...».

مشاهده می‌شود که هیچ ارتباطی میان پایان آیه ۳۸ و آغاز آیه ۳۹ نیست. در اینجا مترجم باید توضیح می‌داد که «حتی» غایت دو آیه پیشتر؛ یعنی آیه سی و هشتم است که می‌گوید: «وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ...» بنا بر این آیه می‌خواهد بگوید: مشغول ساختن کشتی بود تا وقتی که دستور ما آمد. ابن عاشور هم می‌گوید: «أَي: يَصْنَعُهُ إِلَى زَمَنِ مَجِيءِ أَمْرِنَا»^{۳۹}. بنا بر این در ترجمه باید گفت: «[و همچنان مشغول ساختن کشتی بود] تا وقتی که فرمان ما آمد و کار بالاگرفت. در آن زمان بود که گفتیم: در آن (کشتی) از هر حیوانی دو تانر و ماده و نیز خانواده‌ات... را سوار کن.»

درباره «فار التَّنَوُّوت»، بنده نظر ابن عاشور را گرفتیم که آن را تعبیری کنائی از قبیل: «حَمَى الْوَطَيْسِ» و «بَلَّغَ السَّبِيلِ الرَّبِّي» می‌داند.^{۴۰}

۶.۲.۴. «وَلَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ* بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي عَمْرَةٍ مِّنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ* حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يِجَارُونَ» [مؤمنون (۲۳): ۶۴-۶۲]: «و هیچ کسی را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کنیم، و نزد ما کارنامه‌ای است که به حق سخن می‌گوید و به آنان ستم نمی‌رود* بلکه دل‌های کافران از این (حقایق) در غفلتی [عمیق] است و آنان انجام‌دهنده اعمالی جز اعمال مؤمنانند* تا آنگاه که رفاه‌زدگان سرکش آنان را به عذاب فروگیریم؛ ناگاه آنان آه و ناله سر دهند.»

اگر چه آیات مورد نظر ما در این بحث، دو آیه اخیر است، اما آیه پیش از آنها نیز ذکر شد چون نکته‌ای دارد و آن کلمه «بل» است. در قرآن موارد فراوانی داریم که حرف «بل» آمده، ولی پیش از آن جمله‌ای

۳۹. التحرير والتنوير، ج ۱۱، ص ۲۵۸.

۴۰. همان، ص ۲۵۹. حَمَى الْوَطَيْسِ یعنی: تنور داغ شد و بَلَّغَ السَّبِيلِ الرَّبِّي یعنی: سبیل به بلندی‌ها هم رسید؛ هر دو کنایه از بالاگرفتن و سخت شدن کار است..

متناسب با آن نیست؛ به عبارت دیگر، باید جمله‌ای باشد تا «بل» استدراک یا إضراب از آن جمله باشد. کارکرد معنایی «بل» نیز دو مورد است: الف. إضراب انتقالی؛ یعنی مطلبی مهم تر از مطلب قبلی را بیان می‌کند؛ ب. إضراب إبطالی؛ یعنی: مطلب قبلی را الغاء و مطلب جدید را اثبات می‌کند. مثال مورد نخست در فارسی مانند این جمله: او به این کار بسنده نکرد، بلکه کارهای دیگری هم کرد. مثال دوم: او این کار را نکرد، بلکه به مخالفت با آن برخاست.

از اینها گذشته، نمی‌شود چیزی که «بل» به عنوان إضراب از آن می‌آید، بی‌ربط با جمله بعد از «بل» باشد؛ اگر در متنی ظاهراً چنین بود، قاعدتاً جمله‌ای را باید در تقدیر گرفت. در آیه ۶۳، آیا عبارت ذیل معنی دارد: «به آنان ستم نمی‌رود، بلکه دل‌های کافران در گمراهی است»؟! می‌بینیم جمله بعد از «بل» ارتباطی با پیش از آن ندارد، پس باید جمله یا جملاتی را در تقدیر بگیریم که «بل» إضراب از آن است. سید قطب بدین مضمون می‌گوید: علت خودداری کافران از قبول اسلام نه این است که تکلیفی فوق طاقتشان به آنان شده، بلکه به سبب آن است که دل‌هایشان در پرده‌ای است که حقی را که قرآن آورده است نمی‌بینند^{۴۱}. بدین ترتیب در ترجمه آیه ۶۲ و بخش نخست آیه ۶۳ باید چنین گفت: «و هیچ کسی را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کنیم، و نزد ما کارنامه‌ای است که به حق سخن می‌گوید و به آنان ستم نمی‌رود* [این هم که کافران از دین‌گریزانند نه به سبب تکلیف فوق طاعت است] بلکه دل‌های کافران از این (حقایق) در غفلتی [عمیق] است...».

در ترجمه حجت الاسلام انصاریان این مسأله خوب منعکس شده است: [چنین نیست که کافران تکلیف را بیش از اندازه گنجایش و توان خود حس کنند] بلکه دل‌هایشان از این [حقیقت] در بی‌خبری عمیقی است...»

نکته بعدی عبارت ذیل است: «دل‌های کافران در غفلت است». واقعاً ما در فارسی می‌گوییم مثلاً دل او در غفلت است؟! باز اگر گفته شود: «دل‌هایشان غافل است» راهی به دهی دارد؛ چنان‌که در ترجمه استاد پورجوادی آمده: «لکن دل‌های آنها از این (کتاب) غافل است». بنا بر این، عبارت جناب کوشا با نثر معیار فاصله دارد. عجیب آن که ایشان در این بخش آیه به شدت پایبند متن بوده، ولی در بخش بعدی ترجمه‌ای آزاد و البته اشتباه ارائه داده است. وی در ترجمه «... و لَهُمْ أَعْمَالٌ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ» نوشته: «و آنان انجام‌دهنده اعمالی جز اعمال مؤمنانند»، حال آن که

اولاً، «مؤمنان» در عبارت نیست؛

ثانیاً، آنچه ایشان ترجمه کرده، اگر به عربی برگردان شود چنین می‌شود: «و هُم عاملون أعمالاً غیر أعمال المؤمنین»؛ که مشاهده می‌شود با متن اصلی تفاوت بسیار دارد.

ثالثاً. «من دون» در اینجا یا به معنی «سوی» [= جز] است و یا «أصغر» [= کوچک تر]^{۴۲}؛

رابعاً. اینجا اصلاً در مقام مقایسه اعمال کافران و مؤمنان نیست، آیه می خواهد بگوید کافران کارهای دیگری هم غیر از این غفلت دارند^{۴۳}. پس باید در ترجمه گفت: «... و جز این کارهای دیگری هم می کنند».

اما پردازیم به «حتی إذا»:

مترجم نوشته: «... و آنان انجام دهنده اعمالی جز اعمال مؤمنانند* تا آنگاه که رفاه زندگان سرکش آنان را به عذاب فروگیریم؛ ناگاه آنان آه و ناله سر دهند». در اینجا «إذا»ی فُجائییه به کمک مترجم آمده و بین ماقبل و مابعد «حتی» را ارتباط برقرار کرده؛ لذا ارتباط هست، ولی «إذا» ترجمه نشده است. ترجمه درست: «... و آنان انجام دهنده اعمالی جز اعمال مؤمنانند* تا آنگاه که رفاه زندگان سرکش آنان را به عذاب فروگیریم؛ در آن هنگام است که، به ناگاه آه و ناله سر دهند».

۷.۲.۴. «والَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً...» [نور (۲۴):/۳۹]: «و کسانی که کفر ورزیدند، اعمالشان چون سرابی در بیابانی است که شخص تشنه آن را آب می پندارد، تا چون به آن رسد آن را چیزی نیابد».

این گونه که مترجم معنی کرده و «تا» آورده، حالت تعلیل دارد؛ گویا می گوید: برای آنکه تشنه به آن رسد و آن را چیزی نیابد، آن را آب می پندارد! البته می دانیم مترجم چنین منظوری نداشته، اما عبارتی که آورده است ناخود آگاه چنین چیزی را می فهماند.

برای فهم بهتر آیه، اصل آن را در نظر می گیریم که مثلاً چنین بوده: «... [۱] يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً [۲] فَيَسْعَى نَحْوَهُ [۳] حَتَّى جَاءَهُ. [۴] فَإِذَا جَاءَهُ، [۵] لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً...»؛ یعنی: فرد تشنه آن را آب می پندارد. به سمت آن می شتابد تا به آن برسد. وقتی به آن رسید، آن را پوچ می بیند.

اکنون به چند ترجمه دیگر نظر می افکنیم:

و آنان که کافران اعمالشان در مثل به سرابی ماند در بیابان هموار بی آب که شخص تشنه آن را آب پندارد (و به جانب آن شتابد) چون بدانجا رسید هیچ آب نیابد (مرحوم الهی قمشه ای)

در اینجا مرحوم الهی جمله مقدر را خوب تشخیص داده است، ولی «حتی» در ترجمه اش غایب

۴۲. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۷۸.

۴۳. «أى: ولهم أعمال ذميمة [بست] بسوى هذا [غير از این] الجهل يعملون تلك الأعمال فيستحقون بها وبالکفر العقوبة من الله تعالى» مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۷۸.

است.

اعمال کافران چون سرابی است در بیابانی. تشنه، آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود هیچ نیابد (مرحوم آیتی)

آنچه مرحوم آیتی ترجمه کرده است اگر به عربی برگردانده شود، چنین می‌شود: «أعمالهم كسراب بقية. يحسبه الظمآن ماءً وإذا اقترب منه، لم يجد شيئاً». در این ترجمه هم «حتی» ترجمه نشده، هم «جاء» نیز به معنای «نزدیک شد» بکار رفته است.

«و کسانی که کفر ورزیده‌اند، کارهای [نیک] آنان همچون سرابی است در بیابان که تشنه آن را آب می‌پندارد، اما وقتی به آن جا می‌رسد آن را چیزی نمی‌یابد...» (مرکز فرهنگ و معارف قرآن)

عبارت عربی بخش آخر آنچه ترجمه کرده‌اند چنین است: «... يحسبه الظمآن ماءً، لكنه لما وصل هناك، لم يجد شيئاً». می‌بینیم که به کل از متن عربی به دور است و نه «حتی» ترجمه شده و نه «إذا». ترجمه پیشنهادی: «... که تشنه آن را آب پندارد [و می‌کوشد یا می‌شتابد] تا به آن برسد، [اما] وقتی به آن رسید، چیزی نمی‌یابد...».

۳.۴. کان و اسم مؤول:

در قرآن چندین مورد داریم که فعل «کان» آمده؛ به دنبال آن اسم ظاهر و پس از آن هم جمله‌ای مُصدَّر به «أن» مصدریه آمده است. کاری که اغلب مترجمان و از جمله جناب کوشا کرده‌اند آن است که کلمه بعد از «کان» را اسم آن گرفته‌اند، حال آن که آن کلمه خبرِ «کان» است و اسمش همان جمله مُصدَّر به «أن» است. البته ممکن است بگویند ما برای روان شدن ترجمه چنین کرده‌ایم، پاسخ آن است که اشکالی ندارد و در ترجمه ارتباطی این موارد پیش می‌آید، ولی قطعاً باید در پاورقی تذکر می‌دادند که این نکته را در نظر داشته‌ایم، ولی به سبب مخاطب محوری و روان بودن ترجمه خلاف آن عمل شد.

اینک نمونه‌ها:

۱.۳.۴. «أكان لِلتَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ...» [یونس (۱۰)/۲]: «آیا برای مردم شگفت‌آور است که به مردی از خودشان وحی کرده‌ایم...؟!». در اینجا «أن أوحینا» اسم «کان» است. دلیل قاطع و واضحش هم آن است که «عجباً» منصوب است و می‌دانیم خبر «کان» منصوب می‌شود و نه اسم آن. طبرسی می‌گوید: «والتقدير: أكان إِيحَاؤُنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنَ النَّاسِ بِأَنْ يَنْذِرَهُمْ عَجَبًا؟! و معناه: لِمَاذَا تَعَجَّبُونَ أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ»^{۴۴}. آنچه ترجمه شده به شرطی درست بود که عبارت

عربی چنین بود: «أكان للناس عجبٌ أن..».

از میان حدود ۳۰ ترجمه فارسی که مراجعه شد، تنها یک ترجمه آیه را درست معنی کرده و آن حجة التفاسیر اثر مرحوم عبد الحجت بلاغی است. وی در ترجمه این آیه نوشته است: «آیا اینکه (ما) به سوی (محمد) مردی از ایشان (: قریش و دیگر ساکنان مکه) وحی فرستادیم به این که مردم را (از مخالفت خدا) بترسان... موجب شگفتی (و تعجب) برای آن مردم (: از قریش و دیگر ساکنان مکه) شده است؟!»

ترجمه پیشنهادی: «آیا این که به شخصی از خود همین مردم وحی کرده ایم که به آنان هشدار دهد، چیز شگفتی است؟!».

۲۰۳۴. «و ما كان جواب قومه إلا أن قالوا أخرجوهم من قريبتكم إنهم أناس يتطهرون» [اعراف (۷)/۸۲]: «اما پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اینان را از شهرتان بیرون کنید؛ زیرا ایشان مردمانی هستند که خود را به پاکدامنی می‌زنند!».

ترجمه پیشنهادی: «ولی قوم او جز این که گفتند: اینان را از آبادیتان بیرون کنید؛ زیرا خود را پاک نگه می‌دارند [و از ما بیزارند]، پاسخ دیگری ندادند.».

در خصوص ترجمه جناب کوشا از این آیه نکات دیگری هم قابل طرح است:

۱. برای «یتطهرون» سه معنی گفته شده است: الف. خود را پاک نگه می‌دارند؛ ب. معنای مجازی دارد؛ یعنی: خود را از گناهان دور می‌دارند؛ ج. این سخن از روی تمسخر گفته شده است^{۴۵}؛ یعنی همین که در گفتار عادی می‌گوییم: «ادای بیچه مثبت‌ها را درمی‌آورد!» یا: «خود را بیچه مثبت نشان می‌دهد». به نظر می‌رسد جناب کوشا وجه سوم را پذیرفته‌اند و با گذاشتن علامت تعجب در آخر ترجمه، خواسته‌اند این مطلب را متذکر شوند، اما از نظر لغوی، «تطهر» معنای تظاهر به پاکی ندارد و باید در پاورقی گوشزد می‌کردند که «خود را به پاکدامنی زدن» از زبان قوم لوط است که وی را تمسخر می‌کردند نه این که استعمال ماده «طهر» از باب تفعّل بدین معناست. تطهر به معنای خود را با آب شستن یا غسل کردن یا دوری کردن از گناه است؛ چنان که در صحاح آمده: «و طَهَّرْتُهُ أَنَا تَطْهِيرًا وَ تَطْهِيرُتٌ بِالْمَاءِ، وَ هُمْ قَوْمٌ يَتَطَهَّرُونَ؛ أَيْ: يَتَنَزَّهُونَ عَنِ الدَّنَسِ»^{۴۶}. در مفردات راغب هم «تطهر» به معنای خود را به پاکی زدن نیست، بلکه هم به معنای پاک کردن است از طریق غسل یا شستن و هم به معنای مجازیش یعنی: اجتناب از گناه^{۴۷}.

۴۵. التفسير الكبير يا مفاتيح الغيب مشهور به تفسیر فخر رازی، ج ۱۴، ص ۳۱۱.

۴۶. صحاح، ج ۲، مدخل «طهر».

۴۷. «وَ إِنْ كُنْتُمْ حُبًّا فَاطَّهَرُوا [المائدة (۵)/۶]: أَيْ: اسْتَعْمِلُوا الْمَاءَ أَوْ مَا يَقُومُ مَقَامَهُ. قَالَ: وَ لَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ [البقرة (۲)/۲۲۲]. فَذَلَّ بِالْمَغْطِيزِ عَلَى أَنْ لَا يَجُوزُ وَطُؤُهُنَّ إِلَّا بَعْدَ الظَّهَارَةِ وَ التَّطْهِيرِ، وَ يُؤَكِّدُ ذَلِكَ قِرَاءَةُ مَنْ قَرَأَ: حَتَّى يَطْهَرْنَ؛ أَيْ: يَفْعَلْنَ

۳.۳.۴. «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ» [نمل (۲۷)/ ۵۶] که باز از منصوب بودن کلمه «جواب» مشخص است «أَنْ قَالُوا» خبر «كَانَ» است.

ترجمه جناب کوشا: «ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: خاندان لوط را از شهرتان بیرون کنید؛ زیرا آنها مردمی هستند که [خود را] پاک می نمایند».

نکته جالب در ترجمه این آیه و آیه پیشین که بسیار شبیه هم هستند این است که بخش آخر آیه (إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ) به دو صورت ترجمه شده است. یک بار به صورت: «زیرا ایشان مردمانی هستند که خود را به پاکدامنی می زنند» و بار دیگر: «زیرا آنها مردمی هستند که [خود را] پاک می نمایند». در شکل دوم علامت تعجب هم ندارد.

ترجمه پیشنهادی: «ولی قوم او جز این که گفتند: خاندان لوط را از آبادیتان بیرون کنید؛ زیرا خود را پاک نگه می دارند [و از ما بیزارند]، پاسخ دیگری ندادند».

۴.۳.۴. «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ...» [عنکبوت (۲۹)/ ۲۴]: «ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: بکشیدش، یا بسوزانیدش».

ترجمه پیشنهادی: «ولی قوم او جز این که گفتند: بکشیدش یا بسوزانیدش، پاسخ دیگری ندادند».

۵.۳.۴. «...فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» [عنکبوت (۲۹)/ ۲۹]: «...اما پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر راست می گویی عذاب خدا را برای ما بیاور».

در ضمن، مترجم در اینجا به جای این که بگوید: «اگر از راستگویانی»، گفته: «اگر راست می گویی» که عربی می شود: «إِنْ تَصْدُقْ». ای کار از منظر ترجمه ارتباطی مشکلی ندارد، ولی در ترجمه وفادار پذیرفتنی نیست.

۶.۳.۴. «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...» [نور (۲۴)/ ۵۱]: «سخن مؤمنان، چون به سوی خدا و پیامبرش خوانده می شوند تا [پیامبر] میان آنان داوری کند، جز این نیست که می گویند: شنیدیم و فرمان بردیم».

در اینجا نیز «قَوْلَ» که منصوب است خبر «كَانَ» است و «أَنْ يَقُولُوا» اسم آن است. خوب است پیش از بیان ترجمه پیشنهادی، خود عبارت با رعایت تقدیم و تأخیر نوشته شود: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلُ «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ». یعنی: فقط «شنیدیم و فرمان بردیم» سخن

الظَّهَارَةُ الَّتِي هِيَ الْعُسْلُ قَالَ تَعَالَى: وَيَحِثُّ الْمُتَطَهِّرِينَ [البقرة (۲)/ ۲۲۲]: أَي: التَّارِكِينَ لِلذَّنْبِ وَالْعَامِلِينَ لِلصَّلَاحِ. وَقَالَ فِيهِ رَجُلٌ يَجِبُونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا [التوبة (۹)/ ۱۰۸]، أَخْرَجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ [الأعراف (۷)/ ۸۲]... [المفردات، مدخل «طهر»].

مؤمنان بود وقتی به سوی خدا و رسولش فراخوانده شدند تا میانشان داوری کند، اما آنچه ترجمه شده، اگر بخواهد با رعایت تقدیم و تأخیر نوشته شود چنین می شود: «إنما كان قول المؤمنين إذا دعوا إلى الله ورسوله ليحكم بينهم قولهم سمعنا وأطعنا». یعنی: سخن مؤمنان وقتی به ... فراخوانده شدند، فقط این بود که: شنیدیم و فرمان بردیم».

ترجمه پیشنهادی: «مؤمنان وقتی به سوی خدا و فرستاده اش فراخوانده شدند تا میانشان داوری کند، جز این که گفتند: شنیدیم و فرمان بردیم، سخن دیگری نگفتند».

۴.۴. ضمیر فصل:

مترجم اهتمام خاصی داشته که مدلول و مفهوم ضمیر فصل را در ترجمه خود منعکس کند؛ همچنین در مواردی که مسند، معرفه آمده - که نشان دهنده حصر است - مفهوم حصر را در برگردان خود نشان دهد. این اهتمام ستودنی است و برخی از مترجمان اساساً به آنها توجهی نداشته اند، ولی یک جا را هم خود او و هم دو ویراستارش نادیده گرفته اند و آن جایی است که هم مسند معرفه بیاید و هم ضمیر فصل باشد. معرفه بودن مسند افاده حصر می دهد، ضمیر فصل نیز معنای حصر دارد؛ مترجم در انعکاس دو حصر ناشی از این دو عنصر ناتوان بوده است. البته کار سختی نیست، کافی است کلمه «فقط» یا «تنها» به جمله افزوده شود، آنگاه حصر مستفاد از مسند معرفه و ضمیر فصل به خوبی و بدون آن که به سلاست و روانی متن لطمه بزند، در فارسی نشان داده می شود. به عنوان نمونه در «... فأولئك هم الفاسقون» [نور (۲۴)/۵۵] ترجمه شده: «آنانند که نافرمان خواهند بود»، یا همین عبارت در سوره آل عمران، آیه ۸۲ ترجمه شده: «آنانند که نافرمانند». از عبارت «آنانند» می فهمیم که تنها آنان نافرمانند؛ به عبارت دیگر، صفت نافرمانی تنها در آنان است و نه در دیگران. این گونه عبارت آوردن به خاطر معرفه بودن مسند است، حال اگر چنین ترجمه شود: «تنها آنانند که نافرمان خواهند بود»، حصر ناشی از ضمیر فصل «هم» نیز منتقل می شود، مگر آن که مترجم مدعی شود که این شکل در فارسی سلیس نیست، که آن حرفی دیگر است و البته حتماً در شیوه نامه اش باید آن را گوشزد می کرد. همین حالت در عبارات مشابه نیز باید تکرار شود. مثلاً عبارت «أولئك هم المفلحون» [بقره (۲)/۵؛ آل عمران (۳)/۱۰۴؛ اعراف (۷)/۱۵۷؛ توبه (۹)/۸۸ و ...] باید ترجمه شود: «و تنها آنانند که رستگارند».

۵.۴. التفات:

مبحث التفات بحثی بلاغی است که در علم معانی، در بخش مباحث مسند الیه ذکر می شود، ولی مناسب دیده شد به سبب آن که کمتر درباره شیوه ترجمه آن سخن گفته شده است در اینجا ذکر شود.

«التفات یعنی که متکلم سخنش را به شیوه مغایب، مخاطب یا متکلم وحده و مع الغیر آغاز کند،

سپس شیوه را تغییر دهد [و مثلاً از حالت مخاطب به حالت مغایب برود]؛ البته به شرطی که خلاف مقتضای ظاهر باشد.^{۴۸}

یعنی آنکه مثلاً گوینده سخنش را به صیغه متکلم وحده آغاز کرده است؛ اما در دنباله به صورتی دیگر مثلاً غایب سخن می گوید. این انتقال کلام از اسلوب / طریقه مثلاً تکلم به غائب، برای آن است که مخاطب نشاط مجدد یابد و توجه او به کلام بیشتر جلب شود.^{۴۹} نمونه التفات در آیه شریفه «و ما لی لأعبد الذی فطرنی و الیه ترجعون»^{۵۰} [یس (۳۶)/ ۲۲] است که کلام از اسلوب تکلم (أعبد) خارج شده، به اسلوب «خطاب» بیان می شود (ترجعون). اگر التفات نبود، مقتضای ظاهر و آنچه مخاطب منتظرش بود چنین می بود: «و ما لی لأعبد الذی فطرنی و الیه أرجع»؛ یعنی: مفهوم «رجوع» که قاعدتاً مطابق با مقتضای ظاهر باید به طریقه تکلم می آمد، بر خلاف مقتضای ظاهر به طریقی خطاب ذکر شده است. یا در سوره کوثر: «إنا أعطيناك الكوثر * فصلل لربك و انحر»^{۵۱}، از تکلم به خطاب التفات شده، که اگر التفات نبود، باید می شد: «فصلل لنا»؛ چون می گوید: ما به تو کوثر دادیم. و نتیجه اش آن می شود که: بنا بر این برای ما نماز گزار و قربانی کن.

در نثر معیار فارسی، از آن رو که چنین امری وجود ندارد، مترجم نیز باید از ترجمه التفات عیناً مطابق با متن اصلی خودداری کند و به همان طریقه ای که در آغاز آیه آمده، تا آخر ادامه دهد؛ یعنی: اگر آیه به شکل مخاطب است، چند کلمه بعد متکلم می شود، سپس غایب، به این تغییر شیوه ها بی توجه باشد تا بتواند ترجمه ای ارائه دهد که خواننده با آن ارتباط برقرار کند. البته می تواند در پانویس یا پی نوشت اصل آن را هم با رعایت همان اسلوب های مختلف بیاورد.

شایان ذکر آنکه در برخی التفات های قرآنی، آنقدر آیات یا سوره دارای التفات در بین مردم تکرار شده که خواننده با آن انس گرفته و از آن احساس غرابتی نمی کند؛ از جمله در همین سوره کوثر یا مثلاً در

۴۸. «والمشهور (عند الجمهور) أن الالتفات هو التعبير عن معنى بطريق من (الطرق) الثلاثة (التكلم و الخطاب و الغيبة) بعد التعبير عنه (أى: عن ذلك المعنى) بأخر منها (أى: بطريق آخر من الطرق الثلاثة، بشرط أن يكون التعبير الثانى على خلاف مقتضى الظاهر و يكون مقتضى ظاهر سوق الكلام أن يعبر عنه بغير هذا الطريق)» مطول، ج ۱، ص ۳۸۲

۴۹. «ليفيد تظرفة لِنشاطه و إيقاظاً فى اصغائه» همان، ص ۳۸۳. مثال مشهور التفات در اشعار ذیل از امرؤ القیس است که هر بیت یک اسلوب دارد: تَطَاوَلَ لَيْلُكَ بِالْأَثْمَدِ / و نام الخَلِيُّ و لم تَرُقْدِ. و باتٌ و باتٌ له لَيْلَةٌ / كَلَيْلَةَ ذِي الْعَائِرِ الْأَرْمَدِ. و ذلك من نِبَا جاءنى / و حُبِّيُّهُ عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ. [دیوان، ص ۳۴۴، ۳۴۵] در بیت نخست خود را با ضمیر مخاطب مورد خطاب قرار داده؛ در بیت دوم التفات به غیبت دارد که البته ضمیر «ه» در «له» به خودش برمی گردد. در بیت سوم التفات به تکلم شده و یا «متکلم در «جاءنى» باز به خود امرؤ القیس بازگشت دارد. ترجمه این سه بیت با حفظ اسلوب ها چنین است: شب تو در اثم مد به درازا کشید / آن آسوده خاطر (معشوق) خوابید و تو خوابت نبرد. او شب را گذراند و برای او [یعنی: خود امرؤ القیس] شبی همچون شب کسی که در چشمش خار است و از چشم درد خوابش نمی برد سبزی شد. این همه به سبب خبری بود که به من رسید و از طریق ابو الاسود خبردار شدم. می بینیم که اگر این سه بیت شعر طبق ترتیب خودش ترجمه شود، به هیچ وجه نمی تواند با مخاطب ارتباط برقرار کند. در اینجا قاعدتاً باید همان شیوه مخاطب که در آغاز کلام آمده تا آخر حفظ شود. بنا بر این چنین ترجمه می کنیم: «شب تو در اثم مد به درازا کشید / و آن آسوده خاطر (معشوق) خوابید و تو خوابت نبرد. وی شبی را گذراند و تو هم شبی / شب کسی که در چشمش خار فرورفته است. این همه به سبب خبری بود که به تو رسید / و از طریق ابو الاسود خبردار شدی».

۵۰. و چرا بندگی نکنم کسی را که آفریدگار من است و تنها به سوی او برگردانده می شوم!؟

سوره حمد که نخست به طریقه غائب شروع می شود (الحمد لله رب العالمین * الرحمن الرحیم * مالک يوم الدين) و سپس در میانه کلام، به اسلوب خطاب درمی آید (إياك نعبد وإياك نستعين)، اما برخی التفات ها به شیوه ای است که مخاطب فارسی زبان با آن احساس همدلی نمی کند. مقصود از التفات در اینجا نیز همین موارد است که مترجمان بدون توجه به این که خواننده فارسی زبان نمی تواند با متن ارتباط برقرار کند، همان ساختارهای زبان مبدأ را حفظ می کنند. مبنای نگارنده این سطور آن است که اگر عبارت دارای «التفات» آنقدر تکرار شده که غرابتی برای خواننده ندارد، بر اساس همان ظاهرش ترجمه می گردد، ولی اگر به گونه ای باشد که خواننده نتواند با آن ارتباط برقرار کند، سخن را باید به همان طریقی که آغاز کرده ایم - مثلاً تکلم - تا آخر ادامه بدهیم، اگر چه در میانه، ضمیر مخاطب یا غائب پیدا شود؛ در عین حال، در پانویس یا پی نوشت ترجمه، تذکر بدهیم که ترجمه وفادار چگونه است؟ مرحوم ابوالقاسم پاینده در همان آیه ۲۲ سوره مبارکه یس که در بالا ذکر شد، این روش را داشته است. بنگرید: «مرا چه شده که خدایی را که ایجاد کرده و به سوی وی بازگشت می یابم عبادت نکنم؟»، اما اغلب مترجمان چنین نکرده اند و بخش آخر آیه را مطابق با متن عربی ترجمه کرده اند؛ یعنی از متکلم به خطاب تغییر داده اند؛ از جمله جناب کوشا که نوشته: «و چرا من [آن] کسی را نپرستم که مرا آفریده است و [شما نیز] تنها به سوی او بازگردانده می شوید؟» که البته تلاش کرده با افزودن [شما نیز] این نامأنوس بودن را بزداید. در اینجا مواردی از التفات که حفظ آن در متن عربی برای مخاطب فارسی زبان نامأنوس و با منطق زبان فارسی هم ناسازگار است ذکر خواهد شد.

۱۵.۴. «هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ...» [یونس (۱۰)/۲۳-۲۲]

ترجمه جناب کوشا: «اوست که شما را در خشکی و دریا گردش می دهد، تا آنگاه که در کشتی ها قرار گرفتید و آنها با بادی موافق و دلپذیر، سرنشینان را حرکت دهند و [آنان] هم به آن شادمان شوند، [ناگاه] تندبادی بر کشتی ها وزد، و موج از هر سویی به آنان رسد، و بدانند که از هر سو احاطه شده اند، [آنگاه] خدا را در حالی که دین (طاعت و نیایش) را ویژه او می کنند، می خوانند که: اگر ما را از این [غرقاب] بیهانی، حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود * اما همین که آنان را رهایی بخشد، آنگاه در زمین به ناحق ستم می ورزند!...»

در این آیه نخست می گوید: «تا آنگاه که در کشتی ها قرار گرفتید»، بعداً مخاطب و همچنین ساختار زبان فارسی انتظار دارد که گفته شود: «و آنها [یعنی: کشتی ها] با بادی موافق و دلپذیر، شما را حرکت دهند و [شما] هم به آن شادمان شوید، [ناگاه] تندبادی بر کشتی ها وزد، و موج از هر سویی به شما

رسد، و بدانید که از هر سو احاطه شده‌اید، [آنگاه] خدا را در حال یکه دین (طاعت و نیایش) را ویژه او می‌کنید، می‌خوانید که...». این چیزی است که مخاطب فارسی‌زبان از متن انتظار دارد، ولی در این ترجمه و در بیشتر ترجمه‌ها چنین چیزی رخ نمی‌دهد و مطابق با آیه، ترجمه نخست به صورت مخاطب آغاز می‌شود و بعد به طریق غایب ادامه می‌یابد.

نگارنده این سطور از میان بیش از سی ترجمه، دو ترجمه یافت که زبان فارسی را مدّ نظر قرار داده و مقلدوار متن عربی را به فارسی برگردانده‌اند؛ یعنی همان گونه که در بالا گفته شد، از همان آغاز یک شیوه را در پیش گرفتند و تا آخر نیز بر همان شیوه گام برداشتند: یکی ترجمه تفسیر بیان السعاده است که آقایان محمد رضاخانی و حشمت الله ریاضی انجام داده‌اند و دیگری ترجمه قرآن اثر آقای احمد کاویانپور. در ترجمه بیان السعاده چنین آمده است:

«خدا را یاد کنید که اوست آنکه شما را در برّ و بحر سیر می‌دهد تا آنگاه که در کشتی نشینید و باد ملایمی کشتی را به حرکت آرد و شما شادمان و خوشوقت باشید، که ناگاه باد تندی بوزد و کشتی از هر جانب به امواج خطر در افتد و خود را در ورطه هلاکت ببینید، آن زمان خدا را به اخلاص و دین فطرت بخوانید که بار الها اگر ما را از این خطر نجات بخشی، دیگر همیشه از سپاسگزاران خواهیم بود.»

و ترجمه کاویانپور:

«او خدایی است که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد تا وقتی که در کشتی (راحت) نشسته‌اید و باد ملایمی آن را به حرکت درمی‌آورد، خوشحال هستید. ناگاه باد تندی بوزد و کشتی از هر طرف با امواج خطرناک مواجه گردد و خود را در ورطه هلاکت ببینید، آنگاه خدا را با اخلاص در دین (و التماس) می‌خوانید که اگر ما را از این خطر نجات بخشی، تو را بسیار سپاسگزار خواهیم بود.»

اما از اینها گذشته، باز هم این دو ترجمه اشکالی را که در اسلوب «حتی إذا» مطرح شد، دارند.

ترجمه پیشنهادی: اوست که شما را در خشکی و دریا به حرکت درمی‌آورد [که شما به سمت دریا می‌روید] تا [سوار کشتی شوید] وقتی [سوار شدید و] در کشتی قرار گرفتید و کشتی‌ها با بهره‌گیری از بادی موافق شما را حرکت دهند و از این امر خوشحال شوید، تندبادی بیاید و موج نیز از هر جا به سراغتان آید و یقین کنید که از هر سو [به بلا] احاطه شده‌اید، [آنگاه با اعتقاد خالص به درگاه خدا]. دعا می‌کنید [و می‌گویید]: اگر ما را از این [وضعیت] نجات دهی، قطعاً از شکرگزاران خواهیم بود* اما وقتی شما را نجات داد، بی‌مقدمه، به ناحق به تجاوزگری در زمین می‌پردازید...^{۵۱}

۵۱. چند نکته درباره این ترجمه: ۱. چنان‌که پیشتر گفته شد، «رکب» نیاز به حرف جرّ ندارد، بنا بر این وقتی با حرف «فی» بکار می‌رود، بحث «تضمین» مطرح است. ماده لغوی‌ای که با «فی» بکار می‌رود در اینجا سازگار است «استقر» است. «رکبوا فی الفلک» یعنی: فقط سوار کشتی نشدند، سوار شدند و در آن قرار گرفتند. ۲. «فُلُک» از کلماتی است که مفرد و جمع آن یکسان است؛ یعنی: هم معنای کشتی می‌دهد و هم کشتی‌ها. در اینجا چون فعلی که برایش آورده جمع است (جَرین)، بنا بر این

نکته‌ای که در ترجمه پیشنهادی قابل تأمل است، آن است که چون آیه با اسلوب «خطاب» و مخاطب آغاز شد، تا آخر آیه و حتی آیه بعد نیز تمام فعل‌ها و ضمیرها به اسلوب خطاب ترجمه شد.

۲.۵.۴. «يا عبادِ لا حَوفَ عليكم اليومَ ولا أنتم تحزنونَ * الَّذِينَ آمَنُوا بآياتِنَا و كانوا مُسْلِمِينَ * ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ و أزواجُكم تُحْبَبُونَ * يَطَّافُ عليهم بِصِحايفٍ مِنْ دَهَبٍ و أَكْوَابٍ و فيها ما تَشْتَهيه الأنفُسُ و تَلَذُّ الأَعْيُنُ و أنتُمْ فيها خالدونَ * و تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» [زخرف ۷۲:۶۸/۴۳]

ترجمه جناب کوشا: «[خدا به آنان گوید]: ای بندگان من، امروز بیمی بر شما نیست و اندوهگین نمی شوید. همانان که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم [فرمان ما] بودند * شما و همسرانتان شادمانه به بهشت درآیدید. * بر آنان کاسه‌های زرین [پراز خوراکی] و تُنگ‌هایی [از نوشیدنی] گردانده می شود، و در آنجا هر چه دل‌ها بخواهد و دیدگان لذت برد [برایشان] خواهد بود، و شما در آن جاودانه‌اید * و این است آن بهشتی که به پاداش آنچه می‌کردید به ارثتان داده‌اند».

در این چند آیه چهار التفات وجود دارد: بعد از این که خداوند مؤمنان را خطاب قرار می‌دهد، اسلوب سخن از خطاب به غیبت درمی‌آید. این نخستین التفات، در آیه بعد دوباره از غیبت به خطاب است (دومین التفات)، آیه بعد باز التفات از خطاب به غیبت (سومین) و نهایتاً روی آوردن مجدد به خطاب.

مرحوم ابراهیم عاملی در قیاس با دیگر مترجمان این آیات را نسبتاً خوب ترجمه کرده و البته تقریباً ترجمه‌ای آزاد ارائه نموده است:

«که [گوئیم شان] ای بندگان که به آیات ما مؤمن و سرسپرده بودید، امروز ترس و اندوه ندارید، و به درون بهشت روید که خود با همسرانتان خوشدل و بهره‌مندید و کاسه و کوزه طلا به جلاتان بدارند و آنچه دل و چشم بخواهد آماده بیند و به آنجا جاودان بمانید. این همان بهشت است که از کسب و کار خود به ارث بردید.

و آقای کاویانپور بهتر:

منظور «کشتی‌ها» است. ۳. «ب» در «بریح» باء استعانت است؛ لذا «بهره‌گیری» ترجمه شد. ۴. «طیبه» یعنی: دلپذیر، دلخواه و اینجا «موافق» بکار رفت، چون اصطلاح «باد موافق» اصطلاح خاص دریاوردی است. ۵. می‌توانستم بگویم: «موج نیز از هر سو احاطه‌تان کند»، ولی چون آیه می‌فرماید: «من کل مکان»، در ترجمه «جا» آمد. ۶. ماده «ظن» هم به معنای ظن و گمان نزدیک به یقین است و هم خود یقین. اینجا از آن موارد است؛ زیرا دیگر یقین دارند که در حال غرق شدن‌اند؛ لذا خدا را خالصانه می‌خوانند. ۷. در «دَعَا اللهُ» می‌توان معادل‌های دیگری هم آورد: خدا خدا می‌کنید، خدا را می‌خوانید، اینجا چون بحث غرق شدن و درخواست نجات است، به آنچه در بالا آمد ترجمه شد. ۸. در عبارت «لَنْ أُنْجِيَنَّا لَنْكُونَنَّ...» چند تأکید وجود دارد: الف. لام مؤظنه قسم، که نشان می‌دهد قسمی در کلام بوده و می‌دانیم قسم برای امر مهم بکار می‌رود؛ ب. در جواب قسم هم «لَنْ» آمده و هم نون تأکید تقبله. چون در زبان فارسی معمول نیست که بیش از یک قید تأکید در جمله بیاید، ناگزیر و برای سلیس شدن، به همان «قطعا» بسنده شد. ۹. «إِذَا» در آیه بعد اِذای فُجائیه است که نشان دهنده ناگهانی بودن انجام عمل بعد از خود است. چون کاربست «ناگهان» در این بافت نامأنوس است، «بی مقدمه» بکار رفت.

«(خطاب می‌رسد): ای بندگان صالح من امروز شما را هیچ ترس و اندوهی نیست. * ای کسانی که به آیات ما ایمان آوردید و تسلیم اوامر ما شدید، * شما و همسرانتان با خوشی و خرمی داخل بهشت شوید. * خادمین با کاسه‌های زرین و کوزه‌های بلورین در میان اهل بهشت می‌گردند. در آنجا هر چه دل بخواهد و چشم مشتاق دیدار آن باشد فراهم است و شما پرهیزکاران برای همیشه در آن بهشت خواهید ماند. * و این بهشت پاداش اعمال صالح خود شماست که به ارث بردید.»

و اینک یکی از ترجمه‌هایی که این آیات را در گسست کامل از یکدیگر به فارسی برگردانده:

«ای بندگان من، در آن روز نه ترسی خواهید داشت و نه اندوهگین می‌شوید. * آنان که به آیات ما ایمان آورده و مسلمان بودند: * شما و همسرانتان با شادمانی به بهشت وارد شوید. * قلدح‌های زرین و سبوهایی را در میانشان می‌گردانند که تمنای دل در آن است و دیده از آن لذت می‌برد و شما در آن همیشه خواهید بود: * این همان بهشتی است که به پاداش اعمالی که انجام داده‌اید آن را به ارث برده‌اید». (ترجمۀ قرآن اثر دکتر کاظم پورجوادی)

ترجمۀ پیشنهادی: «بندگان من، امروز نه ترسی بر شما حاکم است و نه اندوهگین می‌شوید * شمائی که به آیاتمان ایمان آوردید و فرمانبردار بودید. شما و همسرانتان شادمان به بهشت درآید * که قلدح‌هایی از طلا و سبوهایی در میانتان گردانده می‌شود. در آنجا هر چه دلتان بخواهد و دیدگانتان از آن لذت ببرد وجود دارد و شما در آنجا جاودانید. این همان بهشتی است که به سبب کارهایتان به ارث به شما دادند»^{۵۲}.

در اینجا نیز چون آیه نخست با اسلوب خطاب آغاز شد، تمام اسلوب‌های بعدی صورت مخاطب به خود گرفت.

۳.۵.۴. «وَاللّٰهُ الَّذِيۡ اَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيْرُ سَحَابًا فُسْقَنَاهُ اِلٰى بَلَدٍ مَّيْتٍ فَاُخِيْنَا بِهٖ الْاَرْضَۃَ بَعْدَ مَوْتِهَا...»
[الفاطر (۳۵)/ ۹]

۵۲. چند نکته درباره این ترجمه: ۱. در نثر معیار، معمولاً «ای» حرف ندا حذف می‌شود و نمی‌گوییم: ای بندگان من، در ترجمه حاضر «یا» ترجمه نشد. ۲. از «علیکم» مفهوم استیلا و حاکمیت را برداشت کردیم. ۳. «طاف» یعنی: گشت و «طاف به» یعنی: گردانند. چون «طاف» لازم است و خواسته‌اند مجهولش کنند، ناگزیر از حرف جز «با» استفاده کردند. این «با» تعدیه است و ترجمه نمی‌شود. ۴. «أَنْفُسٌ» یعنی: جان‌ها، چون رایج نیست که بگویند: «آنچه جان‌هایتان بخواهد»، «جان» به «دل» به صورت مفرد تبدیل شد. ۵. «تَلَدُّ الْأَعْيُنُ» یعنی: چشم‌ها لذت می‌برند. می‌توان «ال» آن را «ال» اضممار گرفت که عوض از ضمیر محذوف است؛ یعنی: در اصل بوده: «تَلَدُّ أَعْيُنُكُمْ»؛ مانند آیه «فَأِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» [نازعات (۷۹)/ ۴۱] که تقدیر آن از نظر کوفیون «هی مأواه» است و از نظر بصریون: «هی المأوی له» [البرهان زرکشی، ج ۴، مبحث «اللام»، ص ۳۳۵]. ۵. «أورثتموها» در اصل بوده: «أورثکم الله إیها»؛ ترجمه تحت اللفظی: ارث داد به شما خداوند آن را. وقتی مجهول شد، مفعول اولش که «کم» باشد حذف گشت و به جای آن ضمیر متصل مرفوعی «ثم» آمد؛ طبیعتاً فعل به صیغه نهم یعنی: جمع مذکر مخاطب از فعل ماضی باب افعال. «إیها» که مفعول دوم است بر جای ماند، اما به ضمیر متصل منصوبی بدل شد. به جهت سهولت در تلفظ هم «و» زانندی میان ضمیر نائب فاعل و مفعول دوم قرار گرفت و «أورثتموها» شد: «أورثتموها». اما چرا به این صورت یعنی: به صورت معلوم ترجمه شد و «آن به ارث به شما داده شد»؛ یعنی: به صورت مجهول ترجمه نشد؟ سبب آن است که در فارسی بسیاری می‌شود فعلی به ظاهر معلوم بکار می‌رود، ولی از آن معنای مجهول مراد است.

ترجمه جناب کوشا: «و خداست که بادها را می فرستد که ابری را برمی انگیزند، آنگاه آن را به سوی سرزمینی مرده می رانیم، و زمین را پس از پژمردنش با آن زنده می سازیم...».

این آیه علاوه بر «التفات» تعدد زمانی افعال را هم دارد؛ چرا که با فعل ماضی آغاز می شود؛ سپس مضارع می شود؛ آنگاه دوباره به ماضی برمی گردد. ترجمه جناب کوشا از نظر منتقل کردن زمان مشکلی ندارد و همه را مضارع ترجمه کرده، اما در خصوص التفات، از ترجمه آیه این گونه فهمیده می شود که بادها را خدا می فرستد، ولی راندنشان به سوی سرزمین مرده را راوی داستان انجام می دهد!

آقای محمدابراهیم بروجردی اگر چه ترجمه اش از قرآن آزاد است، اما به خوبی توانسته این آیه را مطابق با زبان فارسی ترجمه کند. می گوید: «خداست که بادها را می فرستد تا ابرهای بارانی را برانگیزد و زمین های مرده و خشک را سیراب نماید و پس از مرگ خزانی، دوباره اراضی را سبز و خرم و حیات تازه ببخشد...»^{۵۳}. می بینیم آیه که با اسلوب غائب شروع شده، با همین اسلوب هم ادامه پیدا می کند، در نتیجه، هم مفهوم آیه برگردان شده و هم متنی ارائه شده که زودفهم است و مطابق با ساختار زبان فارسی.

همچنین در ترجمه مرحوم رهنما چنین آمده است: «و خداست که بادها را می فرستد و ابر را برمی انگیزد و آن را به سرزمین مرده ای می راند و زمین را بدان زنده می کند پس از مردنش...»

ترجمه پیشنهادی: «و خداست که بادها را می فرستد؛ بادها ابرهایی را به حرکت درمی آورند؛ خداوند آنها را به سرزمین مرده می راند و با آنها به زمین پس از مرگش دوباره جان می بخشد...»^{۵۴}.

۴.۵.۴. «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ...» [فَصَّلَتْ (۴۱/۱۲)]

ترجمه جناب کوشا: «پس کار آسمان ها را در دو دوره به صورت هفت آسمان پایان بُرد و در هر آسمانی فرمان [مربوط به] آن را وحی کرد، و آسمان نزدیک تر را [= دنیا] با چراغ هایی [از ستارگان] بیاراستیم و محفوظ داشتیم...».

۵۳. این ترجمه یک اشکال دارد و آن «تا ابرهای بارانی را برانگیزد» است. آنچه در متن آمده، عربیش می شود: «لِتُنْزِلَ سَحَابًا...»؛ یعنی که ترجمه می گوید سبب فرستادن بادها برانگیختن ابرهای بارانی بوده، حال آنکه آیه از سبب سخن نمی گوید، بلکه از ترتیب امور سخن می گوید که: نخست باد فرستاده می شود؛ بادها ابرها را به حرکت درمی آورند؛ خدا ابرها را به سوی سرزمین های خشک می فرستد و ...

۵۴. نکاتی درباره ترجمه: ۱. یکی از معادل های «ف» در فارسی، «نیز» و «هم» است. ۲. «سحاب» و «سحب» و «سحاب» جمع سَحَابَةٌ هستند [صحاح، ج ۱، مدخل «سحب»؛ پس «سحاب» یعنی: ابرها و نه ابر، اما لازم نیست در ترجمه حتماً «ابرها» ترجمه کنیم؛ زیرا گاهی اسم مفرد هم در خود معنای جمع دارد. مثلاً وقتی می گوییم: «حقوق زن»؛ منظور «حقوق زنان» است، منتهی «زنان» گفته نشد تا «جنس زن» در نظر گرفته شود. ۳. اغلب مترجمان «فَتُنْزِلُ» را به «برانگیختن» ترجمه کرده اند که نامأنوس است. بنده همان حرکت را که برای ابر بکار می رود آوردم. ۴. به نظر می رسد تعبیر «به زمین جان می بخشد» مأنوس تر از «زمین را زنده می کند» است و مخاطب ارتباط بهتری با آن برقرار می کند. این دیگر جزء مسائل سلیقه ای ترجمه است.

ترجمه درست:

«پس حکم او در آسمان و زمین در دو روز جاری گردید و عمل هر آسمانی را به وی وحی گردانید و آسمان دنیا را به چراغ‌ها زینت داد و آن را نگاهبانی نمود...» (ترجمه قرآن در تفسیر مخزن العرفان اثر مرحومه بانو مجتهده امین اصفهانی)

موارد التفات باز هم در قرآن هست که به همین چند مورد بسنده می‌شود.

اما درباره اسلوب‌ها، موارد دیگری هم هست که به جهت اختصار از آن صرف نظر شد و بسا در مقاله‌ای دیگر به آن پرداخته شود. از جمله: اسلوب أم منقطعه، اسلوب بل إضرابی و انتقالی، اسلوب «ألم تر إلی» و «ألم تر»، اسلوب مفعول مطلق تأکیدی و نوعی، اسلوب اشتغال، اسلوب «کاد»، اسلوب حصر، اسلوب استثنای منقطع، اسلوب نعت سببی، اسلوب بدل (کل از کل، جزء از کل و اشتغال)، اسلوب ما (شرطیه یا موصوله) و مِن (بیانیه)، اسلوب مِن و مَن موصوله، اسلوب مضارع منصوب در جواب طلب، اسلوب مضارع معزوم در جواب طلب، اسلوب صیغه مبالغه، اسلوب صفت مشبیه، واو عطف به محذوف،

اینها همه اسلوب‌های صرفی و نحوی است. در علوم بلاغی هم مترجم باید برای ترجمه استعاره و کنایه و مجازات مبنا داشته باشد. در مقاله حاضر به بلاغت پرداخته نشد، تمام اسلوب‌های نحوی نیز بررسی نشد؛ زیرا یک مقاله گنجایش همه آنها را ندارد. اگر می‌خواستیم به همه آنها پردازیم، بیش از هزار صفحه باید نوشته می‌شد.

باری، اگر کسی بخواهد به ترجمه قرآن اقدام کند، به جز ویژگی‌ها و دانش‌هایی که باید داشته باشد، در حوزه نحو باید برای همه این اسلوب‌ها مبنا داشته باشد. به این معنی که اگر از وی پرسیده شود: «کاد» چگونه معنی می‌شود؟ بگوید: مثلاً به سه گونه و هر کدام هم تحت چه شرایطی. یا بگوید: به یک گونه، آنگاه دلیل بیاورد.

اینهایی که مطرح شد اسلوب‌های پرکاربرد و مسأله‌ساز هستند، برای برخی امور ریز هم مترجم باید مطالعه داشته باشد. مثلاً آیا ترجمه «ما لهم من ناصرین» با «ما لهم من ناصر» متفاوت است یا خیر؟ در درجه اول باید به سراغ زبان عربی برود و ببیند در نحو میان این دو فرقی گذاشته‌اند یا نه؟ اگر تفاوتی بود، آیا هر کدام معادلی به فارسی دارند یا نه؟ چه پاسخ مثبت به این پرسش‌ها و چه پاسخ منفی، بررسی مفصل و دقیقی را می‌طلبد.

به نظر نویسنده، اگر کسی مدعی است مترجم قرآن است، دست کم برای همین اسلوب‌های نحوی باید شیوه‌نامه داشته باشد. شیوه‌نامه استاد کوشا بسیار مختصر و آن هم بیشتر کلیات و تاریخ ترجمه

است و آن ۲۹ بندی که به عنوان «اصول و مبانی این ترجمه» آمده، برخی مورد توافق غالب مترجمان است؛ یعنی کمتر مترجمی است که در آن اختلاف نظر داشته باشد؛ مانند بندهای ۲، ۵، ۶، ۹، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۲۵؛ لذا حرف تازه‌ای نیست؛ و برخی محل تأمل است مانند: بندهای ۱، ۶، ۱۱، ۲۹؛ بدین ترتیب می‌شود با تسامح گفت تنها ۱۳ بند حرف تازه‌ای دارد.

۵. اشکالات پاورقی‌ها:

۱.۵ پاورقی‌های نیازمند بازنگری و اصلاح:

اشکالات گوناگونی در پاورقی‌ها به چشم می‌خورد. نخستین اشکال عدم ذکر منبع مطالبی است که در پاورقی‌ها آمده است. مثلاً چندین معنی برای کلمه یا عبارتی گفته شده بدون آن که هیچ رفرنس و منبعی برای آن ذکر شده باشد. همچنین گاه چندین معنی ذکر شده که طبیعتاً نمی‌توان همه آنها را در متن آورد و مترجم تنها یک مورد آن را ذکر کرده، ولی نگفته که سبب ترجیح آن معنی در بین مثلاً چهار معنای دیگر چیست؟

چند نمونه:

۱۱.۵. «... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» [مؤمنون (۲۳)/۱۴]: «... پس پُر خیر و برکت است خدا که نیکوترین آفریننده است». در پاورقی آمده: «تبارک»: فعل ماضی از مصدر «تَبَارَكَ»: منزّه و پاک بودن، خجسته بودن، خیر فراوان داشتن و منشأ خیر و برکت بودن».

می‌بینیم که چهار معنی برای «تبارک» ذکر شده و یکی از آنها به متن منتقل شده است، همان هم با تغییر!

جالب است که در جاهای دیگر که «تبارک» بکار رفته، مترجم هر جا یک عبارتی را گذاشته است. در سوره اعراف/۵۴، فرقان/۱ و ۱۰، زخرف/۸۵: «پربرکت است»؛ فرقان/۶۱: «پربرکت و والاست»؛ رحمن/۷۸: «خجسته باد»؛ ملک/۱: «پر خیر و برکت است».

البته این پاورقی اشکالات و ابهاماتی هم دارد:

الف. «خجسته بودن» یعنی چه؟ مثلاً اگر این معنی را برای ترجمه «تبارک» انتخاب می‌کردند، می‌گفتند «خجسته است خدا که نیکوترین آفریننده است»؟!

ب. آیا «خیر فراوان داشتن» با «منشأ خیر و برکت بودن» یکی است یا دو تاست؟

ج. چرا مترجم نگفت: «خیر و برکت فراوان داشتن»؟ همان گونه که در معنای ذکرشده بعدی «برکت» را هم در کنار «خیر» آورد؟

د. در سوره فرقان یک جا «تبارک» به والائی هم ترجمه شده که جایش در میان معانی ذکر شده در این پاورقی خالی است؛

ه. نخستین جای کار بست «تَبَارَكَ» در قرآن، در سوره مبارکه اعراف، آیه ۵۴ است؛ لذا این پاورقی باید آنجا ذکر می شد و در اینجا بدان ارجاع می شد.

۲.۱۵. در پاورقی صفحه ۶۹، درباره کلمه «تَحْسُونَهُم» [آل عمران (۳)/ ۱۵۳] آمده است: «تَحْسُونُ» از مصدر «حَسَّ»؛ نابود کردن و مسلط شدن».

اولاً که این دو کلمه دو معنای جدا از یکدیگر هستند؛

ثانیاً. در متن آمده: «آنان را به هلاکت می انداختید». عبارت «به هلاکت انداختن» اگر هم نگوییم: در فارسی بکار نمی رود، دست کم در نثر معیار بکار نمی رود. خودش هم ابهام دارد: به هلاکت انداختن یعنی: در معرض هلاکت و نابودی قرار دادن است یا خود هلاک کردن و نابود کردن؟! وقتی در پاورقی گفته شده: «نابود کردن»، چرا در خود متن از این عبارت استفاده نشده و عبارتی مبهم بکار رفته است؟

ثالثاً. جوهری در توضیح «تَحْسُونُ» می گوید: «و حَسَسْنَاهُمْ؛ أَيْ: اسْتَأْصَلْنَاهُمْ قِتْلًا. و قَالَ تَعَالَى: إِذْ تَحْسُونَهُمْ بِأَذْنِهِ»^{۵۵}؛ یعنی: با کشتنشان ریشه کنشان کردیم. بنا بر این مفهومی فراتر از «نابود کردن» دارد. با این حال، ممکن است در منبعی هم معنای «نابود کردن» بدهد که مترجم باید نشانی می داد تا این اشکال به وی وارد نشود.

۳.۱۵. در پاورقی صفحه ۷۰، درباره کلمه «أَهَمَّتْ» در آیه «... و طَائِفَةٌ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ...» [آل عمران (۳)/ ۱۵۴] آمده است: «"أَهَمَّتْ": از مصدر «إِهْمَام»؛ اندوهگین ساختن، مضطرب نمودن، به خود مشغول نمودن و مورد توجه واقع شدن».

الف. نمی دانم مترجم چه کارکردی برای پاورقی در نظر دارد؟ گویا معتقد است همه معانی یک کلمه باید مطرح شود و ترجمه قرآنش یک فرهنگ لغت کوچک هم باشد! حال آن که کسی از پاورقی های مترجم قرآن چنین توقعی ندارد، پاورقی استاندارد آن است که اگر برای آن کلمه یا عبارت، معنای دیگری متفاوت از معنای معمول و متداولش مطرح شده که می تواند در ترجمه لحاظ شود، آن را ذکر کند و بگوید سبب ترجیح یکی از آن دو چیست. همچنین اگر جای دیگر در قرآن بکار رفته و مثلاً استعمال ثلاثی مجرد آن کلمه معنایی متفاوت از استعمال ثلاثی مزید دارد، خوب است در پاورقی مطرح شود. در زمینه پاورقی زدن و این که کجا این کار لازم است، ترجمه قرآن استاد بهاء الدین خرمشاهی در چاپ قطع رحلیش الگوی خوبی است.

ب. چهار معنی برای «أَهْمَت» مطرح شده که مترادف نیستند و مترجم معنای پنجمی را هم قائل است که در پاورقی ذکر نکرده، اما در متن آورده است! در ترجمه خود می‌گوید: «... و گروهی دیگر در اندیشه [جان] خویش بودند...». پس یک معنای دیگر هم به معانی «أَهْم» بیفزاییم و آن «در اندیشه خود بودن» است. حالا این عبارت یعنی چه؟ مثلاً آیا در زبان فارسی می‌گوییم: من در اندیشه خویشتم؟! بهتر بود به جای «جان» که در قلاب آورده‌اند «حفظ جان» می‌آوردند تا معنی سراسر است و بدون ابهام باشد.

ج. سه معنای نخستین نشان می‌دهد فعل متعدی است و معنای چهارم (مورد توجه واقع شدن) نشان‌دهنده لازم بودن فعل است. معنای اول و دوم و سوم در کتب لغتی که مراجعه شد ذکر شده، ولی معنای چهارم (مورد توجه واقع شدن) به این شکل نیامده است. به این معنی که در استعمال ثلاثی مجرد ماده «همم»، اگر گفته شود: هممت بالشیء؛ یعنی: قصد آن چیز کردم یا بدان چیز علاقه‌مند شدم، ولی از باب افعال، فقط به همان سه معناست البته با تغییراتی که ذیلاً خواهد آمد؛ بماند که در استعمال ثلاثی مجرد آن هم «مورد توجه واقع شدن» نادرست است.

در صحاح آمده است: «الْهَمُّ: الْحُزْنُ؛ وَالْجَمْعُ: الْهُمُومُ. وَأَهْمَنِي الْأَمْرُ، إِذَا أَفْلَقَكَ وَحَزَنَكَ»^{۵۶}؛ یعنی: هَم به معنای اندوه است و «أَهْمَنِي الْأَمْرُ» را وقتی می‌گوییم که چیزی ما را نگران و اندوهناک کند. طبق این عبارت صحاح، «أَهْم» هم نگرانی‌افزاست و هم اندوه‌زا و نه این که این دو معنی را جدای از هم داشته باشد.

د. کاربرد «نمودن» به جای «کردن» در «مضطرب نمودن» و «به خود مشغول نمودن» از کسی که ویراستار است انتظار نمی‌رود. این کار در جاهای مختلف تکرار شده؛ از جمله در پاورقی ۳ صفحه ۷۱: «یاری نمودن»، پاورقی ۷ در همان صفحه: «احسان نمودن و خوبی کردن». در ضمن، به نظر می‌رسد احسان نمودن همان خوبی کردن است و لزومی به ذکر هر دو نیست. به مناسبت، نکته‌ای هم ذکر شود و آن این که مترجم در بسیاری از پاورقی‌هایش کلمات مترادف آورده که نیازی نبوده و خوب است در بازنگری ترجمه و به ویژه بخش پاورقی‌ها حذف مترادفات را هم در دستور کار خود قرار دهند.

ه. اتفاقاً در آیه محل بحث، برخی جاها به پاورقی نیاز داشته و برخی جاها هم توضیحی که داده شده ناقص است. یکی از جاهائی که نیازمند پاورقی است واژه «أُمَّة» است که در آغاز آیه آمده است: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أُمَّةً نُّعَاسًا...». ممکن است به ذهن خواننده خطور کند آیا «أُمَّة» به همان معنای «أَمْن» است یا معنایی متفاوت دارد؟ ابو حیان می‌گوید: «أُمَّة» آرامشی است که عارض می‌شود، ولی هنوز عامل بیم و هراس موجود است، «أَمْن» یعنی آرامشی که عامل برهم زدن آن نیز از بین رفته است^{۵۷}.

۵۶. صحاح، ج ۵، مدخل «همم».

۵۷. الأُمَّة: الأمن، قاله ابنُ قُتَيْبَةَ وَغَيْرُهُ، وَفَرَّقَ آخَرُونَ فَقَالُوا: الأُمَّةُ تَكُونُ مَعَ بَقَاءِ سَبَابِ الْخَوْفِ، وَالأَمْنُ يَكُونُ مَعَ زَوَالِ سَبَابِ الْبَحْرِ

۴.۱۵. در صفحه ۵۵۹ در پاورقی ۱ آمده است: «وُجِدَ»: تمکّن، توانایی مالی، قدرت، امکان مالی».

اشکالات:

- الف. فرق «تمکّن» با «توانایی مالی» و «امکان مالی» چیست؟
- ب. اساساً «امکان مالی» یعنی چه؟
- ج. «قدرت» یعنی مطلق قدرت یا منظور «قدرت مالی» است؟
- د. منبع این مطالب کجاست!؟

۵.۱۵. «وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ...» [حجّر (۱۵)/۶۶]. در پاورقی نوشته اند: «مادهٔ "قضى" اگر با "إلى" به کار رود، به معنای اعلام کردن و خبر دادن است». [ص ۲۶۵].

اما در پاورقی ذیل آیهٔ «و ما كُنْتَ بجانِبِ الغربى إِذْ قَضَيْنَا إِلَى موسى الْأَمْرَ...» [قَصص (۲۸)/۴۴] نوشته اند: «در اینجا فعل "قضى" که با حرف جرّ "إلى" آمده، متضمّن معنای "عهد" است». (ص ۳۹۱). بعد در دنباله نوشته اند: «این تضمین بیان می کند که خدای تعالی با مکلف کردن موسی به تبلیغ تورات، امر بُبُوت را برای وی محکم و استوار نموده است».

اشکالات:

الف. از این دو پاورقی معلوم می شود که «قضى إلى» هم به معنای اعلام کردن و خبر دادن است و هم به معنای پیمان گرفتن. بنا بر این، باید این نکته در پاورقی نخست ذکر شود و در پاورقی بعدی به آن ارجاع شود.

ب. «این تضمین بیان می کند» یعنی چه؟ خوانندهٔ فارسی زبان از کلمهٔ «تضمین» همان ضمانت کردن را می فهمد، ولی مراد مترجم به احتمال زیاد این است که در اینجا که «إلى» با «قضى» بکار رفته، بحث تضمین نحوی است؛ یعنی فعلی با حرف جرّی استعمال شده که در اصل بدون هر گونه حرف جرّ یا با حرف جرّ دیگری غیر از این بکار می رود. اگر مقصود تضمین نحوی است، باید پیش از این توضیح می گفتند که «قضى» در اصل بدون حرف جرّ بکار می رود و اینجا که با «إلى» بکار رفته از باب تضمین است تا این جمله ابهامی نداشته باشد.

۶.۱۵. در صفحه ۴۹۵، پاورقی ۱ آمده است: «"يخوضوا": از مصدر «خَوْض»؛ فرو رفتن، وارد شدن، وارد صحبت یا کار بیهوده شدن، به بطالت گذراندن و به کارهای بیهوده پرداختن».

اشکالات:

الف. «فرو رفتن» در آب یا به طور مطلق فرو رفتن در هر چیزی؟ مثلاً فرو رفتن در بحث، تحقیق؛

ب. «وارد شدن» به طور عام یا وارد شدن به صحبت و بحث و کار مد نظر است؟ با توجه به اینکه بعد از آن «وارد صحبت یا کار بیهوده شدن» را هم ذکر کرده‌اند، قاعداً باید «وارد شدن» به طور عام مورد نظر باشد که یکی از مصادیق آن «وارد صحبت یا کار بیهوده شدن» است.

ج. آیا در نثر معیار می‌گوییم: «او وارد کار بیهوده‌ای شد»؟!

د. چه چیز را «به بطالت گذراندن»؟ حتماً متعلقی می‌خواهد؛

ه. «به کارهای بیهوده پرداختن» با «وارد کار بیهوده شدن» یکسان است یا تفاوت دارد؟

۷.۱۵. صفحه ۴۲۹، پاورقی ۶: «قُدورِ راسیاتٍ»: دیگرهای استوار، پابرجا و ثابت. از مصدر «رُسُو»؛ استوار و پابرجا و ثابت».

اشکالات:

الف. آیا با وجود «استوار»، آوردن دو صفت پابرجا و ثابت هم نیاز بود؟

ب. «رُسُو» چون مصدر است به معنای استواری و پابرجائی و ثبوت است و آن گونه که نوشته شده معنای «راسٍ» یعنی به صورت اسم فاعل این ماده است. علاوه، این کلمه را «رُسُو» هم می‌توان خواند^{۵۸}؛

ج. وقتی گفته می‌شود: «قدورِ راسیاتٍ: دیگرهای استوار، پابرجا و ثابت»، معلوم است که مصدرش هم به معنای استواری و پابرجائی و ثبوت است و دیگر نیازی به ذکر آن نبود.

د. وظیفه مترجم ارائه فرهنگ لغت در پاورقی نیست، علاوه بر آنکه اگر هم بخواهد چنین کند، ذوق و سلیقه ایجاب می‌کند:

اولاً. تا حد امکان مترادف نیارد؛ دوم. معانی آن کلمه را که در قرآن بکار نرفته ذکر نکند؛ سوم که مهم‌تر است دیگر هم خانواده‌های آن را که در قرآن استعمال شده است ذکر کند. مثلاً در این پاورقی به مناسبت «راسیات»، بجا بود «مَجْرَها و مُرْسَها» را می‌آورد. همچنین به «و الجبالُ أرساها» [نازعات ۳۲/ (۷۹)] و «رَوَاسی شامخاتٍ» [مرسلات ۲۷/ (۷۷)] اشاره می‌کرد.

به مناسبت بحث از ماده «رسو»، بر آن شدم به سه مورد استعمال «مُرسی» در قرآن و ترجمه جناب کوشا از آن سری بزنم. جالب است که ایشان در هر بار استعمال «مُرساها» یک پاورقی آورده که با دیگر پاورقی‌ها متفاوت است!

اولین مورد «مُرساها» در «یسألونکَ عَنِ السَّاعَةِ أیَّانَ مُرْسَها...» [اعراف ۱۸۷/ (۷)] است.

ترجمه: «تو را از قیامت پرسند که کی لنگر می اندازد؟»؛ که ترجمه ای غلط است. توضیح آن که «مُرسی» بر وزن اسم مفعول باب افعال، از فعل اُرسی یرسی است. در افعال ثلاثی مزید، وزن اسم مفعول میان اسم مفعول، اسم زمان، اسم مکان و مصدر میمی مشترک است. اگر «مُرسی» اسم مفعول باشد، معنایش می شود: لنگر انداخته شده؛ اگر اسم مکان باشد، یعنی: مکان لنگر انداختن یا همان لنگرگاه؛ اگر اسم زمان باشد، یعنی: زمان لنگر انداختن؛ اگر هم مصدر میمی باشد، یعنی: لنگر انداختن^{۵۹}. در این آیه شریفه، به معنای مصدر میمی است؛ بنا بر این ترجمه درست آن چنین است: «پیامبر، از تو درباره قیامت می پرسند که لنگر انداختن آن چه زمانی است؟...». ناگفته پیداست که زمان آن را از «أیان» می فهمیم. اگر مثلاً آیه چنین بود: «یسألونک عن الساعة مُرساهاً؟»^{۶۰} یا «یسألونک عن مُرسی الساعة» آن وقت هم احتمال مصدر میمی می رفت و هم اسم زمان.

یک نکته بلاغی نیز عرض شود: در اینجا استعاره مکنیه بکاررفته است؛ یعنی: قیامت (مشبّه) به کشتی (مشبّه به) همانند شده؛ سپس «مشبّه به» حذف گشته، یکی از لوازم آن که لنگر انداختن است ذکر شده است. جناب کوشا «مُرسی» را به صورت فعلی ترجمه کرده اند؛ یعنی اگر ترجمه ایشان به عربی برگردان شود، می شود: «... آیا ن تُرسی؟»^{۶۱}.

این اشکال ترجمه جناب کوشا، ببینیم ایشان در پاورقی چه گفته اند؟

«مُرسی»: معنای مصدری آن ثابت و استوار شدن و اسم زمان و مکان آن به معنای ثبوت و وقوع، و به تعبیر دیگر لنگر انداختن است (مفردات راغب).

اشکالات:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۵۹. راغب می گوید: «فالمُرسی يقال للمصدر، و المكان و الزمان و المفعول». مفردات، مدخل «رسو».
۶۰. سبب آنکه «مُرساهاً» یا ضمیر آمد، آن است که در این جمله، «الساعة» مُبدلٌ منها و «مُرساهاً» بدل اشتمال است و در بدل جزء از کل و اشتمال شرط است که در بدل ضمیری باشد که به مبدل منته برگردد.

۶۱. و البته باز جای شکرش باقی است که ایشان وجه استعاری «مُرسی» را مانند اغلب مترجمان تغییر نداده اند و چنین ترجمه نکرده اند: «درباره قیامت از تو سؤال می کنند، کی فرامی رسد؟...» (ترجمه آیت الله مکارم) که در ترجمه آیت الله، هم «مُرسی» به صورت فعلی ترجمه شده، هم فعلی که در ترجمه آمده است به سه حرف اصلی «مُرسی» ربط ندارد و هم وجه استعاری آن از بین رفته است. البته ایشان در این ترجمه تنها نیستند و مترجمان دیگری هم چنین کرده اند. مثلاً مرحوم فولادوند گفته است: «از تو درباره قیامت می پرسند [که] وقوع آن چه وقت است؟...».

ممکن است گفته شود: فیروزآبادی در قاموس (مدخل «رسو») می گوید: «و أیان مُرساهاً: متى وقوعها؟» و راغب هم در مفردات (مدخل «رسو») می گوید: «و قوله: یسألونک عن الساعة أیان مُرساهاً: أی: زمان ثبوتها»؛ بنا بر این ترجمه مثلاً مرحوم فولادوند اشتباه نیست، یا سخ این است که لغت نامه موظف است معنی و مفهوم کلمه یا اصطلاح را بیان کند و دیگر به وجه بلاغی آن کاری ندارد. به علاوه، هم خود قاموس در توضیح «رسا یرسو رُسواً و رُسواً» و هم راغب. هر دو می گویند: «تَبَّتْ» و نمی گویند: «حَدَّتْ» یا «وَقَعَتْ».

در این میان، ترجمه مرحوم آیت الله دکتر صادقی تهرانی عجیب است؛ چرا که ایشان معنایی خاص را از «مُرسی» در نظر داشته اند. ایشان نوشته اند: «از تو درباره ساعت [پایانی دنیا] می پرسند، که وقعه اش [تحویل ساعت دنیا به آخرت] چه وقت است؟...».

الف. «مُرسی» اگر مصدر میمی از باب افعال باشد به معنای ثابت و استوار کردن است^{۶۲}.

ب. اسم زمان و مکان آن می شود: مکان ثابت کردن یا زمان ثابت کردن! نه خود ثبوت و وقوع!

دومین مورد: «و قَالَ اِذْ كَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا...» [هود (۱۱)/۴۱].

ترجمه: «... که روان شدن و لنگر انداختنش به نام خداست».

مشکل خاصی ندارد جز این که متبادر به ذهن از «روان شدن»، از سختی یا غلظت چیزی کاسته شدن با مالیدن روغن و ... است و آنچه مورد نظر نویسنده است، «روانه شدن» است.

پاورقی این آیه: «مُرسی» مصدر میمی یا اسم زمان از مصدر اِرساء و رُسُو به معنای ایستادن و ثابت ماندن و لنگر انداختن است.»

اشکالات:

الف. مشخصات مُرسی را ناقص گفته اند؛ زیرا علاوه بر این دو، می تواند اسم مفعول و اسم مکان هم باشد. یعنی از نظر قیاس و قاعده می تواند چنین باشد.

ب. مُرسی چه مصدر میمی و چه اسم زمان باشد از مصدر اِرساء است و نه از مصدر رُسُو. اگر بنا بود اسم زمان و مصدر میمی از مصدر رُسُو باشد، آنگاه می شد: مُرسی.

ج. تاکنون هر چه از معانی «رُسُو/رُسُو» دیده بودیم، ثابت و استوار بودن و لنگر انداختن بود، اکنون «ایستادن» هم به آن افزوده شد. این «ایستادن» دو معنی دارد: یکی آنکه چیزی در حال حرکت باشد و توقف کند؛ دیگر آنکه مثلاً نشسته باشد، بلند شود و بایستد. قاعدتاً معنای نخست مورد نظر جناب کوشاست. اگر چنین است، بهتر بود «توقف کردن» گفته می شد.

سومین مورد «يسألونك عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» [نازعات (۷۹)/۴۲]

ترجمه: «از تو درباره قیامت می پرسند که لنگرگاهش کی خواهد بود؟»

یادمان هست که همین قسمت در سوره اعراف چنین ترجمه شد: «تو را از قیامت پرسند که کی لنگر می اندازد؟».

مشکلی که در جای جای ترجمه جناب کوشا به چشم می خورد نوسان میان ارائه ترجمه ای ادبی یا ساده است. نمونه اش همین دو ترجمه. وقتی گفته می شود: «تو را می پرسند»، متن متنی ادبی است،

۶۲. «يقال: رسا الشيءُ يرسو رَسًا: ثَبَّتَ، وَأرْسَاهُ عَيْبَهُ». مفردات راغب، مدخل «رسو».

وقتی گفته شود: «از تو می پرسند» متنی عادی است. در ویراستاری بعدی حتماً باید رویکردی یکسان اتخاذ شود که بالاخره ترجمه ادبی باشد یا به نثر معیار و معمولی.

باری، در ترجمه آیه سوره نازعات، مترجم «مُرسی» را اسم مکان گرفته، تا اینجا اشکالی ندارد، اما وقتی اسم مکان گرفته شد، سؤال از زمان بی ربط است. مانند این است که بگوییم: محل توقف ماشین‌ها کی خواهد بود؟! که درستش این است: زمان توقف ماشین‌ها کی خواهد بود؟

اگر بناست «لنگرگاه» باشد، باید ترجمه آیه چنین می شد: «از تو درباره قیامت می پرسند که لنگرگاهش کجاست؟». این اشتباه ایشان مانند همان خطایش در کلمه «غرقاب» بود که گمان کردند «غرقاب» یعنی: غرق یا غرق شدن، حال آنکه «غرقاب» یعنی نقطه گود آب که مکان غرق شدن است.

از اینها گذشته، بالاخره خواننده نفهمید «مُرسی» فعل است یا اسم (چون یک جا ترجمه شد: کی لنگر می اندازد؟ یک جا: لنگر انداختنش) و اسم مکان است یا مصدر میمی؟ یا هر دو؟

اما بیائیم سراغ پاورقی این آیه:

«مُرسی» مصدر میمی یا اسم زمان از ریشه «رُشو = ثابت و استوار ماندن» و از مصدر «إرساد» [!! هکذا فی النص] به معنای ثابت کردن، استوار نمودن، پابرجا نمودن است. لنگر انداختن کشتی را نیز مُرسی گویند؛ چون در آن حال کشتی ثابت و پابرجا و متوقف می شود.»

نکات:

۱. دیدیم قبلاً «رُشو» این گونه اعراب گذاشته شده بود و اینک شکل دیگر آن هم که به فتح راء و سکون سین است آمده است. این البته اشکالی ندارد، ولی باید همه جا، هر دو اعراب را گذاشت.

۲. «إرساد» هم که غلط تایپی است و طبیعی است رخ دهد. اتفاقاً یکی از نقاط قوت این ترجمه آن است که اغلاط تایپی آن بسیار کم است.

۳. در تعلیل این که چرا به لنگر انداختن کشتی «مُرسی» گفته می شود، نوشته اند: «چون در آن حال کشتی ... پابرجا می شود». یعنی اگر کشتی روی آب باشد پابرجا نیست و وقتی لنگر می اندازد پابرجا می شود؟! اساساً «پابرجا» برای سازه‌های ثابت بکار می رود و نه متحرک. مثلاً در فارسی نمی گوییم: این ماشین سال‌ها پابرجا خواهد ماند، بلکه می گوییم: این کاخ سال‌ها پابرجا خواهد ماند.

۸.۱۵. درباره این قسمت از آیه ۱۱۱ سوره هود «وَإِنْ كُنَّا لَمَّا لِيُؤْفِقِيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ...» که معرکه آراء نحویان و مفسران است، در پاورقی چنین آمده:

درباره «لَمَّا» در این آیه میان علمای نحو و مفسران اقوال گوناگونی مطرح است، ولی ظاهر این است که «لام» در «لَمَّا» برای آماده کردن زمینه قسم و «ما» زائده است و مراد آیه این است که: به خدا سوگند که پروردگارت تمام کارهای زشت و زیبا و کفر و ایمان آنها را در روز رستاخیز به حساب می‌آورد (تفسیر الکشاف؛ تفسیر جوامع الجامع). برخی نیز گفته‌اند: «لَمَّا» در اصل مرکب از «لام تأکید»، «مِن» جازه و «ما» که به معنای «الذی» موصول است؛ یعنی: **إِنْ كَلَّمْتُمْ لَمِینَ الدِّینِ...** (تفسیر روشن، ج ۱، ص ۳۱۸).

اشکالات:

الف. در پاورقی نوشته شده که «لَمَّا» مرکب است از «لام» + «ما» زائده. این که می‌شود: لَمَّا (بدون تشدید میم)، حال آنکه لَمَّا با تشدید میم است؛ پس علاوه بر لام و ما، یک چیز دیگر هم می‌خواهد. چطور به ذهن مترجم و ویراستاران نرسیده است؟! شاید علتش این باشد که این تکه از عبارت، کپی برداری از ترجمه تفسیر جوامع الجامع با اندکی تصرف است. متن ترجمه تفسیر جوامع الجامع چنین است: «لام در "لما" برای آماده کردن زمینه قسم است، و "ما" زائده، و معنای جمله این است: به خدا سوگند که پروردگار تو تمام کارهای آنها را از زشت و زیبا و کفر و ایمان، به آنها برمی‌گرداند»^{۶۳}. اما چرا در جوامع الجامع چنین آمده؟ زیرا طبرسی معتقد است که لَمَّا به تخفیف لام است؛ یعنی قرائتی غیر از قرائت حفص از عاصم را پذیرفته است؛ چنان‌که یک سطر پس از این مطلب می‌گوید: «و قُرِئَ لَمَّا بالتشدید مع إِنْ الثَّقِيلَةَ وَالْخَفِيفَةَ، و کِلَاهِمَا مُشْکَلٌ»^{۶۴}. و نویسنده پاورقی و ویراستاران در نیافته‌اند

۶۳. ترجمه تفسیر جوامع الجامع ج ۳، ص ۱۷۴. عبارت جوامع چنین است: «و إِنْ جَمِعْتَهُمُ وَاللَّهُ لَيُؤَفِّقَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ مِنْ حَسَنِ وَ قَبِيحِ وَ إِيْمَانِ وَ كُفْرٍ». معلوم نیست چرا مترجمان «لَيُؤَفِّقِينَ» را به «برمی‌گرداند» ترجمه کرده‌اند؟ اکنون که سخن از ترجمه تفسیر جوامع الجامع شد، ذکر دو نکته بایسته است:

الف. طبرسی لزوماً به قرائت حفص از عاصم پایبند نبوده، ولی در قرآنی که به همراه تفسیر چاپ شده، قرائت حفص از عاصم است و جالب است که گاه توضیحات طبرسی و تفسیرهای او بر اساس قرائتی غیر از قرائت حفص از عاصم است و خواننده وقتی به متن قرآن چاپ شده همراه آن مراجعه می‌کند، کلمه‌ای دیگر می‌بیند! آیا مترجمان این مطلب را در نیافته‌اند یا دریافته‌اند و به ناشر هم گفته‌اند قرآن حفص از عاصم را همراه با آن چاپ نکند، اما دستشان به جایی نرسیده و ناشر کار خود را کرده است؟

ب. در ترجمه‌ای که از آیات این تفسیر ارائه شده، مشابهت‌های زیادی با ترجمه آیت الله مکارم دیده می‌شود. تحقیقی باید بشود که چند درصد ترجمه آیات، برگرفته از ترجمه ایشان است. ذیلاً ترجمه آیت الله مکارم از آیه مورد بحث و دو آیه پس از آن به همراه ترجمه تفسیر جوامع خواهد آمد تا خواننده خود قضاوت کند:

مکارم: و پروردگارت اعمال هر يك را ببي كم و كاست به آنها خواهد داد؛ او به آنچه عمل می‌کنند آگاه است!

جوامع: پروردگار تو اعمال هر يك را ببي كم و كاست به آنها خواهد داد، او به آنچه که عمل می‌کنند آگاه است.

مکارم: پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن؛ و همچنین کسانی که با تو بسوی خدا آمده‌اند (باید استقامت کنند!) و طغیان نکنید، که خداوند آنچه را انجام می‌دهید می‌بیند!

جوامع: بنا بر این همان‌گونه که فرمان یافته‌ای استقامت کن، و نیز کسانی که با تو، به سوی خدا آمده‌اند. و طغیان نکنید که خداوند آنچه را انجام می‌دهید می‌بیند.

مکارم: و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت؛ و یاری نمی‌شوید!

جوامع: و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می‌شود آتش شما را فرو گیرد، و در آن حال جز خدا ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید.

۶۴. جوامع الجامع، ج ۲، ص ۱۶۹.

که این توضیح عملاً به درد نمی خورد؛ زیرا قرآنی که به ترجمه آن پرداخته شده، به قرائت حفص از عاصم است و در آن «وَإِنْ كَلَّامًا...» آمده است!

ب. طبق این نظر، «لام» مَوْطِئَه است. این کلمه «مَوْطِئَة» یک اصطلاح جاافتاده است و ترجمه آن به آماده کردن زمینه قسم اگر چه جالب است، ولی علمی نیست. دست کم باید در پاورقی یا پرانتز اصل کلمه «مَوْطِئَة» را می آوردند.

ج. آنچه مترجم از تفسیر روشن نقل کرده، در تفاسیر درجه اولی مثل التحریر و التنبؤ (ج ۱، ص ۳۳۸) کامل تر و بهتر آمده و خوب بود از آن نقل می کردند.

۲.۵. مطالب نیازمند به پاورقی:

۱.۲.۵. مترجم بارها در ترجمه خود واو عطف را به «ولی» ترجمه کرده؛ یعنی به معنای «لکن» دانسته؛ به عبارت دیگر برایش معنای استدراک گرفته، ولی در پاورقی متذکر نشده است. قاعدتاً باید در نخستین جایی که چنین کاربستی بوده، توضیح می داد که اقتضای زبان فارسی چنین می طلبد و گرنه در صرف و نحو عربی، «و» معنای «لکن» نمی دهد.

۲.۲.۵. مترجم همه جا برای «ذات الصدور» عبارت «راز سینه‌ها» را آورده که پرسش برانگیز است؛ زیرا «ذات» یعنی: صاحب/دارنده چیزی و «ذات الصدور» یعنی: «دارنده سینه‌ها». این کجا و «راز سینه‌ها»؟! این مطلب نیازمند پاورقی است و مثلاً توضیح دهد که ابو حیان می گوید «ذات» مؤنث «ذی» به معنای صاحب است و صاحب یعنی: ملازم. اصل عبارت چنین بوده: «عَلِيمٌ بِالْمُضْمَرَاتِ ذَوَاتِ الصُّدُورِ» که سپس موصوف (مضمورات) حذف شده و صفت (ذوات) جانشین آن شده و البته مفرد هم شده است. «صاحبة الصدور» هم یعنی: «المُلازِمَةُ لَهُ الَّتِي لَا تَنْفَكُ عَنْهُ، كَمَا تَقُولُ: فَلَانَ صَاحِبُ فَلَانٍ، وَمَنْه: أَصْحَابُ الْجَنَّةِ وَأَصْحَابُ النَّارِ»^{۶۵}. همچنین ابو الفتوح هم می گوید: «خدای تعالی عالم است به آنچه در دل هاست؛ و «ذات الصدور» کنایت است از اسراری که در دل باشد که اظهار نکرده باشند و بر زبان نرانده اند، لِمُلازِمَتِهَا الْقُلُوبَ وَ الصُّدُورَ [= به خاطر ملازم بودن آنها با دل‌ها و سینه‌ها]»^{۶۶}. باری، لازم بود مترجم محترم برای ترکیب «ذات الصدور» توضیحی اینچنین ذکر می کرد.

۳.۲.۵. بسیار جاها مترجم کلمه یا عبارتی را به عنوان افزوده خود داخل قلاب آورده که می شد کلمه یا عبارتی دیگر هم به جای آن آورد. در این گونه موارد باید پاورقی زده شود و نظر یا نظرات دیگر هم ذکر گردد. چند نمونه از موارد بی شمار:

الف. «قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ» [حجر (۱۵)/۷۰] ترجمه شده: «گفتند: مگر تو را از [حمایت]

۶۵. البحر المحیط، ج ۳، ص ۳۲۲.
۶۶. روض الجنان و روض الجنان، ج ۵، ص ۳۴.

مردمان نهی نکردیم؟». مترجم «حمایت» را به عنوان کلمه مقدر دانسته، حال آنکه طبق برخی تفاسیر، می‌توان کلمه‌ای همچون «ضیافت» را هم به عنوان کلمه مقدر دانست.^{۶۷}

ب. «إِثْمًا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» [نحل (۱۶)/۱۰۰]: «سلطه او تنها بر کسانی است که وی را به سروری گیرند و نیز کسانی که به واسطه او [به خدا] شرک می‌ورزند». مترجم در پاورقی از قول التحریر و التنبیر گفته که «ب» در «به» سببیه است و ضمیر «ه» نیز به شیطان برمی‌گردد. این یک نظریه است، نظریه دیگر آن که «ب» معنای الصاق می‌دهد و ضمیر «ه» نیز به «خدا» بازگشت دارد.^{۶۸} در ضمن، اگر «ب» را به معنای سببیت گرفته است، نباید عبارت «به واسطه» می‌آمد، بلکه باید گفته می‌شد: «و نیز کسانی که به سبب او [به خدا] شرک می‌ورزند». بنا بر این مترجم باید در پاورقی این نکته را هم مطرح می‌کرد. از این موارد بسیار زیاد است.

نکته دیگر دقت مترجم است که نمی‌دانم اتفاقی بوده یا واقعاً مطلب ذیل را مد نظر داشته که عبارت «و نیز» را آورده است. توضیح آنکه کسانی که شیطان را به سروری می‌گیرند لزوماً مشرک نیستند و ممکن است از اهل کتاب و حتی مسلمانان باشند؛ لذا در حقیقت شیطان بر دو دسته تسلط دارد: ۱. غیر مشرکان، ۲. مشرکان

۴.۲.۵. «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...» [بقره (۲)/۳]: «و همانان که به غیب ایمان می‌آورند...».

«بالغیب» دو ترکیب دارد:

۱. مفعول به، که مترجم نیز همین را گرفته است؛

۲. حال؛ یعنی: در نهان و در خلوت. در این صورت، آیه بیانگر آن است که پرهیزکاران نه فقط در برابر دیگران، که در خلوت و در نهان هم به خدا ایمان دارند و مانند منافقان نیستند.^{۶۹} اینجا باید مترجم در پاورقی وجه دوم را هم ذکر می‌کرد؛ زیرا وجهی قوی است و نظیر هم دارد؛ آنجا که خدا می‌فرماید: «... وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ...» [یس (۳۶)/۱۱ و ق (۵۰)/۳۳] که مترجم نیز در ترجمه آیه مربوطه در سوره یس ترجمه کرده: «... و در نهان از [خدای] مهرگستر بترسد...».

این که تأکید داریم در پاورقی باید بقیه وجوه اعرابی و البته وجوه مهم و نه هر «قیل» ای که در کتب تفسیر آمده است، بگویند، از آن روست که خود مترجم نیز در برخی جاها چنین کرده است. مثلاً در همین آیه ۳۳ سوره یس که آمده: «... وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيْبٍ» ترجمه کرده: «... و با دلی تائب [به سوی خدا]

۶۷. معناه: أَو لَمْ يَنْهَكَ أَنْ تُجِيزَ أَحَدًا أَوْ تُضَيِّفَ أَحَدًا؛ مگر تو را از این که کسی را پناه دهی یا میزبان باشی نهی نکرده بودیم؟ مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۲۶.

۶۸. الضمير يرجع إلى "رَبِّهِمْ"، ويجوز أن يرجع إلى الشيطان على معنى: بسببه و غروره [فریب او] و وَسَوَّيْتِهِ «کشف، ج ۲، ص ۶۳۴».

۶۹. مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۳.

آید». سپس در پاورقی گفته: «ممکن است باء در "جاء بقلب" را تعدیه بگیریم، در این صورت ترجمه آیه چنین می‌شود: ... و دلی بازگشت‌کننده [به سوی خدا] آورد» (ص ۵۱۹).

۵.۲.۵. در آیه «و إذ قال موسى لفتاه لا أبرح حتى أبلغ مجمع البحرين أو أمضى حقباً» [کهف (۱۸)/ ۶۰] ترجمه شده: «و [یاد کن] آنگاه که موسی به جوان [همراه] خود گفت: [از سفر خود] دست برنمی‌دارم تا به محل برخورد دو دریا برسم، یا روزگاری دراز راه پویم».

این ترجمه سخت مبهم است؛ زیرا چنین تداعی می‌کند که موسی به سبب یکی از دو دلیل ذیل از سفرش دست برنمی‌دارد: ۱. به محل برخورد دو دریا برسد؛ ۲. روزگاری دراز راه پیماید. آیا معقول است موسی بگوید: من از سفر خود دست برنمی‌دارم مگر آنکه روزگاری دراز راه پویم؟! اینجا در پاورقی باید توضیح بدهند که «أو»، «أمضى حقباً» را به «أبلغ» عطف نکرده تا چنین اشکالی پیش آید، بلکه معطوف به معطوف علیه محذوف است. بدین گونه: حتی أبلغ مجمع البحرين علی‌ای حال بأن أمضى زماناً قصيراً أو أمضى حقباً. یعنی هر طور که شده، می‌خواهم به محل تلاقی آن دو دریا برسم؛ خواه این حرکت در زمانی کوتاه باشد یا زمانی دراز به طول انجامد. در تأیید این سخن، ابن عاشور می‌گوید: «فالمعنى: لا أبرح حتى أبلغ مجمع البحرين بسير قريب أو أسيراً زماناً طويلاً»^{۷۰}.

این هم که چرا موسی می‌خواست به محل برخورد دو دریا برسد؟ در این آیه نیامده و نیاز داشت در پاورقی ذکر شود. جالب است که برای این آیه پاورقی خورده، ولی این دو مطلب مهم در آن ذکر نشده است!

ابن جوزی در تفسیر خود به این پرسش چنین پاسخ داده: «و المعنى: لا أزال أسير حتى أبلغ مجمع البحرين؛ أي: ملتقاهما، وهو الموضع الذي وعده الله بقاء الخضر»^{۷۱}؛ یعنی: محل تلاقی دو دریا، وعده‌گاه موسی با خضر بوده است.

۶. اشتباهات در ترجمه کلمات و عبارات؛

اگر چه در ذیل محورهای گذشته، اشتباهات راه‌یافته در ترجمه کلمات و عبارات فراوان یاد شد، لازم دیدم فصلی جدا هم بدان اختصاص یابد. اینک چند مورد یاد می‌شود:

۱۶. «و الْمُطَلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بَأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ...» [بقره (۲)/ ۲۲۸]: و زنان طلاق‌گرفته، خود را تا سه پاکی چشم به راه دارند [و عده نگه دارند].

۷۰. التحرير والتنوير، ج ۱۵، ص ۱۰۳.

۷۱. زاد المسير في علم التفسير، ج ۳، ص ۹۵.

«تربُّص» به معنای انتظار است^{۷۲} و طبیعتاً متعدی است. مفعولش چیست؟ و به عبارت دیگر، چه چیزی را انتظار بکشند؟ در اینجا دو نظر هست: یکی «ثلاثة» و دیگری آن که مفعول محذوف باشد^{۷۳} که در این صورت، «ثلاثة» نائب مفعول فیه / ظرف می شود. در هر دو حال، «بأنفسهن» مفعول نیست؛ زیرا زنان مطلقه که انتظار خود را نمی کشند! این هم که مترجم نوشته: «چشم به راه دارند»، اگر درست باشد، عبارت عربی پیش چنین می شود: «و المطلقات يجعلن أنفسهن يتربصن»؛ چنان که اگر در عربی بخواهند بگویند: من فلانی را چشم به راه گذاشتم، نمی گویند: «انتظرته»، بلکه می گویند: «جعلته ينتظر یا منتظراً». بماند که معنی ندارد کسی خودش را چشم به راه بگذارد!

در ضمن، اگر مفعول «ثلاثة» گرفته شود، باید کلمه ای در تقدیر گرفت؛ زیرا خود سه ماه را انتظار نمی برند، تمام شدن و گذشتن آن را انتظار می برند؛ از این روست که طبرسی می گوید: «معناه: ينتظرن بأنفسهن انقضاء ثلاثة قروء، فلا يتزوجن»^{۷۴}؛ و زمخشری می گوید: «أى: يتربصن مضي ثلاثة قروء»^{۷۵}.

معنای «ثلاثة» هم اگر جانشین و نائب مفعول فیه یعنی: ظرف باشد، چنین می شود: «أى: يتربصن مدة ثلاثة قروء»^{۷۶}؛ و در تفسیر نمونه هم که آمده: «زنان مطلقه باید به مدت سه بار پاک شدن انتظار بکشند»^{۷۷} بر همین میناست.

بدین ترتیب، مشخص شد که «أنفسهن» مفعول «يتربصن»، نیست، نیازی هم به تقدیر گرفتن «حتی» نیست و بدون آن، «ثلاثة قروء» به راحتی ترجمه می شود. اکنون باید دید «بأنفسهن» چه نقشی دارد؟ درباره این کلمه و در حقیقت درباره معنای حرف جرّ «ب» در آن دو قول هست: یکی آن که به معنای سببیت باشد که ابوحیان می گوید ظاهراً همین است. نظر دیگر آن است که «ب» زائده است و «يتربصن بأنفسهن» مانند «جاء زيد بنفسه» است؛ یعنی که «بأنفسهن» تأکید ضمیر متصل «ن» در «يتربصن» است^{۷۸}.

ممکن است کسی اشکال کند که تأکید ضمیر متصل جایز نیست مگر آن که نخست ضمیر منفصلی آورده شود؛ یعنی بشود: «يتربصن هنّ بأنفسهن»، پاسخ آن است که این قاعده مربوط به وقتی است که خود «نفس» بدون حرف جرّ بخواهد تأکید ضمیر متصل شود، اما وقتی با «ب» می آید، دیگر

۷۲. التربُّص: الانتظار، صحاح، ج ۳، مدخل «ربص»؛ المفردات، مدخل «ربص».

۷۳. چنان که ابو حیان می گوید: «و تربص مُتَعَدِّ؛ إذ معناه: انتظر؛ وجاء في القرآن محذوفاً مفعولُهُ، و مُثَبِّتاً. فَمِنَ المحذوف هَذَا وَ قَدْ رُوهُ بِتربص التزويج أو الأزواج». البحر المحيط، ج ۲، ص ۴۵۳.

۷۴. مجمع البيان، ج ۲، ص ۵۷۳.

۷۵. كشاف، ج ۱، ص ۲۷۲.

۷۶. كشاف، ج ۱، ص ۲۷۲.

۷۷. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۵۳.

۷۸. «وأنفسهن متعلّق بتربص، وظاهر الباء مع تربص أنها للسبب؛ أى: من أجل أنفسهن...» البحر المحيط، ج ۲، ص ۴۵۴.

نیازی به ضمیر منفصل نیست^{۷۹}.

اکنون اگر «ب» را زائده و «أنفس» را تأکید بگیریم، غرض از این تأکید چیست؟ ابو حیان می‌گوید: آیه می‌خواسته بگوید خود آنها باید انتظار برند و نه این که کسی آنان را وادار کند منتظر بشوند.^{۸۰}

بدین ترتیب، اگر «ب» را سببیه بگیریم ترجمه این بخش آیه چنین می‌شود: «زنان مطلقه به خاطر خودشان باید سه بار پاک شدن را انتظار برند». اگر «ب» زائده باشد، ترجمه می‌شود: «زنان مطلقه، به اراده خود، باید سه بار پاک شدن را انتظار برند».

از اینها گذشته، مترجم در یک جای دیگر که مشابه این عبارت آمده، همان گونه که گفتیم، یعنی به صورت صحیح ترجمه کرده است. در آیه ۲۳۴ سوره مبارکه بقره آمده: «وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُمُ وَيَدْرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» و ترجمه وی چنین است: «و کسانی از شما (مردان) که جانشان گرفته می‌شود و زنانی بر جای می‌گذارند، آن زنان باید چهار ماه و ده روز انتظار کشند [و عده نگه دارند]. یعنی برای «یتربصن» یک مفعول به در تقدیر گرفته و «أربعه» را هم به عنوان نائب مفعول فیه ترجمه کرده است.

۲.۶. «... و ما نحن بمسبوقين * على أن نبدل أمثالكم» [واقعہ (۵۶)/۶۱۶۰]: «... و ما درمانده نیستیم * از اینکه همانند شما را جایگزین گردانیم».

۱.۲.۶. در اینجا مترجم «مسبوقین» را به «درمانده» ترجمه کرده که درست است، اما در پاورقی توضیحی داده که در ترجمه‌اش به طور کامل منعکس نشده است. در پاورقی چنین آمده است: «مراد از مسبوقین این است که کسی از ما در این کار پیشی نخواهد گرفت و عاجز و درمانده نیستیم تا کسی از حیطة قدرتمان بگریزد».

چنان‌که مشخص است، «پیشی نگرفتن» در پاورقی آمده، ولی در ترجمه نیامده و به همان «درمانده» بسنده شده است.

۲.۲.۶. جزء اول پاورقی (کسی از ما در این کار پیشی نخواهد گرفت) با جزء دوم آن (عاجز و درمانده نیستیم تا کسی از حیطة قدرتمان بگریزد) ارتباط معنایی ندارد.

۳.۲.۶. اگر «مسبوقین» را به همان معنای سبق؛ یعنی: پیشی گرفتن بگیریم، آنگاه با «علی» بکار نمی‌رود، بلکه مفعول بی واسطه می‌گیرد؛ چنان‌که در قرآن آمده: «و لوطاً اذ قال لقومه أتأتون الفاحشة

۷۹. البحر المحيط، ج ۲، ص ۴۵۴.

۸۰. «و فائدة التأکید هنا أنهم يباثون التربص، و زوال احتمال أن غیره تباثیر ذلك بهم، بل هُنَّ أَنْفُسُهُنَّ هُنَّ الْمَأْمُورَاتُ بِالْتَرَبُّصِ؛ إذ ذاك ادعى [=بیشتر سبب و انگیزه می‌شود] لوقوع الفعل مِنْهُنَّ». البحر المحيط، ج ۲، ص ۴۵۴.

ما سَبَقَكُمْ بها من أحدٍ من العالمين»^{۸۱} [اعراف (۷)/۸۰] و «ولو طأ إذ قال لقومه إنكم لتأتون الفاحشة ما سَبَقَكُمْ بها من أحدٍ من العالمين»^{۸۲} [عنكبوت (۲۹)/۲۸]. بنا بر این، اینجا که با «علی» بکار رفته، قصد دیگری در کار است و آن این که «مسیوقین» مجازاً به معنای «مغلوبین» بکار رفته و چون ماده «غلب» با «علی» بکار می‌رود، پس اساساً اینجا بحث پیشی گرفتن مطرح نیست؛ از این رو در تفاسیر «مسیوقین» را به معنای «مغلوبین» گرفته‌اند^{۸۳}؛ زمخشری می‌گوید: «أنا قادرون على ذلك لا تغلبوننا عليه»^{۸۴}. ابن عاشور نیز می‌گوید: «و السَّبْقُ مَجَازٌ مِنَ الغلبة و التعجيز؛ لأنَّ السَّبْقَ يستلزم أَنَّ السابق غالبٌ للمسبق، فالمعنى: و ما نحن بمغلوبين... و يتعلَّقُ "على أن نبذل أمثالكم" بـ "مسيوقين"؛ لأنه يقال: غلبه على كذا»^{۸۵} [ماده «سبق» در اینجا مجاز از غلبه و ناتوان کردن است؛ زیرا پیشی گرفتن لازمه اش آن است که پیشی‌گیرنده بر عقب افتاده غلبه کند. بنا بر این معنی چنین است: و ما هرگز مغلوب/درمانده نیستیم... «على أن نبذل أمثالكم» هم متعلق به «مسیوقین» است؛ زیرا گفته می‌شود: در فلان چیز بر او غلبه کرد/غالب آمد].

پس پاورقی مترجم زائد است و ربطی به ترجمه آیه ندارد.

۴.۲.۶. «ب» زائد در «مسیوقین» هم - که معنای تأکید می‌دهد - از قلم افتاده است.

۳.۶. «يوسف أَيها الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا... لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ...» [یوسف (۱۲)/۴۶]: «یوسف، ای مرد بس راستگوی... ما را نظر ده، تا من به سوی مردم بازگردم...».

«لعل» به معنای «شاید» و نیز به معنای «امید است» بکار می‌رود، اما به معنای «تا» یعنی: انتهای

۸۱. ترجمه جناب کوشا: «و لوط را [فرستادیم]، آنگاه که به قومش گفت: چرا آن کار زشت را که هیچ کس از گروه‌ها و طوایف بشری پیش از شما بدان پیشی نگرفته‌اند، انجام می‌دهید؟»

۸۲. ترجمه جناب کوشا: «و لوط را نیز [فرستادیم] آنگاه که به قوم خود گفت: همانا شما این کار زشت (همجنس‌گرایی) را مرتکب می‌شوید که هیچ‌یک از مردم جهان در این کار بر شما پیشی نگرفته است.»

نکته عجیب، تفاوت زیاد میان این دو ترجمه و اشکالاتشان است: الف. در ترجمه نخست «نیز» نیامده، اما در دومی آمده که اتفاقاً برای اولی هم خوب بود بیاید. ب. بعد از «فرستادیم» در آیه نخست کاملاً گذاشته شده، ولی بعد از «فرستادیم» در آیه دوم نیست. این نشان می‌دهد ویراستار/ان یا مبنائی برای گذاشتن کاملاً در این مورد (بعد از افزودنی‌های مترجم) نداشته‌اند یا داشته‌اند، ولی در اینجا فراموش کرده‌اند. ج. در هر دو ترجمه، عبارت می‌گوید: زمانی که لوط به قوم خود این سخنان را گفت، او را فرستادیم! حال آنکه می‌دانیم چنین نیست. او را خداوند فرستاد تا این حرف‌ها را بزند. اشکال کار در این است که مترجم، «فرستادیم» را در تقدیر گرفته، حال آنکه به قرینه «إذ» و مانند بقیه موارد، باید «أذكر» در تقدیر می‌گرفت؛ آنگاه ترجمه مثلاً چنین می‌شد: «و لوط را [به یاد آورید] هنگامی که به قوم خود گفت: یا چنین: «و لوط را [فرستادیم]. به یاد آر زمانی را که به قوم خود گفت...». د. مترجم «ال» در «الفاحشة» را عهد گرفته و لذا در ترجمه نخست «آن» و در ترجمه بعدی «این» را برایش آورده است؛ همچنین «لتأتون» را در اولی «انجام می‌دهید» و در دومی «مرتکب می‌شوید» ترجمه کرده است. البته اشکال محتوایی ندارد، فقط اشکال در یکسان نبودن ترجمه عبارات و کلمات مشابه است که به تفصیل از آن سخن گفتیم. ه. مهم‌ترین اشکال، ترجمه کاملاً متفاوت عبارت «أحدٌ من العالمين» است که در یکی شده: «هیچ کس از گروه‌ها و طوایف بشری» و در دیگری شده: «هیچ یک از مردم جهان!!!»

۸۳. مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۳۷؛ البحر المحیط، ج ۱۰، ص ۸۸؛ التحریر و التنویر، ج ۲۷، ص ۲۸۹.

۸۴. الکشاف، ج ۴، ص ۴۶۵.

۸۵. التحریر و التنویر، ج ۲۷، ص ۲۸۹.

غایت یا تعلیل کاریست ندارد که در اینجا در ترجمه آن «تا» آمده است. با مراجعه به تفسیر کشاف مثلاً معلوم می‌شود «لعل» در اینجا همان معنای «شاید» را می‌دهد. زمخشری می‌گوید: «لأنه ليس على يقين من الرجوع، فربما اخترم دونه، ولا من عليهم، فربما لم يعلموا»^{۸۶}؛ چرا که وی یقین به بازگشت نداشت؛ زیرا بسا قبل از آن [رساندن خبر] بمیرد و نیز از آگاه شدن آنان یقین نداشت؛ بسا [نتواند به آنان برسد و آنان از حقیقت امر] آگاه نشوند».

۴.۶. «و لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» [بقره (۲)/ ۸۹]: «و چون برای آنان از نزد خدا کتابی آمد که تصدیق‌کننده کتابی که با خود داشتند، بود - و پیش‌تر بر کافران خواهان پیروزی بودند - اما با این حال همین که آنچه را [از پیش] شناخته بودند نزدشان آمد، بدان کفر ورزیدند! پس لعنت خدا بر کافران باد.»

صورت درست: «و چون برای آنان کتابی از نزد خدا آمد که تصدیق‌کننده کتابی بود که با خود داشتند - پیشتر هم پیروزی بر کافران را درخواست داشتند - آری، چون برای آنان چیزی آمد که [از پیش] شناخته بودند، منکر آن شدند. لعنت خدا بر کافران!»

اشکالات:

۱.۴.۶. در این آیه عبارت «لَمَّا جَاءَهُمْ» تکرار شده و این از اسالیب کلام عرب است که وقتی میان جمله شرط و جواب آن بیش از معمول فاصله می‌افتد - در اینجا میان «لَمَّا جَاءَهُمْ» جمله شرط و «كَفَرُوا» که جواب شرط است حدود ۱۴ کلمه (به صورت ظاهری و بدون احتساب ضمائر) فاصله افتاده - جمله شرط (لَمَّا جَاءَهُمْ) دوباره تکرار می‌شود، البته امری جوازی است و لازم نیست. با افزودن «آری»، این تکرار با عبارت قبلی مرتبط می‌شود، اما می‌بینیم مترجم «اما با این حال» و «همین که» را افزوده که اساساً معنایی تازه به جمله داده است و معادل آن در عبارت نیست. معنای عبارت از نظر فارسی نیز نارسا شده و ارتباط میان اجزای جمله قطع شده است. یعنی اگر «مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا لَمَّا جَاءَهُمْ» را حذف کنیم، که این طور بماند: «و لما جاءهم كتاب من

۸۶. کشف، ج ۲، ص ۴۷۶. به مناسبت، به ترجمه آقای مسعود انصاری از کشف مراجعه کردم که بینم ایشان این عبارت نسبتاً مبهم زمخشری را چگونه ترجمه کرده‌اند. دیدم چنین نوشته‌اند: «زیرا به بازگشت یقین نداشت و چه بسا ممکن بود اتفاقی بیفتد که امکان بازگشت نداشته و مردم از تعبیر آن خواب آگاهی نیابند». می‌بینیم ترجمه‌ای کاملاً آزاد و غیر دقیق است. اولاً «اخترم» ترجمه نشده. در صحاح (ج ۴، مدخل «خرم») آمده: «واخترتهم الذهر و تخرمهم؛ أي: إقتطعهم و اشتأصلهم»؛ یعنی: روزگار آنان را [از زندگی] برکنند و ریشه‌کن ساخت. دوم. «اتفاقی بیفتد» در کلام نیست. سوم که مهم‌تر است این است که وی به دو چیز یقین نداشت: ۱. زنده ماندن ۲. بر فرض زنده ماندن، موفقیت در رساندن خبر. در ترجمه آقای انصاری این مطلب منعکس نشده است. چهارم. اینجا بحثی از «مردم» نیست. در آیات پیشین آمده که پادشاه خوابی دید و معتبران از تعبیر آن درماندند و این شخص بر آن شد که تعبیر آن را از یوسف بپرسد و آنان؛ یعنی: پادشاه و معتبران و احتمالاً درباریان را مطلع سازد و کاری به مردم نداشت؛ چنان‌که طبرسی می‌گوید: «یعنی: الملک وأصحابه والعلماء الذين جمعتهم لتعبير رؤياه» (مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۶۴). ترجمه: مقصودش پادشاه و اطرافیان و دانشورانی که بود برای تعبیر کردن خوابش گرد آورده بود.

عند الله فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به»، بر اساس ترجمه جناب کوشا متن فارسی چنین می‌شود: «و چون برای آنان از نزد خدا کتابی آمد، اما با این حال همین که آنچه را [از پیش] شناخته بودند نزدشان آمد». می‌بینیم ارتباط میان جمله قبل از کاما و بعد از آن قطع است. اگر همین تکه را طبق ترجمه پیشنهادی به فارسی بنویسیم، چنین می‌شود: «و چون برای آنان کتابی از نزد خدا آمد، آری، چون برای آنان چیزی آمد که [از پیش] شناخته بودند».

آنچه مترجم افزوده اگر به عربی برگردان شود چنین می‌شود: «و لما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون علی الذین كفروا، لکنه مع هذا ما إن جاءهم ما عرفوا حتی كفروا به...»

۲.۴.۶. يستفتحون جمله فعلیه است که بی دلیل به صورت اسمیه ترجمه شده است.

۳.۴.۶. جمله آخر آیه جمله - به اصطلاح - دعائی است که باید پس از آن علامت تعجب بیاید.

۵.۶. «... وما أنسانیه إلا الشیطان أن أذکره...» [کَهِف (۱۸)/ ۶۳: «... و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد...». مترجم در اینجا یادش رفته «أن أذکره» را ترجمه کند. ترجمه موسوی گرمارودی: «و جز شیطان کسی یادکرد آن را از یاد من نبرد». ترجمه فولادوند: «و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم».

۶.۶. «و یرى الذین أوثوا العلم الذی أنزل إلیک من ربک هو الحقّ...» [سبأ (۳۴)/ ۶: «و دانش یافتگان می‌بینند که آنچه بر تو از سوی پروردگارت فرو فرستاده شده سراسر حق است». در این آیه «هو» ضمیر فصل است و چنان که گفته شد، تأکید حصر است. اصل عبارت بدون «یری» و متعلقات آن چنین بوده است: «الذی أنزل إلیک من ربک الحقّ»؛ یعنی: آنچه از پروردگارت بر تو فرستاده شده حق است [نه چیزهای دیگر]. حال اگر «هو» را بیاوریم معنی می‌شود: «فقط آنچه از پروردگارت بر تو فرستاده شده حق است». مترجم «تنها» را نیاورده، حصر مستفاد از معرفه بودن مستند را منعکس نکرده و شاید در برگردان «هو» کلمه «سراسر» را آورده است که به دو دلیل اشتباه است:

۱.۶.۶. در این آیه تأکید وجود ندارد، حصر هست، اگر چه در حصر نیز تأکید وجود دارد، ولی ترجمه عبارت «إن زیداً قائم» با «إنما زید قائم» بسیار متفاوت است؛ چنان که معنایشان نیز صرف نظر از ترجمه، با یکدیگر تفاوت دارد و مترجم شاید خواسته با آوردن کلمه «سراسر» این تأکید را برساند؛

۲.۶.۶. واژه «سراسر» نشان می‌دهد که تمام اجزای آنچه از پروردگار فرستاده شده حق است، حالی آن که آیه - بر فرض داشتن تأکید - می‌خواهد بگوید: کاملاً حق است.

ابن عاشور در توضیح آیه می‌گوید: «و ضمیر "هو" فصل یفیدُ حصرَ الحقّ فی القرآن حصرًا إضافيًا؛

أى: لا ما يقوله المشركون مما يعارضون به القرآن؛ و يجوز أيضاً أن يفيدَ قصراً حقيقياً ادعائياً؛ أى: قصر الحَقِيبةَ المحضِ عليه؛ لأنَّ غَيْرَهُ مِنَ الكُتُبِ خُلِطَ حَقُّهَا بِالْبَاطِلِ^{۸۷}؛ ترجمه: ضمیر «هو» ضمیر فصل است که به شکل حصر اضافی بیانگر منحصر بودن حقانیت در قرآن است؛ یعنی: [قرآن است که حق است] نه آن چیزهایی که مشرکان می‌گویند و با آنها به معارضة با قرآن می‌پردازند. همچنین می‌تواند معنای قصر حقیقی را افاده کند؛ یعنی: حقانیت تنها و تنها منحصر به قرآن است؛ زیرا دیگر کتاب [های آسمانی] مخلوطی از حق و باطل شده‌اند».

۷.۶. «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنَ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» [فاطر ۶/۳۵]: «بی‌گمان، شیطان دشمن شماست، شما هم او را دشمن بدارید، جز این نیست که او گروه خود را می‌خواند تا سرانجام از دوزخیان شوند».

وقتی جمله‌ای با «إنما» محصور شود، آخرین کلمه جمله بعد از آن، مقصود علیه است. در اینجا «حزبه» مقصود علیه است. اگر بخواهیم این جمله را به صورت منفی درآوریم می‌شود: «ما يدعو إلا حزبه». در اینجا حصر آمده که بگوید: شیطان فقط گروه خود را فرا می‌خواند «والمعنى أنه لا سلطان له على المؤمنين و لكنه يدعو أتباعه إلى ما يستحقون به النار»^{۸۸}. نگارنده این سطور از عبارت «جز این نیست که او گروه خود را می‌خواند» این گونه می‌فهمد که شیطان کاری ندارد جز این که گروه خود را فراخواند؛ و طبیعتاً حصر موجود در آیه منتقل نمی‌شود.

۸.۶. در قرآن ماده «شری» از باب افتعال فراوان بکار رفته است. فعل «اشتری» همراه با یک مفعول بی‌واسطه و یک مفعول مجرور به حرف جرّ «ب» بکار رفته است. در خریدن یک ثمن وجود دارد؛ یعنی: وجهی یا چیزی که داده می‌شود و یک ثمن؛ یعنی: همان چیزی که خریده می‌شود. حرف جرّ «ب» بر سر ثمن درمی‌آید و ثمن به صورت مفعول بی‌واسطه می‌آید. مثلاً در آیه شریفه «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى» [بقره ۱۶/۲]. آنچه خریده‌اند گمراهی است و آنچه برای خرید گمراهی داده‌اند هدایت است. در ترجمه جناب کوشا از این آیه آمده است: «آنان کسانی‌اند که گمراهی را به [جای] هدایت خریدند، از این رو تجارتشان سودی نکرد...».

صرف نظر از معنای بیع و شراء، این ترجمه به نظر می‌رسد اشتباه باشد؛ زیرا از عبارت این گونه برمی‌آید که هم گمراهی و هم هدایت برای خرید عرضه شده بود؛ آنگاه آنان به جای آن که هدایت را بخرند، گمراهی را خریدند. آنچه مترجم آورده، عربی‌ش می‌شود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِدَلِّ الْهُدَى»، طبرسی می‌گوید: «استبدلوا الكفر بالإيمان»؛ یعنی: کفر را جایگزین ایمان کردند^{۸۹}؛ یعنی چیزی دادند و

۸۷. التحرير والتنوير، ج ۲۲، ص ۱۶.

۸۸. مجمع البيان، ج ۸، ص ۶۲۸.

۸۹. مجمع البيان، ج ۱، ص ۴۳.

چیزی گرفتند. یا در جوامع الجامع می‌گوید: «معنی اشتراء الضلالة بالهدی اختیارها علیه واستبدالها به علی سبیل الاستعارة؛ لأنَّ الاشتراء فيه إعطاء بدلٍ وأخذ آخرٍ»^{۹۰}؛ یعنی: معنای خریدن گمراهی به بهای هدایت انتخاب آن به جای هدایت و جایگزین کردن آن بنا به تعبیر استعاری است؛ زیرا در خرید، بهائی داده می‌شود و چیز دیگری گرفته می‌شود. ابن عاشور در توضیح «و ما ربحَتْ تجارتهم» می‌گوید: «لأنَّهم لَمَّا اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى، فَقَدْ اشْتَرَوْا مَا لَا يَنْفَعُ، فَلَا جَرَمَ أَنْ يَكُونُوا خَاسِرِينَ»^{۹۱}؛ یعنی: زیرا آنان وقتی گمراهی را به بهای هدایت خریدند، در حقیقت آنچه را سودی نداشت خریدند؛ لذا مسلماً از زیانکاران هستند.

به نظر می‌رسد جناب کوشا «باء البدل» را با «باء المقابلة» یکی گرفته‌اند.

۹۶. ترجمه نکردن تأکید «ب» زائد در «لَيْسَ الْبُرِّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا...» [بقره (۲)/۱۸۹]: «نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها وارد آنها شوید...». البته اینجا سلیقه مترجم حاکم است که آیا برای انعکاس تأکید از قید هائی مانند: «قطعاً» و «هرگز» و... استفاده کند و بگوید: «هرگز نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها وارد آنها شوید» یا با اندکی فاصله گرفتن از متن، به شکلی دیگر. مثلاً بگوید: «... کار نیک که از پشت خانه‌ها وارد شدن نیست بلکه کار نیک آن است که...».

اینجا فقط خواستم بگویم «ب» زائد در ترجمه منعکس نشده، اما این که چگونه انعکاس یابد، به مترجم برمی‌گردد. در ضمن اینجا یکی از مواردی است که حتماً پاورقی توضیحی می‌خواهد تا خواننده دریابد چرا عده‌ای نه از درِ خانه که از پشتِ خانه وارد آن می‌شدند.

۱۰۶. «... و قَرَّبناه نَجِيًّا» [مریم (۱۹)/۵۲]: «و او را رازگویان [و مناجات‌کنان به خود] نزدیک ساختیم.»

در اینجا «نجیاً» حال از ضمیر «ه» است که به موسی (ع) برمی‌گردد. پس هنگامی که خداوند موسی را مقرب خود گرداند، موسی در حال نجوی بوده است. ابو الفتوح هم در تفسیر این عبارت می‌گوید: «و نجی، فعیل است به معنی فاعل؛ كالأكيل والجليل والتدليم؛ یعنی: مُناجی ما بود و با ما راز گفت و ما با او؛ و نصب او بر حال است از مفعول»^{۹۲}.

بنا بر این ترجمه سلیس آن می‌شود: «و او را که با ما نجوی می‌کرد مقرب ساختیم». با آوردن عبارت «مقرب ساختن» هم دیگر نیازی به افزودن «به خود» نیست.

در برخی تفاسیر، «نجی» را حال از ضمیر «نا» گرفته‌اند^{۹۳}. اشکالی هم ندارد؛ زیرا «نجی» اگر ظاهرش

۹۰. ج ۱، ص ۲۳.

۹۱. التحرير والتنوير، ج ۱، ص ۲۹۵.

۹۲. روض الجنان و روض الجنان، ج ۱۳، ص ۹۳.

۹۳. «و قَرَّبناه نَجِيًّا؛ أی: مُناجِياً کَلِمَةً. قال ابنُ عَبَّاسٍ: قَرَّبَهُ اللهُ وَ كَلَّمَهُ» مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۲۸.

مفرد است، ولی این وزن، هم بر مفرد دلالت دارد و هم بر جمع. اگر این مبنا اتخاذ شود، آنگاه نجواکننده خدا می‌شود؛ پس باید ترجمه کرد: «و در حالی که با وی نجوی می‌کردیم، او را مقرب ساختیم»؛ و ترجمه بهتر: «با او نجوی می‌کردیم که وی را مقرب ساختیم».

مترجم باید در پاورقی این دو وجه و وجه ذیل را توضیح می‌داد.

وجه اعرابی سومی هم هست که در تفسیر ابو الفتوح نیز آمده و آن اینکه «نجیاً» حال از «نا» و «ه» باشد؛ یعنی هم خدا نجوی می‌کرده و هم موسی. آنگاه باید ترجمه کرد: «با هم نجوی می‌کردیم که او را مقرب ساختیم».

۱۱.۶. «كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا» [فجر (۸۹)/۲۱]: «چنین نیست [که می‌پندارید]، آنگاه که زمین، به شدت درهم کوبیده شود». در اینجا «دکاً» مفعول مطلق تأکیدی است، ولی مترجم به صورت مفعول مطلق نوعی ترجمه کرده است. ترجمه درست: «... آنگاه که زمین واقعاً درهم کوبیده شود».

۱۲.۶. «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» [انشراح (۹۴)/۸.۴]: «بی‌گمان، پس از هر دشواری، گشایشی است. * آری، پس از هر دشواری، گشایشی است. * پس چون فراغت یافتی، به کاری دیگر روی آور [و رنج انجام آن را بر خود هموار ساز]. * و تنها به سوی پروردگارت روی آور».

اشکالات:

۱۱.۲.۶. «ف» ترجمه نشده، در حالی که در اینجا نتیجه آیات قبل را بیان می‌کند. در آیات قبل خداوند خطاب به پیامبر (ص) می‌گوید که ما به تو شرح صدر دادیم؛ بار سنگینی که کمرت را شکسته بود از دوش برداشتیم؛ تو را بلند آوازه کردیم. نتیجه اینها و درسی که می‌شود از اینها گرفت این است که «همراه سختی آسانی است». بنا بر این، «ف» باید با عبارتی مانند: از این رو، بنا بر این و مانند آن به فارسی برگردانده شود. ابن عاشور نیز «ف» را «فصیحه» می‌داند و می‌گوید نشان‌دهنده کلامی مقدر است. سپس آن کلام مقدر را چنین مشخص می‌کند: «إِذَا عَلِمْتَ هَذَا وَتَقَرَّرَ، تَعَلَّمُ أَنَّ الْيَسْرَ مُصَاحِبٌ لِلْعُسْرِ»^{۹۴}؛ ترجمه: اکنون که از اینها آگاه شدی و ثابت شد، بدان که آسانی همراه با سختی است. این سخن ابن عاشور نیز با آنچه گفتیم منافات ندارد. به هر حال، «ف» نقش معنایی دارد و باید به فارسی منعکس شود.

۲.۱۲.۶. «مع» به «پس» ترجمه شده، حال آن که مشخص است معنای آن «با» است. بنا بر این، باید گفت: همراه با سختی آسانی هست. ابن عاشور در توضیح این معیت می‌گوید: «از آنجا که آسانی

نقیض سختی است، بنا بر این همراهی آسانی با سختی اقتضای آن را دارد که تأثیر سختی را تحت الشعاع قرار دهد؛ بلکه آن را ابطال می‌کند... سیاق کلام وعده به پیامبر است که هر گاه به سختی [و مشکلات] دچار شود، خداوند آن سختی را برایش آسان می‌کند؛ بنا بر این آسانی حتماً به دنبال مشکلات خواهد آمد. این از ویژگی‌های کلمه مع است که نشان‌دهنده مصاحبت است»^{۹۵}. البته در ادامه می‌گوید که معیت در اینجا به عنوان استعاری بکار رفته و نه به معنای حقیقی؛ زیرا طبیعتاً آسانی و سختی با یکدیگر تناقض دارند و نمی‌توانند در آن واحد با هم باشند. اینجا استعاره است برای نزدیکی^{۹۶}.

با همه این احوال، ممکن است مترجم بنا به دلیلی «مع» را به معنای «بعد» دانسته است؛ لازم بود این مسأله را در پاورقی گوشزد می‌کرد.

۳.۱۲.۶. تنوین به تناسب مقام هم دلالت بر کوچک شمردن چیزی دارد و هم بزرگ شمردن آن؛ چون مترجم در برخی موارد اسم مُنَوَّن را با صفت «عظیم» همراه کرده؛ یعنی به این ویژگی تنوین توجه داشته، در اینجا نیز باید تنوین «یسراً» را که برای بزرگ شمردن امر است^{۹۷}، منعکس می‌کرد.

۴.۱۲.۶. این که دوباره «إِن مَعَ الْعَسْرِ يَسِرًا» تکرار شده، در حقیقت تأکید آن است و این از مقوله تأکید لفظی است، منتهی تأکید لفظی جمله؛ و می‌دانیم که تأکید لفظی یعنی تکرار کلمه یا جمله. مانند این که گفته شود: جاءني زيدٌ زيدٌ^{۹۸}. مترجم با آوردن کلمه «آری» گویا بر آن بوده که تأکید لفظی را نشان دهد. اگر این منظور را داشته، یا باید در شیوه‌نامه ترجمه می‌گفت که من تأکید جمله را این گونه منعکس می‌کنم یا در پاورقی. همچنین باید مشخص می‌ساخت که «آری» باید داخل قلاب بیاید یا بیرون آن. اینها از جمله پاورقی‌های لازم است که نیامده است.

۵.۱۲.۶. در ترجمه آیه ۸ نوشته: «به کاری دیگر روی آور». در پاورقی ترجمه دیگری هم به دست داده و گفته: «یا چون از کاری فارغ شدی، به تلاشی دیگر پرداز». سپس در توضیح فعل «انصب» چنین آورده: «انصب» فعل امر از مصدر «نَصَب»؛ خسته شدن، بسیار کوشیدن، رنج کشیدن». طبق معمول نشانی نداده است. در صحاح آنچه مناسب این آیه است فقط یک معنی است و آن خسته شدن است^{۹۹}؛ در مفردات راغب دو معنی آمده است: یکی همین خسته شدن و دیگری إزعاج که به تناسب بافت کلام معنای متفاوتی می‌یابد و البته همگی مشابه هستند^{۱۰۰}. بنا بر این از سه معنایی که مترجم

۹۵. التحریر و التنویر، ج ۳، ص ۳۶۴.

۹۶. همان

۹۷. الکشاف، ج ۴، ص ۷۷۲؛ التحریر و التنویر، ج ۳، ص ۳۶۵.

۹۸. الکشاف، ج ۴، ص ۷۷۱.

۹۹. «و نَصَبَ الرَّجُلُ بِالْكَسْرِ نَصَبًا: تَعَبٌ» الصّحاح، ج ۱، مدخل «نصب»، «والتَّضَبُّ والنَّصَبُ: التَّعَبُ»

۱۰۰. «والتَّضَبُّ والنَّصَبُ: التَّعَبُ... وَأَنْصَبُنِي كَذَا: أَي: أَتَعَبُنِي وَأَزْعَجُنِي». المفردات، مدخل «نصب». برای ترجمه إزعاج می‌توان

ذکر کرده، دو معنی (خسته شدن و رنج کشیدن) در این دو لغتنامه نیامده است، البته ممکن است هر سه معنی در جایی دیگر آمده که لازم بود منبعش ذکر شود، اما نکته جالب در این میان آن است که ترجمه‌ای که از آیه شده به هیچ یک از این سه معنی نیست! آنچه در مترجم آورده، ترجمه «ارغب» در آیه بعدی است.

ممکن است مترجم بگوید: من به سخن طبرسی نظر داشتم که می‌گوید: «معناه: فإذا فرغت من الصلاة المكتوبة، فانصب إلى ربك في الدعاء، وارغب إليه في المسألة يعطك»^{۱۰۱}؛ بنا بر این، هنگامی که از نماز واجب فراغت یافتی، در دعا به درگاه پروردگارت بکوش و در درخواست کردن به او روی آور، به تو خواهد داد. می‌گوییم: اگر «انصب» معنای «روی آوردن» هم دارد، باید در پاورقی گوشزد می‌کرد؛ زیرا خواننده نمی‌داند مترجم بر اساس طبرسی ترجمه کرده، فقط می‌داند آنچه در متن آمده، با آنچه در پاورقی آمده متفاوت است.

باری، برای آن که بدانیم معنای «فانصب» چیست و آن را چگونه باید ترجمه کرد که با معنایی که در صحاح و مفردات آمده سازگار افتد، به کشف - به عنوان نمونه‌ای از تفاسیر مرجع - مراجعه می‌کنیم. زمخشری در توضیح آیه می‌گوید: «... فإذا فرغ من عبادة، ذنبها بأخرى. وعن ابن عباس: فإذا فرغت من صلاتك، فاجتهد في الدعاء. وعن الحسن: فإذا فرغت من العزو، فاجتهد في العبادة»^{۱۰۲}؛ «... بنا بر این، هنگامی که از عبادتی فارغ شد، آن را با [عبادتی] دیگر دنباله دار می‌سازد. از ابن عباس نقل شده: بنا بر این، هنگامی که از نمازت فراغت یافتی، در دعا بکوش. از حسن آمده: بنا بر این هنگامی که از جهاد فارغ شدی، در عبادت بکوش». در این عبارت می‌بینیم که زمخشری عامل «خسته شدن» یعنی: «تلاش کردن» را آورده است؛ به عبارت دیگر، سبب را ذکر و از آن مسبب را اراده کرده است.

۶.۱۲.۶. «به کاری دیگر» هم که در ترجمه آمده، در متن آیه نیست و باید داخل قلاب می‌آمد.

۱۳.۶. «فَيَعَذِّبُهُ اللهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ» [غاشیه (۸۸)/۲۴]: «خدا او را به عذاب بزرگ‌تر عذاب کند»، در حالی که باید ترجمه می‌شد: «خدا او را به همان بزرگ‌ترین عذاب، عذاب کند»؛ زیرا اسم تفضیل وقتی مُحَلِّي به «ال» باشد به معنای صفت برترین است. طبرسی هم می‌گوید: «و هو الخلود في النار، ولا عذاب أعظم منها»^{۱۰۳} که به خوبی «برترین» بودن آن را مشخص کرده است. این هم که در ترجمه پیشنهادی «همان» آمد، به سبب «ال» در «العذاب» است که آن را معرفی کرده و با «همان»، این معرفی بودن نشان داده می‌شود.

اذیت کردن، بی‌تاب کردن، مزاحمت ایجاد کردن را گفت.

۱۰۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۸.

۱۰۲. الکشاف، ج ۴، ص ۷۷۲.

۱۰۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۲۹.

۱۴.۶. «لِثَرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى» [طه (۲۰)/۲۳]: «تا برخی از معجزات بزرگ تر خودمان را به تو نشان دهیم». ترجمه درست: «تا برخی از بزرگ ترین معجزاتمان را به تو نشان دهیم»، اما همین شکل را در جای دیگر درست ترجمه کرده است: «لقد رأى من آيات ربِّه الكبري» [نجم (۵۳)/۱۸]: «به راستی برخی از بزرگ ترین نشانه های پروردگارش را دید». یا در جای دیگر: «فأراه الآية الكبري» [نازعات (۷۹)/۲۰]: «آنگاه بزرگ ترین معجزه را به او نشان داد».

۱۵.۶. «ثُمَّ يَجْزَاؤُا الْجَزَاءَ الْأَوْفَى» [نجم (۵۳)/۴۱]: «سپس به او پاداش کامل تر داده خواهد شد». ترجمه درست: «سپس به او کامل ترین پاداش داده خواهد شد».

۱۶.۶. «أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهَدَىٰ فَمَا رِيحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» [بقره (۲)/۱۶]: «آنان کسانی اند که گمراهی را به [جای] هدایت خریدند، از این رو تجارتشان سودی نکرد و رهیافته نبودند».

«مهدتین» در اینجا کاری به هدایت و ره یافته ندارد، در اینجا که بحث از معامله است، «مهدتین» یعنی: کسانی که از معامله و تجارت سررشته دارند. طبری می گوید: «وما كانوا مهتدين؛ أي: مُصِيبِينَ فِي تِجَارَتِهِمْ كَأَصْحَابِ مُحَمَّدٍ» [= یعنی در تجارتشان مانند یاران محمد موفق نبودند]^{۱۴}.

الوسی هم می گوید: «وما كانوا مهتدين، وقد جعله غير واحد كناية عن إضاعة رأس المال؛ فإنَّ مَنْ لَمْ يَهْتَدِ بِطَرِيقِ التِّجَارَةِ، تَكَثُرُ الْأَفَاتُ عَلَى أَمْوَالِهِ» [= بسیاری عبارت «وما كانوا مهتدين» را کنایه از از بین رفتن سرمایه دانسته اند؛ زیرا کسی که از شیوه های تجارت سررشته نداشته باشد، فراوان به اموالش خسارت وارد می شود]^{۱۵}.

مراغی می گوید: «أى: هؤلاء قد رغبوا عن الهدى و سلوك الطريق المستقيم، ومألوا إلى الضلال واستروا، ولكن لم تكن تجارتهم رابحة؛ إذ هم أضاعوا رأس المال... وإنَّ مَنْ كَانَتْ هَذِهِ حَالُهُمْ، فَلَا عِلْمَ لَهُمْ بِطَرِيقِ التِّجَارَةِ» [= اینان از هدایت و پیمودن راه مستقیم سر باز زدند و به گمراهی روی آوردند و آن را خریدند؛ و البته تجارتشان سودی دربر نداشت؛ زیرا آنان سرمایه شان را از بین بردند... و مسلماً کسانی که وضعیتشان این گونه باشد، از فوت و فن تجارت سررشته ندارند]^{۱۶}.

۱۷.۶. «... إني جاعلٌ في الأرضِ خليفة...» [بقره (۲)/۳۰]: «... من جانشینی را در زمین می گمارم...».

ماده «جعل» چندین معنی دارد: از جمله گاه از افعال دو مفعولی است که در زمره افعال تصبیر به شمار می رود و از افعال ملحق به افعال قلوب محسوب می شود. افعال تصبیر نیز مانند افعال قلوب بر سر مبتدا و خبر درمی آیند و مبتدا را به عنوان مفعول اول و خبر را به عنوان مفعول دوم منصوب می کنند. این

۱۰۴. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۱۱.

۱۰۵. روح المعانی، ج ۱، ص ۱۶۲.

۱۰۶. تفسیر المراغی، ج ۱، ص ۵۵.

معنای «جعل» را در فارسی به «قرار دادن» ترجمه می‌کنیم.

معنای دیگر «جعل» به معنای «خلق» است که در این صورت یک مفعول بیش نمی‌گیرد. آیه اول سوره انعام (و جعل الظلمات و التور) به همین معناست. در اینجا، برخی مفسران «جعل» را به معنای «مُصَيِّر» گرفته‌اند^{۱۰۷}؛ بنا بر این ترجمه همانی می‌شود که جناب کوشا آورده‌اند، اما برخی آن را به معنای «خالق» گرفته‌اند^{۱۰۸}؛ که در این صورت ترجمه می‌شود: من آفریننده جانشینی در زمین هستم. مترجم باید این نکته را در پاورقی گوشزد می‌کرد.

۱۸۰۶. «... یسومونکم سوء العذاب...» [بقره (۲)/۴۹]: «... که سخت شکنجه‌تان می‌کردند...».

در پاورقی آورده است: «یسومونکم: بر شما تحمیل می‌کردند. از ماده سَو، سام فلاناً الأمر = فلانی را وادار به آن کار کرد» (مفردات راغب).

اشکالات:

۱۸۰۶. اولاً در مفردات راغب چنین معنایی نیست. آنچه مترجم در پاورقی آورده، عبارتی است از بحار الأنوار که می‌گوید: «سام فلاناً الأمر: کَلَفَهُ إِيَّاهُ»^{۱۰۹}. در مفردات چنین آمده است: «السُّومُ أصله الدَّهَابُ فِي ابْتِغَاءِ الشَّيْءِ، فَهُوَ لَفْظٌ مُرَكَّبٌ مِنَ الدَّهَابِ وَ ابْتِغَاءِ، وَ أُجْرِي مُجْرَى الدَّهَابِ فِي قَوْلِهِمْ: سَامَتِ الإِبِلُ، فَهِيَ سَائِمَةٌ، وَ مُجْرَى ابْتِغَاءِ فِي قَوْلِهِمْ: سَمْتُ كَذَا، قَالَ: يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ، وَ مِنْهُ قِيلَ: سِيمَ فُلَانٌ الخَسْفَ، فَهُوَ يَسَامُ الخَسْفَ»^{۱۱۰}؛ یعنی: اصل «سوم» رفتن به دنبال چیزی مشخص است؛ بنا بر این لفظی است [با معنایی] مرکب از رفتن و اراده کردن / خواستن. معنای رفتنش در این سخن عربان است که می‌گویند: «سامت الإبل» [شتران به چرافرتند]؛ «فهی سائمة» [آنها می‌چرند]؛ و معنی خواستن در این سخنشان که: «سامت کذا» [فلان چیز را خواستم]. [خداوند] فرموده است: «یسومونکم سوء العذاب» [بدترین عذاب را برای شما می‌خواستند]. از همین معنی است که گفته شده: «سیم فلان الخسف» [فلانی خوار شد]، «فهو يسام الخسف» [در نتیجه متحمل خواری می‌شود].

۲۱۸۰۶. طبرسی در توضیح آن می‌گوید: «یسومونکم: یلزمونکم سوء العذاب؛ و قیل: یذیقونکم و یکلفونکم و یعدبونکم، و الكلُّ مُتَقَارِبٌ»^{۱۱۱}؛ یعنی: شما را به بدترین نوع شکنجه ملزم می‌کردند (و به عبارت دیگر، برایتان بدترین شکنجه را رقم می‌زدند)؛ یا به شما می‌چشانند؛ یا تحمیل می‌کردند؛ یا به بدترین شکل شما را شکنجه می‌کردند. این که «سوء» را به «بدترین» ترجمه کردم بنا به قول زمخشری

۱۰۷. کشاف، ج ۱، ص ۲۷۱.

۱۰۸. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۴۷.

۱۰۹. بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۲۴۰.

۱۱۰. المفردات، ص ۴۳۸، مدخل «سوم».

۱۱۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۲۶.

است که می‌گوید: «و معنی سوء العذاب - و العذابُ کلهُ سیءٌ - أشدُّه وأقطعُه؛ کأنه قَبَّحه بالإضافة إلى سائره»^{۱۱۲}.

آنچه در پاورقی آمده با آنچه در متن به عنوان ترجمه ذکر شده متفاوت است. البته ترجمه اشتباه نیست، ولی اگر مبنای آن نظر راغب باشد، راغب چنین چیزی نگفته است.

۱۹۶. «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» [بقره (۲)/۷۲]: «باز پس از آن، دل‌هایتان سخت شد همچون سنگ بلکه سخت‌تر [از آن]؛ چرا که از برخی سنگ‌ها، جوی‌ها می‌جوشد، و برخی از آنها می‌شکند و آب از آنها بیرون می‌زند، و برخی از آنها از بیم خدا فرومی‌غلطد، و خدا از آنچه می‌کنید، بی‌خبر نیست».

۱۱۹۶. اشکال مهم این ترجمه آن است که «ما» در «لما» ترجمه نشده است. آنچه مترجم آورده، مثلاً این عبارت: «چرا که از برخی سنگ‌ها جوی‌ها می‌جوشد» اگر به عربی برگردانده شود چنین می‌شود: «وإن من الحجارة ليتفجر منه الأنهار»؛ همین‌طور عبارت‌های عدل آن، در حالی که اگر «ما» به فارسی برگردان شود، چنین می‌شود: «زیرا برخی از سنگ‌ها آن‌گونه‌اند که از آنها رودها می‌جوشند».

۲۰۱۹۶. «ب» زائده در «بغافل» در ترجمه فارسی منعکس نشده است.

ترجمه کامل آیه با توجه به «ما» و «ب»:

«[با این همه] پس از آن دل‌هایتان سنگ شد همچون سنگ یا سخت‌تر! - زیرا برخی از سنگ‌ها آن‌گونه‌اند که از آنها رودها می‌جوشند و بعضی از آنها آن‌گونه‌اند که شکافته می‌شوند و از آنها آب بیرون می‌آید و پاره‌ای دیگر آن‌گونه‌اند که از ترس خدا فرومی‌ریزند [و شما مثل هیچ‌یک از این سنگ‌ها نیستید] - و البته خداوند از آنچه می‌کنید غافل نیست».

۷. اشتباهات یا نارسائی‌های ویرایشی.

اگر چه نویسنده این سطور در تمام نقل قول‌هایش از مترجم که در صفحات پیشین یاد شد، عیناً عبارات وی را با همان علائم ویرایشی منتقل کرد که خواننده خود دریا باید عبارات از نظر ویرایشی چگونه است، ولی چون مواردی هست که در ذیل محورهای پیشین نمی‌گنجید، برخی از آنها اینجا به طور جداگانه ذکر می‌شود:

۱۷. «... أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَتَقَلَّبُونَ» [بقره (۲)/۸۷]:

«پس چرا هرگاه پیامبری چیزی برایتان آورد که دلخواهتان نبود گردنکشی کردید و گروهی را تکذیب کرده و گروهی را می‌کشید؟»

وجه وصفی اگر بکار رود، پس از آن «و» نباید باشد؛ لذا باید گفت: «... و گروهی را تکذیب کرده، گروهی را می‌کشید؟»

البته در اینجا جناب کوشاکاری جالب هم کرده و آن این که «کذبتم» به تعبیر زبان فارسی، ماضی ساده است و «تقتلون» چون در سیاق ماضی واقع شده، به تعبیر فارسی معنای ماضی استمراری می‌دهد. اگر ترجمه می‌کرد: «گروهی را تکذیب می‌کردید و گروهی را می‌کشید»، اگر چه خطا نبود و «کذبتم» در این سیاق معنای ماضی استمراری می‌دهد، اما به هر حال شکلش چنین نیست؛ لذا مترجم با آوردن عبارت «تکذیب کرده»، هم ظاهر لفظ را حفظ کرده، هم معنای استمراری را رسانده است.

۲۰۷. مترجم در جاهای گوناگون از کلمه «مایه» استفاده کرده است. نکته‌ای که رعایت نشده این است که گاهی این کلمه داخل قلاب گذاشته شده و گاهی بیرون آن. مانند دو نمونه ذیل:

«لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةَ فِي قُلُوبِهِمْ...» [توبه (۹)/۱۱۰]: «بنیانی که بنا نهاده اند، پیوسته مایه تردید و اضطراب در دل‌های آنان است...».

«... وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ...» [توبه (۹)/۱۰۳]: «و برای آنان دعا کن که دعای تو [مایه] آرامش آنهاست...».

۳۰۷. «ورفعناه مكاناً علياً» [مریم (۱۹)/۵۷]: «و او را به جایگاهی بلند، بالا بردیم». معلوم است که در فارسی نمی‌گوییم او را به جایگاهی بلند بالا بردیم؛ مثلاً می‌توان گفت: و او را بالا بردیم و در جایگاهی بلند نشان‌دیم.

۴۰۷. «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حُجْرٍ» [فجر (۸۹)/۵]: «آیا با وجود این (سوگندها) برای خردمند باز نیازی به سوگندی دیگر است؟».

«با وجود این»، «نیازی به... است» باید داخل قلاب قرار می‌گرفت.

۵۰۷. در پاورقی سوم صفحه ۶۰۲ در توضیح «ماعون» آمده است: «چیزی که موجب رفع نیازمندی‌های مردم گردد». جمله فصیح و درست چنین است: «چیزی که نیازمندی‌های مردم را برطرف کند».

۶۰۷. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً...» [آل عمران (۳)/۱۱۶]: «همانا کسانی که کفر ورزیده‌اند نه دارایی‌ها و نه فرزندانشان هرگز چیزی از [عذاب] خدا را از آنها دفع نخواهد کرد...».

در اینجا دو اشکال به چشم می خورد:

۱. «دفع نخواهد کرد» عبارتی ثقیل است. به جای آن به راحتی می توانست بگوید: «دور نخواهد کرد».

۲. در آیه تضمین است. فعل «تغنی» یعنی: بی نیاز می کند که بدون حرف جرّ بکار می رود، اما با حرف «عن» بکار رفته که متضمن معنای «دفع و إبعاد» است. مترجم این تضمین را منتقل نکرده است. بنا بر این ترجمه بهتر چنین است:

«مسلمآسانی که کافر شدند، اموال و اولادشان سودی به حالش ندارد و چیزی از عذاب خدا را از آنان دور نمی کند...».

اما نکته ای دیگر نیز هست و آن نقش «شیئاً» است. در اینجا «شیئاً» هم می تواند مفعول به باشد؛ یعنی بوده: «لن تُغنیهم دافعاً عنهم شیئاً من عذاب الله» و هم می تواند جانشین مفعول مطلق باشد که در قرآن اتفاقاً فراوان بکار رفته است و در این گونه موارد، «شیئاً» را به معنای «قلیلاً» می گیرند. ترجمه ای که پیشنهاد شد بر اساس مفعول به بودن آن است، اما اگر آن را نائب و جانشین مفعول مطلق بگیریم، آنگاه می گوئیم: «... هرگز عذاب خدا را از آنان دور نمی کند».

اساساً کمتر دیده شده مترجمی برای این اسلوب؛ یعنی: باب افعال از ریشه «غنی» + حرف جرّ «عن» - که در قرآن هم بسامد نسبتاً زیادی دارد - روش مشخصی داشته باشد. ترجمه حاضر نیز چنین است.

۷.۷. «و اِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً...» [بقره (۲)/۵۱]: «و آنگاه که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم...».

یکی از مواردی که نشان دهنده توجه نکردن مترجمان به معنای فارسی و تکیه بر معنای باقی مانده در ذهن است، ترجمه همین عبارت است. بنگرید:

«و (یاد کنید) آنگاه را که با موسی چهل شب وعده نهادیم...» (ترجمه موسوی گرمارودی)؛

«و آنگاه که با موسی چهل شب قرار گذاشتیم...» (ترجمه فولادوند)؛

«و هنگامی که وعده دادیم موسی را چهل شب...» (ترجمه مصباح زاده)؛

«(و به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم...» (آیت الله مکارم).

تمام این ترجمه ها بدین معناست که نه یک بار و یک شب، بلکه خداوند چهل بار با موسی وعده یا قرار گذاشته است! در حالی که «وَاَعَدَّ» در اینجا به این معنی است که خداوند به حضرت موسی (ع)

وعده داد تا چهل شب دیگر، الواح و دستورات را به او عطا فرماید. متن طبرسی را بنگرید: «واذکروا إذ واعَدنا موسیٰ أَنْ نُؤْتِيَهُ الْأَوْحَاءَ فِيهَا التَّوْرَةُ وَالْبَيَانُ وَالشَّفَاءُ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً أَوْ عِنْدَ انْقِضَاءِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً أَوْ عِنْدَ تَمَامِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»^{۱۳}. شریف لاهیجی می‌گوید: «وإذ واعدنا موسیٰ أربعمین لیلة؛ و نیز یاد کنید وقتی را که وعده داده بودیم موسی را که بعد از انقضای چهل شبانه روز در کوه طور، تورا را برای او نازل گردانیم»^{۱۴}.

سخن پایانی درباره شیوه‌نامه مترجم، شیوه ترجمه، ویرایشگران و تمجیدکنندگان:

در ترجمه حاضر تلاش شد اشکالات مبنائی مطرح شود؛ موارد مصداقی ذکر شده نیز نه برای خرده‌گیری که برای بیان اهمیت و دشواری کار ترجمه قرآن بود و گر نه نویسنده این سطور - که اتفاقاً خود نیز دستی در ترجمه دارد - به خوبی واقف است ترجمه بدون غلط رؤیاست، اما آنچه مد نظر وی است این است که ترجمه قرآن کاری بس دشوار است و نباید آن را چنان ترجمه کتابی دیگر گرفت؛ زیرا قرآن - صرف نظر از کلام الهی بودن آن - از شاهکارهای زبان عربی است؛ لذا در کنار شرایطی که برای مترجم قرآن برشمرده شده، شرایطی همچون آشنایی با تفسیر و علوم قرآنی، آشنایی اجمالی با علم فقه، آگاهی صحیح [!] از علم کلام و تاریخ، حرفه‌ای بودن او نیز باید ذکر شود. حرفه‌ای بودن هم وقتی صدق می‌کند که فرد پیش از اقدام به ترجمه قرآن، چندین و چند کتاب به ویژه از متون کهن عربی ترجمه کرده باشد و چند برابر آن متن خوانده باشد. اگر مترجم قرآن مترجم حرفه‌ای نباشد، هر چقدر هم که اطلاعات قرآنی داشته باشد و هر چقدر هم که ترجمه‌های گوناگون را نقد یا ویرایش کرده باشد، باز هم در جایگاهی نیست که سراغ ترجمه قرآن برود.

نکته دیگر این که ترجمه در نهایت یک عمل فردی است. درس خارج ترجمه دادن یا کلاس آموزش ترجمه برقرار کردن مترجم را مترجم بار نمی‌آورد. مترجم محترم، در توضیح پی نوشت ترجمه‌شان، درباره «شیوه کار» چنین نوشته‌اند:

«روش مترجم در جلسات علمی این ترجمه آن بود که نخست شماری از آیات مورد بحث به اعضای فرهیخته برای مطالعه، تحقیق و بررسی واگذار می‌شد تا ترجمه پیشنهادی را مطالعه و بررسی کنند، آنگاه با شروع آیات مورد بحث در هر سوره و تجزیه و ترکیب آنها، ترجمه پیش‌نویس بر اساس ترکیب نحوی و نکات بلاغی و پرسش‌ها و پاسخ‌های گوناگون ادبی، بلاغی و تفسیری به تصویب [!!] می‌رسید. بدین سان، این ترجمه از سوره حمد تا سوره ناس ده سال تمام و بازنگری و بازخوانی آن نیز بیش از یک سال به طول انجامید.»

۱۳. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۳۲.

۱۴. تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، ص ۵۰.

اشکالات:

۱. «جلسات علمی این ترجمه» یعنی چه؟

۲. می‌گویند: «نخست شماری از آیات مورد بحث به اعضای فرهیخته برای مطالعه، تحقیق و بررسی واگذار می‌شد تا ترجمه پیشنهادی را مطالعه و بررسی کنند». معلوم می‌شود اول ترجمه پیشنهادی را ارائه می‌کردند؛ ترجمه هم مربوط به چند آیه بوده، بعد اعضای فرهیخته می‌رفتند آیات مورد بحث را مطالعه، تحقیق و بررسی کنند. پس در آنچه نوشته‌اند هم تقدیم و تأخیر رخ داده و هم - به اصطلاح بلاغین - تعقید لفظی هست.

صورت درست فرمایش مترجم محترم به نظر می‌رسد چنین باشد: «نخست ترجمه شماری از آیات به اعضای فرهیخته داده می‌شد تا به مطالعه، تحقیق و بررسی آیات ترجمه شده و تطبیق ترجمه پیشنهادی با آن پردازند».

۳. نوشته‌اند: «ترجمه پیش‌نوشته بر اساس ترکیب نحوی و نکات بلاغی و پرسش‌ها و پاسخ‌های گوناگون ادبی، بلاغی و تفسیری به تصویب [!] می‌رسید».

. مگر «ترجمه» قانون بوده و آن جلسه هم جلسه پارلمان بوده که بخواهند آن را به تصویب برسانند؟!

اما تصویب ترجمه بر اساس چه بوده؟ طبق آنچه نوشته شده، یکی بر اساس ترکیب نحوی، دیگری نکات بلاغی، سوم پرسش‌ها و پاسخ‌های گوناگون. این پرسش‌ها در چه موضوعاتی بوده؟ نوشته‌اند: در موضوعات گوناگون «ادبی، بلاغی و تفسیری».

این سه کلمه‌ای که نوشته‌اند (ادبی، بلاغی، تفسیری) قسیم یکدیگر نیستند؛ زیرا «ادبی» بلاغی را پوشش می‌دهد. «تفسیری» هم شامل «ادبی» می‌شود. این پرسش نیز مطرح می‌شود که پرسش‌ها و پاسخ‌های گوناگون، در موضوع صرف و نحو نبوده؟ در موضوع آیات الاحکام چه؟ در موضوع علوم قرآنی مانند: ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، عام و خاص چه؟ درباره شأن نزول چه؟ اگر گفته شود: وقتی می‌گوییم: «تفسیری»، شامل همه اینها می‌شود، می‌گوییم: پس نیازی هم نبود «ادبی» و «بلاغی» به طور جداگانه ذکر شوند؛ چون «تفسیری» این دو را هم پوشش می‌دهد.

۴. از اینها مهم‌تر، ترجمه دو بخش دارد: یک بخش مربوط به زبان مبدأ است که نیازمند این نکات و پرسش‌ها و پاسخ‌های گوناگون است، بخش دیگرش مربوط به زبان مقصد است و مهم‌ترین بحث در زبان مقصد هم مباحث به اصطلاح «مطالعات ترجمه» است. مباحثی همچون: معادل‌یابی، شیوه ترجمه، شناسائی گروه هدف، زبان ترجمه. این بخش مباحث تخصصی است که ارتباطی با ضرب زید عمراً ندارد و در حیطه کار مدرسان نخبه سیوطی و مغنی هم نیست.

۵. اگر چه این ترجمه ده سال در کلاس درس مطرح گشته، ولی نهایتاً ترجمه به خود فرد برمی‌گردد. اولاً ترجمه‌ورزی باید در مترجم ملکه شده باشد؛ ثانیاً. دانستن صرف و نحو و نکات بلاغی یک بخش از لوازم ترجمه قرآن است، بخش دیگرش توانایی بیان مطلب به زبان مقصد است که این دیگر در کلاس به دست نمی‌آید و کلاس هم آن را درست نمی‌کند. آری، اگر جلسه‌ای تشکیل شود از مثلاً پنج نفر مترجم حرفه‌ای و مترجم اثر خود را؛ یعنی ترجمه خود را، که صورت نهائی پیدا کرده است بر آنها بخواند، می‌توان امید داشت اشتباهات به حداقل برسد و گر نه مطرح کردن ترجمه برای کسانی که مترجم نیستند، فائده آنچنانی ندارد. پزشکی که به کشفی جدید دست یافته یا دارویی جدید ساخته، باید آن را در جمع پزشکان، آن هم متخصصان هم‌رشته خود یا رشته‌های مرتبط مطرح کند نه در میان دانشجویان رشته پزشکی؛ زیرا آنها صلاحیت علمی اظهار نظر را ندارند. البته که شخصیتشان محفوظ و احترامشان سر جای خود هست، ولی تخصص چیزی دیگر است.

در اینجا اشارتی هم باید به ویراستاری ترجمه بشود. کسی که ویراستار ترجمه‌ای می‌شود، مطلوب آن است که خود مترجم باشد. اگر مترجم نبود، دست کم از مسئولیت ویراستاری به خوبی آگاه باشد؛ آن هم ویراستاری ترجمه قرآن. آن که نامش بر روی جلد ترجمه ذکر شود، در عرف اهل فن بدین معناست که کاری نزدیک به کار مترجم کرده و حتی ممکن است پنجاه درصد ترجمه کار او باشد. بنا بر این هر اشکالی به مترجم وارد آید، بر او نیز وارد است؛ مانند پایان نامه دانشجویی که اگر اشکالاتی بدان راه یافته باشد، استاد راهنما هم به اندازه دانشجوی مسئولیت دارد و از چشم او نیز نگریسته می‌شود. ذکر نام شخص به عنوان ویراستار بر روی جلد و مخصوصاً صفحه عنوان ترجمه، بیشتر باید برایش مسئولیت آور و دلهره‌زا باشد تا مایه انبساط خاطر و فخر و افتخار. این گونه ویراستاری سخت مسئولیت آور است و لذا کمتر ویراستار باتجربه‌ای چنین کاری را قبول می‌کند.

اما سوئه سومی که در پایان مقاله یادکردنی است آن است که در هر اثر - اعم از ترجمه یا تألیف یا تحقیق و ... - کسانی هم که از آن تعریف می‌کنند یا بر آن تقریظ و مؤخره می‌نویسند، در خصوص اشکالات آن مسئولیت دارند. اینان باید بدانند هر چقدر تعریف‌های غلیظ و شدیدتری از اثر داشته باشند، به هر انگیزه و علتی که بوده باشد - رودربایستی یا پاسداشت حق دوستی یا بدون دقت و با مطالعه گذرا - مسئولیتشان هم بیشتر می‌شود؛ بنا بر این، باید دقت شود در این مورد نیز عدالت یعنی: وضع الشیء موضعه رعایت شود که هم خوانندگان به گمراهی نیفتند و چیزی بیش از آنچه هست برایشان جلوه‌گری نکنند و هم اعتبار علمی چندین ساله خود تمجیدکنندگان حفظ گردد.

نتیجه‌گیری:

ترجمه حجت الاسلام و المسلمین کوشا که از جدیدترین ترجمه‌های قرآن کریم به زبان فارسی است، دارای نقاط قوتی است؛ از جمله تلاش شده ترجمه فارسی برگردان دقیق متن عربی باشد؛ نیز از نظر

تعداد کلمات با متن عربی تطابق داشته شد. به نقش حروف زائد در جمله، ضمیر فصل، ضمائر شأن و قصه، صنعت احتباك و تضمین، توجه خاص شده و مترجم کوشیده آنها را آن چنان که باید و شاید در زبان فارسی منعکس کند؛ تمام صفحات حاوی پاورقی‌های متعدد است که از ذکر معانی لغت قرآن گرفته تا نظرات تفسیری در آنها به چشم می‌خورد. دقت شده اشتباهات یا نظرات مرجوحی که در ترجمه‌های پیشین قرآن بوده به این اثر راه نیابد. در کنار این نقاط قوت، نقاط ضعفی نیز در آن به چشم می‌خورد. از جمله مترجم نتوانسته است شیوه واحدی را در ترجمه داشته باشد و گاه به ترجمه وفادار و مؤلف محور رو آورده و گاه ترجمه ارتباطی و مخاطب محور را پیشه خود ساخته است. اغلب کلمات و عبارات مشابه را که در بافتی یکسان قرار دارند به صورت یکسان ترجمه نکرده است. مترجم در موارد بی‌شمار، از میان معانی و وجوه اعرابی متعدد، معنی یا وجهی اعرابی را برگزیده، اما برای گزینش و ترجیح خود منبعی را ذکر نکرده است. در ترجمه پاره‌ای از اسلوب‌های نحوی نیز مبنائی به چشم نمی‌خورد؛ از جمله در ترجمه اسلوب‌های جمله شرط مفرد و جواب شرط جمع، حتی إذا، کان و اسم مؤول آن، ضمیر فصل و التفات. پاورقی‌های آن نیز بسیار بی‌نظم، گاه ناقص و احیاناً مغایر با متن اصلی ترجمه است. اشتباهات و خطاها نیز همچنان در ترجمه کلمات و عبارات باقی مانده است، به این معنی که اگر چه برخی اشتباهات و بی‌دقتی‌های ترجمه‌های پیشین در این ترجمه نیست، اما برخی نیز هست و اشتباهات جدیدی بدان راه یافته است. ترجمه از اشکالات و ایرایشی نیز خالی نیست.

با توجه به آنچه آمد شایسته است، این ترجمه در چاپهای بعد با ویرایش دقیق و استوار، نشر یابد تا در بهره‌رسانی در حد امکان پیراسته از کاستی‌ها باشد.

کتابنامه:

- ترجمه‌های مختلف قرآن کریم موجود در نرم افزار جامع تفاسیر نور
آلوسی، محمود بن عبد الله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، تحقیق سناء بزيع شمس الدين،
بيروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
ابن أبی الحدید، عبد الحمید، شرح/بن أبی الحدید، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهيم، القاهرة: دار إحياء الکتب العربیة،
۱۳۷۸ ق.
ابن الأثیر، مجد الدين، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، تحقیق طاهر أحمد الزاوی و محمود محمد الطناحي، قم:
مؤسسة إسماعيلیان، ۱۴۰۵ ق.
ابن الأنباری، أبوبکر، البيان فی غریب القرآن، تحقیق طه عبد الحمید طه، مراجعة مصطفى السقا، قم: الهجرة، ۱۴۰۳ ق.
ابن الجوزی، عبد الرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بيروت: دار الکتب العربی، ۱۴۲۲ ق.
ابن عاشور، محمد طاهر، التحرير و التنوير، بيروت: مؤسسة التاريخ العربی، ۱۴۲۰ ق.
ابن عبد البر القرطبي، يوسف بن عبد الله، التمهيد، تحقیق مصطفى بن أحمد العلوی و محمد عبد الكبير البكري، الرباط:
وزارة الأوقاف، ۱۳۸۷

- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم: نشر أدب الحوزة، ۱۴۰۵ ق.
- ابن هشام، معنی اللیب عن کتب الأعراب، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت: المكتبة العصرية، ۱۴۱۱ ق.
- ابو حیان، محمد بن یوسف، البحر المحيط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
- اتابکی، پرویز، پیکار صفین، نویسنده: نصر بن مزاحم منقری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.
- التفتازانی، المطول فی شرح تلخیص المفتاح، تحقیق عبد العزیز بن محمد السالم و أحمد بن صالح السُدیسی، الرياض: مكتبة الرشد، ۱۴۴۰ ق.
- اشکوری، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، تصحیح: میر جلال الدین محدث، تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ ش.
- جوهری، إسماعیل بن حماد، تاج اللغة وصحاح العربية، تحقیق أحمد عبد الغفور عطار، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ ق.
- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه رازی، مفاتیح الغیب الشهیر بالتفسیر الکبیر، تحقیق مصطفی حسین أحمد، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.
- راغب، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، قم: دار نشر ذوی القربی، ۱۴۲۰ ق.
- رضی استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، تحقیق یوسف حسن عمر، لیبی: جامعة قار یونس، ۱۳۹۳ ق.
- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عبون الأقاویل فی وجوه التأویل، تحقیق مصطفی حین أحمد، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق فضل الله طباطبائی یزدی و سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
- جوامع الجامع، تحقیق أبو القاسم گرجی، قم: مکتب النشر الإسلامی، ۱۴۱۲ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، النبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق أحمد حبیب العاملی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- عصمت بخارائی، فخر الدین بن مسعود، دیوان، به کوشش احمد کرمی، تهران: تالار کتاب، ۱۳۶۶.
- عضیمة، محمد عبد الخالق، دراسات لأسلوب القرآن، القاهرة: دار الحديث، دون تا.
- العینی، محمود بن أحمد، عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۳ ق.
- الفیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط و القابوس الوسیط الجامع لما ذهب من کلام العرب شماطیط، تحقیق مکتب تحقیق التراث بمؤسسة الرسالة، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۶ ق.
- قطب، سید، فی ظلال القرآن، بیروت: دار الشروق، ۱۴۲۵ ق.
- مراغی، أحمد مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۲ ق.
- مشایخ فریدنی، محمد حسین (مترجم) منتخب اغانی، نویسنده: ابو الفرج اصفهان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ ش.
- منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقیق محمد عبد السلام هارون، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۰ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر (به کوشش)، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ ش.